

وارثان پهلوا (پژوهشی در مفهوم کرد و کردستان)

علیرضامیرزایی - از حدود اواخر سال ۱۳۷۷ به تحقیق در زمینه تاریخ کردستان مشغول بوده ام و از حدود سال ۱۳۸۸ به دنبال یافتن ساختار و ترکیبی علمی و در عین حال اثر گذار برای نوشتن این مقاله بوده ام، تا به هر حال این مقاله را نوشتم. از خداوند بزرگ می خواهم تا مرا یاری نماید. از استاد فریدون جنیدی که زحمت خواندن دست نوشته های این مقاله را قبول کردند و نکات جالبی را یادآوری نمودند، سپاسگزاری می نمایم.

پهلوا

از میانه روزگار اشکانیان تا اواخر عهد ساسانیان هفت خاندان، بزرگترین و سرآمد دودمانهای اشرافی ایران بودند، که بعضی لقب "پهلَو" داشتند، یعنی منسوب به دودمان پادشاهی اشکانی (پارتی) بودند. بعدها خاندان های دیگر نیز مدعی لقب پهلَو شدند.^۱ کارن پهلَو، سورن پهلَو، سپهبد پهلَو، سپندیاد (اسفندیار) پهلَو، مهران پهلَو، زیگ و خاندان شاهی.^۲ در آن روزگار بیشتر فرماندهان سپاه و مقام های کشوری از بزرگان دودمان های "پهلَو" انتخاب می شدند. اگرچه معنای اولیه واژه پهلَو (پرتو) در روزگاران کهن نیز به احتمال زیاد مرتبط با جنگاوری بوده است، اما سپهبدان و جنگاوران "پهلَو" در زمان اشکانیان و ساسانیان، آنچنان پیروزیهای درخشان و حماسی را در تاریخ ایران رقم زدند که از آن زمان به بعد در فرهنگ ایرانی، صفت پهلواها یعنی پهلوان، به معنای دلیر و جنگاور و قهرمان معنی شد و کم کم لقب "پهلَو" از معنی "پارتی" تبدیل به عنوانی شد که معنی صفت پر افتخار پهلوانی را می داد. نمونه هایی از این قهرمانی ها توسط مورخین ایرانی و غیر ایرانی در منابع تاریخی ذکر شده است.

در سال ۵۳ پ. م. که امپراطوری روم در اوج قدرت خود بود، کراسوس یکی از سه حاکم (کنسول) روم در آن زمان^۳ با لشکری جرّار عازم تسخیر ایران شد. او که خود را مانند اسکندر مقدونی می دانست، سودای فتح ایران را در سر داشت تا همانند او شهرت و آوازه جهانگیری پیدا کند. فرماندهی سپاه ایرانیان در این نبرد تاریخی با "سورن پهلَو" از خاندان سورن بود. در خرداد سال ۵۳ پیش از میلاد، سورن پهلَو با زیرکی تمام و با تدبیری هوشمندانه، سپاهیان رومی را ابتدا به داخل بیابانهای ایران کشاند و سپس ایشان را چنان مورد حمله تیرهای مهیب پارتی

^۱ درباره معنی واژه پهلَو جلوتر بحث خواهد شد.

^۲ طبری به اردوان پنجم آخرین شاهنشاه اشکانی لقب پهلوی داده است. پاپک پدر اردشیر پاپکان بنیانگذار سلسله ساسانی قبل از به شاهی رسیدن اردشیر، نامه ای به اردوان اشکانی می نویسد و از او درخواست می کند که جانشینی گوچهر شاهک ایالت پارس را به پسر بزرگترش شاپور واگذار نماید که البته اردوان نمی پذیرد. در این نامه طبری اردوان را با لقب پهلوی یاد می کند. "وکتب الی اردوان

البهلوی ملک الجبال ... "تاریخ طبری ۳۸۹/۱

^۳ دو نفر دیگر پمپه و ژولیوس سزار بودند.

قرار داد که این تیرها در فرهنگ های اروپایی ضرب المثل گشت. از سپاه رومیان بیست هزار کس کشته و ده هزار تن اسیر شدند و رومیان با خفت و ذلت تمام شکست خوردند.

شخص کراسوس و پسرش نیز در این جنگ کشته شدند. در سال ۴۸۴ میلادی سپهبد "سوخرا" از خاندان "کارن پهلوی" برای انتقام کشته شدن "پیروز شاه"، شاهنشاه ساسانی به دست هیتالیان، سپاهی را به مقابله آنان در شمال شرق ایران برد. در روایتی از این جنگ آمده؛ هنگامی که دشمنان به سوخرا یورش بردند، او با چنان قدرتی تیری به جلوترین اسب دشمن پرتاب کرد که تیر تا پر در سر اسب فرو رفت. هیتالیان با دیدن این صحنه تیراندازی از ادامه جنگ منصرف گشتند.

در سال ۵۸۹ میلادی سال دهم سلطنت هرمز شاه ساسانی، شاه شاهان ماوراءالنهر با سیصد هزار سوار رهسپار هرات و بادغیس شد، در حالیکه قیصر روم با هشتاد هزار سوار شهرهای آمد، میافارقین و نصیبین را تصرف کرد. خزرها با سپاهی انبوه رو به سوی آذربایجان نهادند و سپاهیان عرب به سرکردگی عمرو ازرق (کبود) و عباس لوچ به جنوب ایران هجوم آوردند. انهدام ایران در چنین شرایطی قطعی به نظر می رسید. در اقدامی کم نظیر مردی از قهرمانان بزرگ ایران به فرماندهی سپاه بر گزیده شد و او کسی نبود جز "بهرام مهران(چوبین)" از خاندان "مهران پهلوی". خاقان به ایرانیان نوشت پلها را تعمیر کنید تا از سرزمین شما به کشور روم بروم. بهرام مهران تنها با دوازده هزار سوار به مقابله با سپاه سیصد هزار نفری خاقان رفت. خاقان به او پیشنهاد داد تا به خدمت خاقان در آید و از طرف او پادشاه ایران گردد. بهرام به او پاسخ داد: "تو به من قول دخترت و کشور بزرگی را می دهی اما نیزه من کنار گوش توست." در میدان جنگ خاقان با درس آموختن از چینیان شعله های نفت و آتش را بر سر ایرانیان می بارید و سپس خود با تمام قوا به جناح چپ ایرانیان حمله کرد. بهرام از میانه سپاه آنچه را که روی داده بود مشاهده کرد. بدان جناح تاخت و در حالی که سر سه دشمن را از اسب به زمین می افکند، فریاد زد: "این چنین باید جنگید آیا در برابر شاه جهان شرم نمیکنید؟" در هنگام جنگ خاقان با مشاهده شکست سپاه عظیم خود قصد فرار داشت ولی بهرام که از دور او را زیر نظر داشت تیری بر چله کمان نهاده و از فاصله بسیار دور او را هدف گرفت. تیر بر مهره گردن خاقان اصابت کرد و سپاه او بکلی منهدم شد.

ردپای حماسه های پهلویها از تاریخ عبور نمود و به داستانهای حماسی ایران هم رسید بیشتر اسامی پهلوانان شاهنامه فردوسی از بزرگان و خاندانهای تاریخی پهلوی در دوران اشکانی می باشد. پهلوانانی چون گودرز، گیو، گرگین میلاد، کارن و رستم اسامی خاندانهای پهلوانی در روزگار پارتیان بوده است. "پهلوی" که صورت دیگر واژه "پارتی" میباشد به معنای نوعی از جنگاوری به فرهنگ های اروپایی نیز راه پیدا کرد و واژه "پارتیزان" به معنای جنگاور چریک در این فرهنگها به کار می رود.

به راستی که جنگیدن در مقابل پهلوها خود افتخار بزرگی بود تا چه رسد انتساب به آنها.

کم کم واژه "پهلوی" معنی گسترده تری پیدا کرد و به همه مردمان بخش وسیعی از ایران اطلاق گردید و سرزمین آنها دیار پهلویان نامیده شد و به زبان ایشان نیز "پهلوی" گفته شد. در مورد سرزمین پهلویان "ابن ندیم" در کتاب "الفهرست" به نقل از "عبدالله بن مقفع" (مترجم مشهور زبان پهلوی به عربی در عصر عباسیان) می نویسد: "فاما الفهلویه فمنسوب الی الفهله اسم یقع علی خمسه بلدان وهی اصفهان والری وهمدان وماه نهاوند وآذربایجان" یعنی: "واما پهلوی منسوب به پهلوه است که نام پنج شهر است اصفهان وری وهمدان وماه نهاوند آذربایجان."^۴ همچنین حمزه اصفهانی در کتاب "التنبیه" به نقل از شیرویه پسر شهردار می گوید: "شهرهای پهلویان هفت است، همدان و ماسبذان و قم و ماه بصره و صمیره (مهرگان کده) و ماه کوفه و کرمانشاهان."^۵ نکته بسیار جالب که جلوتر به آن خواهیم پرداخت این است که علیرغم آنکه پهلوی یعنی منسوب به قوم "پرتو (پارت)" اما جغرافیای ذکر شده برای سرزمین پهلویان در منابع تاریخی پس از اسلام دقیقاً منطبق بر جغرافیای گسترده اقوام ماد است که در منابع تاریخی کهن یونانی و سایر منابع باستانی ذکر شده است.

کرد تربیت شده در زیر خیمه کردان

شاهنشاهی ساسانی در بین تمام سلسله هایی که در طول تاریخ در ایران حکومت کرده اند ملی گرا ترین حکومت بوده است و در پایبندی به فرهنگ ایرانی هیچ حکومتی به پای ایشان نمی رسیده است. در یک کلام می توان گفت که هیچ حکومتی در ایران گرای به پای ساسانیان نمی رسیده است. منظور ما از واژه ایران گرایی تأکید بر مظاهر فرهنگ ایرانی و استفاده گسترده از آن در حکومت و زندگی روزمره و مذهب مردم بوده است. سلسله های پیش از ساسانیان با آنکه از نژاد ایرانی بوده اند اما تأکید اساسی بر مفهوم ایرانیّت و ملی گرایی و استفاده از مظاهر آن را نداشته اند. پادشاهی ماد یک دولت تازه تأسیس و کوتاه مدت در ایران بود و تقریباً در تمامی طول حکومت خود در حال جنگ با قبایل و حکومت های همسایه در جهت تثبیت حاکمیت خود بود و مجالی برای کار فرهنگی و تأکید بر مفاهیم ملی نداشت. شاهنشاهی هخامنشی نیز یک امپراتوری بسیار وسیع از ملل و اقوام مختلف بود و با آنکه بنیانگذاران آن پادشاهی از طایفه پارس بوده اند اما تأکید زیادی بر تحمیل قوم پارس و عقاید فرهنگی و مذهبی آن بر ملل تابعه خود نداشتند و حتی از واژه ایران برای نامیدن شاهنشاهی خود استفاده نمی کردند و از سوی ملل دیگر امپراتوری پارس نامیده می شدند و نام پارس تنها به خاطر طایفه پادشاهان این حکومت، به این امپراتوری اطلاق می شده است. در شاهنشاهی پارت نیز با آنکه مذهب مزدیسنی و عناصر فرهنگ ایرانی شکل گرفته بود اما

^۴ ابن ندیم الفهرست ص ۱۹

^۵ حمزه اصفهانی، التنبیه علی حدوث التصحیف ص ۶۷ و ۶۸

توسط حکومت به طور گسترده استفاده نمی شد. پس از قیام اردشیر پاپکان بنیانگذار شاهنشاهی ساسانی بر ضد اردوان پنجم، آخرین پادشاه اشکانی، سلسله ساسانی در ایران به قدرت رسید. چون اردشیر پاپکان از خانواده موبدان رزتشتی بود به این مذهب تعصبی بسیار داشت و در گسترش این مذهب اهتمام جدی می نمود و استفاده از عناصر فرهنگی رزتشتی و حتی نامهای قدیمی آن رواج گسترده یافت. واژه ایران که نام کهن سرزمین آریاییها بود و مکان دقیق آن بر هیچکس معلوم نبود از این زمان بر منطقه وسیعی نامیده شد که اکنون شامل کشورهای تاجیکستان، افغانستان، بخشهایی از آسیای میانه و ترکیه، ایران، کردستان، عراق و آذربایجان می باشد. در شاهنشاهی ساسانی علاوه بر اینکه نام ایران از اوستا استخراج و بر این سرزمین نهاده شد، تمام مفاهیم فرهنگ ایرانی شامل مذهب، اسطوره ها، آداب و رسوم زندگی مسیر تکاملی خود را طی نمود و در بین مردم این سرزمین برای قرن ها نهادینه شد و یکی از سرچشمه های فرهنگ های جهانی گردید که فرهنگ ایرانی نامیده می شود. البته ایران در اینجا به معنای حوزه فرهنگی ایران می باشد نه فقط کشور

ایران به تنهایی، این مجموعه شامل سرزمینهای ذکر شده در بالا می باشد و **"ایران فرهنگی"**

نامیده می شود.⁶ بنابراین اردشیر پاپکان در ایالت پارس فقط بنیانگذار پادشاهی پارس نبود بلکه در واقع وی بنیانگذار ملی گرایی ایرانی بوده است و خود در ایرانیت تعصب و جهدی تمام داشت. فردوسی نسب اردشیر را به پادشاهان باستانی ایران یا کیانیان می رساند. اگرچه این نسبت ممکن است واقعیت نداشته باشد اما بدون شک ساسان جد اردشیر پاپکان از نجبای پارس و از طایفه کردهای شبانکاره بوده است. مادر پاپک نیز از طایفه دیگری از کردان فارس به نام طایفه بازرنگی بوده است. در کتابهای "مجمع الانساب" شبانکاره ای و "فارسنامه" و "التنبیه و الاشراف" و "مروج الذهب" مسعودی همگی تأکید دارند که پدر اردشیر پاپکان از طایفه کردهای فارس که شبانکاره نامیده می شدند بوده است.

مدرک دیگری که بر کرد بودن اردشیر دلالت می کند، نامه اردوان پنجم، آخرین پادشاه اشکانی به اردشیر می باشد. زمانیکه اردشیر علیه اردوان شورش نموده بود و در میانه درگیریها اردوان نامه ای به اردشیر پاپکان نوشت که این نامه را طبری در کتاب تاریخ خود آورده است:

«فرستاده اردوان بیامد و نامه ای بیاورد. اردشیر کسان فراهم کرد و نامه را بخواند. مضمون چنین بود: ای کرد، تربیت شده در خیمه کردان، (ایها الکرد المربری فی خیام الاکرد) از حد خود فراتر رفته ای ...»⁷

⁶ در مورد مفهوم "ایران فرهنگی" در مقاله "ایران، ایرانی، ایرانیت" به قلم نگارنده بیشتر توضیح داده شده است.
⁷ طبری جلد دوم ص ۱۴۳

در منابع کهن از کردان پارس یا کردان پارسی سخن بسیار رفته است. با توجه به اینکه واژه های «کرد» و «پارس» امروزه معناهای متفاوتی با معنای قدیمیشان دارند، در این خصوص در صفحات آینده بیشتر بحث خواهیم کرد.

جستجوی معنای واژه کرد در تاریخ:

نخستین اشاره به واژه «کرد» به شکل کنونی آن از زمان ساسانیان در متون و منابع تاریخی دیده شده است. در منابع کهن تر هیچ اشاره مستقیمی به واژه کرد یا مردمانی با عنوان کرد نشده است. بنابراین همه مورخان و محققان غربی و شرقی برای یافتن پیشینه مردمان کرد به استنتاج از روی شواهد تاریخی و مقایسه واژه کرد با واژگان مشابه آن پرداخته اند. ما برای بررسی معنی واژه کرد و پیشینه مردمان کرد مرور کوتاهی بر این تحقیقها، حدسها و قیاسها انجام می دهیم. اما پیش از آن، توجه خوانندگان محترم را به دو نکته اساسی جلب می کنم که بدون توجه به این دو نکته هر تحقیق تاریخی در مورد اقوام باستانی ممکن است به مسیرهای خطا برود. نخست آنکه تمام مردمانی که منسوب به یک قوم و طایفه بوده اند لزوماً از یک نژاد نبوده اند. بلکه در بسیاری موارد طایفه های کوچکی برای حفظ امنیت خودشان به طایفه های بزرگتر از نژاد دیگری می پیوستند و بعد از چندین نسل با زبان طایفه بزرگتر سخن می گفتند و از آن پس، از همان طایفه شمرده می شدند. این مسأله به خصوص در زمانی که طایفه های چادرنشین، تبدیل به شهرنشین می شده اند شدت بیشتری می یافته است. به دلیل مهاجرت و یا دلایل دیگر طایفه های مختلف با نژادها و زبانهای مختلف به شهرهای دارای رونق کوچ و یا حمله می کردند و پس از آنکه در آن منطقه ساکن می شدند یک زبان که معمولاً زبان طایفه دارای جمعیت اکثریت و یا زبان طایفه ای که قدرت را در دست داشت زبان غالب طوایف مختلف آن منطقه می شد و همه ساکنان جدید و قدیمی آن منطقه توسط مردمان بیگانه به یک نام خطاب می شدند. چنانکه می دانیم سکاها، طوایف ایرانی، ترکان و سایر اقوام و ملل باستانی هر کدام لزوماً از یک نژاد نبوده اند. نکته دوم که بسیار اهمیت دارد این است که در نتیجه گیری های تاریخی که بر اساس مقایسه واژگان و نامها صورت می گیرد باید دقت بسیار زیادی صورت گیرد. چراکه احتمال اشتباه در مقایسه نامهای شبیه به هم بسیار است. برای جلوگیری از اشتباه در مقایسه نامها و واژه های تاریخی علاوه بر اینکه این مقایسه ها حتماً باید بر اساس موازین زبان شناسی باشد، اما تنها مقایسه نامها و استفاده از زبان شناسی کافی نیست و باید به حقایق و شواهد تاریخی هم توجه نمود. اگر مقایسه واژگان با شواهد مسلم تاریخی متناقض بود نمی توان به نتیجه قطعی دست پیدا کرد. بسیاری از موارد تاریخی از این نوع هستند و نیاز به تحقیق و شواهد بیشتری دارند.

کوتیان

به عقیده برخی محققان اولین واژه شبیه به کرد (البته چندان شبیه هم نیست) واژه «کوتی» یا «گوتی» است که به اقوامی اطلاق می شده است که از حدود سه هزار سال قبل از میلاد در آذربایجان زندگی می کردند ولی به تدریج این نام تبدیل به نامی عمومی برای همه اقوام ساکن زاگرس شد. چنانکه دیاکونوف در کتاب تاریخ ماد بیان می کند که از حدود هزار سال قبل از میلاد به همه اقوام زاگرس کوتی می گفتند.^۸ تعداد کمی از محققین عقیده داشتند که کوتیان ممکن است که همان کردان امروزی باشند، اما اتفاقاً مدارکی در دست است که بر این نکته دلالت می کند که در روزگار کهن تر بین کوتیان و طایفه های ایرانی زبان مثل ماد های آن زمان و کرد های امروزی تفاوت قائل می شده اند. در کتیبه های سارگن دوم پادشاه آشور اقوام ایرانی زبان ماد از کوتیان مشخص و جدا گشته اند.^۹ این اقوام مدتی نیز در بین النهرین تاخت و تاز نمودند و بر شهرهای سومر و اکد تاختند. اما همانطور که گفتیم کوتیان یا گوتیان یک طایفه و نژاد مشخص نبودند و شامل مجموعه ای از طوایف و نژادهای مختلف بوده اند بطوریکه در متون بابلی و آشوری به همه اقوام «اورارتویی» و «مانایی» «کوتی» می گفتند.^{۱۰} اینکه بعضی از مورخین کوتیان را همان کردان امروزی می دانند موضوعی است که احتمالاً بعید می باشد. به این دلیل که اولاً زبان همه طوایف کرد امروزی چنانکه جلوتر بحث خواهیم نمود از زبانهای ایرانی است و با زبانهای پهلوی و پارسی و فارسی نزدیکی بسیار دارد. حال آنکه از زبانهای کوتیان منابع زیادی نداریم ولی همین مقدار نشان می دهد که زبان طوایف مختلف کوتی بیشتر شبیه به زبانهای قفقازی می باشد.^{۱۱} دوم آنکه، چنانکه متون و منابع باستان نشان می دهند گوتی نام یک طایفه مشخص نبوده است و اسم عام برای تعدادی طایفه مختلف بوده است. سوم آنکه از حدود ۱۵۰۰ تا ۵۰۰ سال قبل از میلاد در هیچیک از منابع و متون تاریخی نه نامی از کوتیان برده شده و نه از واژه کرد یا کلمات مشابه آن استفاده شده است. یعنی، این موضوع می رساند که کلمه کرد، دنباله یا تحول و تغییر واژه کوتی نیست. ضمن آنکه شواهد زبانشناسی محکمی نیز در دست نیست که نشان دهد واژه کرد از واژه کوتی به دست آمده باشد. البته بعید نیست که بخش عمده ای از طوایف کوتی خصوصاً کاسیان آریایی زبان بوده باشند، ولی اظهار نظر قطعی در این مورد نیاز به کشف شواهد تاریخی بیشتری دارد.

اما به هر حال نژاد و فرهنگ همه اقوام کهن که قبل از ورود آریاها به ایران در مناطق مختلف ایران زندگی می کرده اند بر نژاد و فرهنگ مردم قسمتهای مختلف ایران از جمله کردستان تأثیر گذاشته

^۸ دیاکونوف، تاریخ ماد، ص ۵۷۱

^۹ دیاکونوف، تاریخ ماد، ص ۱۳۸

^{۱۰} دیاکونوف، تاریخ ماد، ص ۵۷۸

^{۱۱} دیاکونوف، تاریخ ماد، ص ۸۱

است. اینکه بتوان بین کردها یا هریک از اقوام دیگر ایرانی با یک قوم متعلق به سه هزار سال قبل از میلاد مسیح ارتباط دقیق و قابل اثباتی برقرار نمود امری بسیار مشکل و بعید می باشد. در دورانهای بعد نام طویف و ملت‌های دیگری در غرب ایران در متون تاریخی دیده می شود. این مناطق امروزه کم و بیش مسکن اقوام کرد و لر زبان می باشد و به همین دلیل بعضی از محققین سعی نموده اند بین اقوام کرد و لر زبان امروزی و این اقوام باستانی ارتباطی پیدا کنند و کردان و لر‌ها را بازماندگان این اقوام باستانی بدانند. این اقوام باستانی قبل از تشکیل دولتهای ایرانی ماد و پارس در مناطق غرب ایران زندگی می کرده اند. از جمله این اقوام، «لولوبیان» و «کاسیان» در مناطق لرستان و کرمانشاهان و اقوام «هوری» در کردستان ترکیه امروزی می باشد. از این اقوام آثار زبانی و تاریخی بسیار کمی در دست است و در مورد زبان و نژاد آنها بحث بسیار است. مثلاً بعضی از محققین اقوام کاسی را آریایی زبان می دانند؛ زیرا، نام چند تن از خدایان ایشان که به جای مانده از خدایان آریایی است و یا آثار دست ساز آنها با آثار دست ساز بعضی اقوام آریایی زبان شباهت دارد. اما اینها دلایل کافی و قوی برای اثبات این موضوع که لرهای ایرانی زبان، بازماندگان قوم کاسی باشند نیست. در مورد سایر اقوام مثل لولوبیها نیز وضعیت به همین شکل است. تقریباً اگر محال نباشد بعید است کسی بتواند دلایل بدون شکی را پیدا کند که ثابت کند اقوام کرد و یا لر بازماندگان بلا فصل اقوام باستانی مانند کوتیان، لولوبیها و کاسیان باشند. البته این موضوع فقط مربوط به اقوام کرد زبان نمی شود و در مورد همه اقوام امروزی صادق است. به دلیل کمبود مدارک در مورد زبان و نژاد و فرهنگ اکثر اقوام باستانی نمی توان به صراحت ارتباط آنها را با اقوام امروزی ثابت کرد. اگر چه به هر حال نژاد و فرهنگ همه اقوام باستانی بر اقوام بعدی ساکن آن سرزمینها تأثیر گذاشته است.

در میان طویف بسیار کهن ساکن در غرب ایران در مورد کاسیان می توان اطلاعات کمی را پیدا کرد. اثر نام آنها یعنی کاسی یا کاسپی یا کاشی هنوز در جاهای مختلف ایران باقی است مثل شهرهای کاشان یا قزوین (کاسپین). این مدارک نشان می دهد گستردگی کاسیان در مناطق مختلف ایران بوده است و لزوماً نمی توان آنچنانکه بعضی از محققین می گویند فقط لر‌ها را بازماندگان بلا فصل کاسیان دانست. برای تطبیق بین اقوام باستانی ساکن غرب ایران با اقوام کنونی برخی افراد از استدلال های عجیبی استفاده می کنند مثلاً بعضی از محققین با شباهت دادن یک سردیس متعلق به دوران کوتی با افراد امروزی منطقه کردستان می خواهند قرابت بین کوتیان پنج هزار سال پیش و کردان امروزی را نتیجه گیری نمایند که بی هیچ بحثی این روش اصلاً ارزش علمی و تحقیقی ندارد. همچنین شباهت موجود بین واژه کوتی و کرد دلیل کافی بر وجود رابطه بین کرد و کوتی نمی باشد و اتفاقاً شواهد تاریخی بیشتر خلاف این موضوع را نشان می دهد.

کاردوخیان

قوم دیگری که نام آن به واژه کرد شباهت دارد و در یک متن تاریخی از آن نام برده شده است قوم «کاردوخ» یا «کاردوخی» می باشد. نام این قوم توسط یک سردار یونانی به نام کزنفون (Xenophon) در کتاب موسوم به آناباسیس (Anabasis) آورده شده است که به معنای لشکر کشی می باشد، ولی به بازگشت ده هزار نفر معروف است. داستان این کتاب مربوط به واقعه جنگ میان اردشیر دوم پادشاه هخامنشی و برادرش موسوم به کوروش کوچک می باشد. در این جنگ که به شکست و کشته شدن کوروش کوچک منتهی شد، کوروش از سپاهیان مزدور یونانی استفاده کرد. پس از شکست خوردن کوروش کوچک، ده هزار سپاه یونانی به یونان بازگشتند. داستان ماجراهای این بازگشت در کتاب آناباسیس توسط یکی از افسران این قشون یعنی کزنفون ذکر شده است. این کتاب پر از اشتباهات تاریخی و غلطهای جغرافیایی در ذکر اسامی مکان هاست. ولی به هر حال در محلی که احتمالاً نزدیک منطقه کوهستانی توروس در ترکیه امروزی بوده است. این سپاه چند نفر ارمنی را اسیر و از آنها راجع به منطقه کوهستانی پیش رویشان سؤال می نمایند.

اسرای ارمنی ساکنان منطقه پیش رو را «کاردوک» می نامند. با توجه به معادل بودن «کاف» یونانی با «خ» ارمنی احتمالاً واژه ای که اسرای ارمنی گفته بودند باید «کاردوخ» یا شاید «خاردوخ» بوده باشد. توصیفی که کزنفون از کاردوخ یا کاردوک ها و سرزمین آنها ارائه می دهد، آنها را مردمی کوه نشین و فاقد تمدنی قابل توجه ذکر می نماید. بطوریکه در طول مدت عبور ده هزار یونانی از داخل منطقه کاردوخ ها آنها از جنگ رویاروی با یونانی ها احتراز می نمایند و فقط به تیر اندازی و سنگ افکندن از راه دور اکتفا می کنند. بر اساس نوشته کزنفون کاردوخ ها فاقد سواره نظام بوده اند و اسلحه آنها فقط تیر و کمان و فلاخن بوده است.

وسعت سرزمین کاردوخ ها به اندازه ای بوده که سپاه یونان در حال جنگ این فاصله را پیاده هفت روزه طی می نماید و در این سرزمین هیچ شهر بزرگ و قابل توجهی وجود نداشته است. بدیهی است که چنین سرزمین کوچکی به هیچ وجه به جغرافیای وسیع منطقه کرد نشین انطباق ندارد و درست مانند کوتیان نمی توان کاردوخیاها را نیاکان بلافضل کردان امروزی دانست.

مورد دیگری که از نامی شبیه کرد در منابع تاریخی کهن سخن به میان آمده است، (کردو) یا (کردو) می باشد. بر اساس منابع آشوری یکی از شاهان منطقه ای قبایل ماد به نام «دیاکو» در سال ۷۱۵ قبل از میلاد توسط آشوریان اسیر شد و به محلی به نام بیت کردو یا بیت کردو در جنوب دریاچه وان تبعید شد. بسیار واضح است که این تشابه بین یک محل کوچک دور افتاده در جنوب دریاچه وان به هیچ وجه نمی تواند نشانه ای از کردستان بزرگ باشد.

برای آنکه متوجه شویم این تشابه اسمی بین مکانهای گمنام کوچک در منابع بسیار کهن تاریخی با کردستان امروزی و تشابه نامی اقوام کوچکی مثل کاردوخ با کرد نمی تواند دلیلی باشد که ریشه کرد و کردستان را در این نامها جستجو کنیم، کافیسست به ترکیب جمعیتی کردها در منطقه خاورمیانه در حال حاضر و در روزگار باستان توجه نماییم.

جمعیت مردم کرد زبان در حال حاضر در منطقه خاورمیانه در حدود چهل میلیون نفر می باشد که تقریباً هم اندازه جمعیت مردم فارس زبان و ترک زبان و از جمعیت اقوامی مثل یهودیان و ارمنیان و یونانیان به مراتب بیشتر است. بنابراین با یک محاسبه سر انگشتی معلوم می شود، رابطه نسبت جمعیت این مردمان در روزگار قدیم نیز می بایستی همین مقدار بوده باشد. به زبان ساده تر جمعیت نیاکان مردمان کرد زبان در روزگار کهن باید از جمعیت نیاکان خیلی از اقوام دیگر بیشتر بوده باشد و در اصل کردان در روزگار کهن می بایست یکی از پرجمعیت ترین اقوام خاورمیانه بوده باشند.

با توجه به اینکه از اقوام کم جمعیت تری مثل یهودیان و ارمنیان به صورت کاملاً مشخص و با ذکر نامهای دقیق در بسیاری از منابع تاریخی قدیم نام برده شده است، می بایستی از کردها هم با همین صراحت و دقت و بلکه بسیار روشتر از این اقوام یاد می شده است. در همین کتاب آناباسیس مربوط به کزنفون که بدان اشاره شد، بیان می شود که یونانیان پس از عبور از سرزمین کاردوخ ها وارد سرزمین ارمنستان می شوند و از سپاه ارمنی با شکلی منظم و دارای سواره نظام و تعداد قابل توجه یاد می شود و ارمنیان نزد کزنفون کاملاً شناخته شده بوده اند. در حالیکه یونانیان هرگز نامی از کاردوخ ها نشنیده بودند و آنها نام کاردوخ را از چند اسیر ارمنی می شنوند و خود ایشان با کاردوخ ها آشنایی نداشتند و جالب اینکه اسم کاردوخ در هیچ منبع تاریخی دیگری ذکر نشده است. چنانکه بعضی از مورخین بیان کرده اند که شاید کاردوخ نام اقوام دیگری بوده باشد و کسانی مثل «نولدکه» به طور صریح بر عدم رابطه بین کردو و واژه کاردوخ یا کاردوک تأکید کرده اند.

چون اردشیر دوم با کادوسیان جنگ نمود و منبع تاریخی کادوسیان را کادوخیان نیز نامیده اند که به کاردوخیان بسیار شبیه می باشد. ما در اینجا بر سر آن نیستیم که مشخص کنیم کاردوخ نام چه قوم دیگری بوده است. اما آنچه مسلم است چنین قوم کوچک، کم جمعیت، گمنام و کوه نشین نمی توانسته اند نیاکان قوم کرد باشند که در حال حاضر از گروه های جمعیتی بزرگ در خاور میانه به شمار می آیند.

یکی از منابع مهم و دست اول در بررسی نام اقوام باستانی، کتیبه بیستون است که در آن شرح فتوحات داریوش بزرگ آورده شده است. ولی در این کتیبه هیچ نامی از قومی به نام کاردوخ یا منطقه ای به این نام آورده نشده است.

منطقه دیگری که نامی شبیه به کردستان دارد منطقه ای به نام کردوئن است که نام آن را یک اسیر رومی به نام آمیانوس مارسلینوس آورده که در شرح جنگ آمیدا بین شاپوردوم ساسانی با رومیان، منطقه کردوئن را از ولایات ارمنستان می نامد. با توجه به اینکه آمیدا = آمد = دیار بکر امروز که از مراکز مهم کردنشین ترکیه امروزی است، آمیانوس مارسلینوس به کردنشین بودن آمیدا اشاره دیگری نکرده است. بعید است این کردوئن کوچک ربطی با کردستان بزرگ امروزی داشته باشد. بنابراین از شباهت کردوئن و کرد به چیز مهمی نمی رسیم.

در منابع تاریخی از اقوام دیگری که در غرب ایران سکونت داشته اند مثل «مانایی ها»، «هوری ها»، «هیتی ها» و «میتانی ها» نام برده شده که با تحلیل در زبان و جغرافیای محل سکونت آنها نمی توان هیچ کدام از آنها را با کرد و کردستان تطبیق داد.

البته همانطور که قبلاً گفته شد در همه نقاط ایران و از جمله کردستان، نژاد و فرهنگ اقوام کهنی که پیش از حکومت مادها و پارسیها در ایران زندگی می کرده اند بر نژاد و فرهنگ مردمان امروزی تأثیر گذار بوده است. اما اگر بخواهیم یکی از این اقوام را به طور مشخص، نیاکان و اسلاف اقوام امروزی مثل کردها معرفی کنیم حتماً نتیجه گیری اشتباهی خواهد بود و تقریباً هیچ مدرک معتبری نیست که ثابت کند یکی از آن اقوام کهن اسلاف و پیشینیان بدون واسطه کردان می باشند.

جستجوی نام کرد و کردستان در دوران مادها و هخامنشیان

اکنون پس از جستجو در روزگاران بسیار کهن به زمان حکومت مادها و هخامنشیان یعنی حدود ۲۳۰۰ تا ۲۷۰۰ سال پیش از میلاد مسیح می رسیم. در این زمانها تعداد منابع تاریخی چه به صورت سنگ نوشته ها و چه به صورت کتابهای تاریخی به مراتب بیشتر از دوران اقوام کهنی است که در مورد آنها صحبت کردیم. بنابراین بررسی و جستجوی ما در مورد واژه کرد دقیقتر و مبتنی بر منابع معتبرتری خواهد بود.

در شروع این بررسی یک دیدگاه در مورد منشاء کردها را که در برخی از کتابها و رسانه های کردی و غیرکردی مطرح می شود بیان می کنیم و در ادامه، ضمن بررسی منابع تاریخی دوران مادها و هخامنشیان اعتبار این دیدگاه نیز بررسی می شود.

بر اساس این دیدگاه: با توجه به اینکه بخش عمده ای از جغرافیای مناطق کرد نشین امروزی با بخشی از جغرافیای ماد باستان منطبق است، برخی محققین چنین نتیجه گیری می کنند که کلیه کردها یعنی کسانی که به زبانهای موسوم به کردی صحبت می کنند از بازماندگان بلافصل مادها

هستند و کلیه فارسها یعنی کسانی که در ایران امروزی به زبان فارسی دری صحبت می کنند بازماندگان پارسها هستند. در ادامه با بررسی منابع دوران مادها و هخامنشیان این دیدگاه نیز شفاف تر شده و درستی یا نادرستی آن مشخص می شود.

هم در کتیبه بیستون و هم در سالنامه پادشاهان آشور و بابل و هم در تورات و هم در کتابهای مورخین یونانی و سایر مورخین کهن که همگی از منابع تاریخی دست اول و مربوط به همان دوران کهن می باشند از قوم و یا اقوامی با نامهای ماد و پارس سخن به میان آمده است.

قدیمی ترین منابع تاریخی که از این دو قوم نام می برند، نوشته های شلمنصر سوم پادشاه آشور است که در حدود ۸۳۵ سال قبل از میلاد به مناطق ماد حمله کرده و پس از عبور از مناطق پارسوا و نمر و به کشور آمادای (Amadai) می رسد.

در فاصله زمانی بین سالهای ۲۳۰۰ پیش از میلاد یعنی قدیمی ترین زمانی که از اقوام کوتی و لولویی در غرب ایران مدارکی پیدا شده است تا سال ۸۳۵ قبل از میلاد که در نوشته های شلمنصر پادشاه آشور از اقوامی به نام ماد یاد شده است، نمایشگاهی از اقوام مختلف در غرب و مرکز ایران کنونی وجود داشته است و انبوهی از نام های طایفه های مختلف در نوشته های تاریخی به چشم می خورد.

در واقع این اقوام، مجموعه ای از طوایف مختلف بودند که در زمانهای مختلف و از جاهای نامعلوم به غرب و مرکز ایران آمده بودند. بعضی از آنها همچنان بصورت شبان و کوچ رو زندگی می کردند و برخی دیگر به زندگی روستایی و کشاورزی روی آورده بودند.

در مورد نژادها و زبانهای این اقوام مدارک و شواهد تاریخی، اندک و ناچیز است و حتی در بعضی از موارد مدارکی وجود ندارد. به عنوان مثال از زبان قوم کوتی که از بزرگترین این اقوام بوده اند و سالهای متمادی در غرب ایران و آذربایجان کنونی و حتی در بین النهرین حکومت کرده اند فقط نام بیست پادشاه موجود است و هیچ لغت دیگری از زبان آنها در دست نیست. در مورد سایر اقوام کوچکتر وضعیت از این هم بدتر است. لذا در مورد نژاد و خاستگاه این اقوام و ریشه زبانی آنان، به سختی می توان نظری ارائه نمود.

بحث در مورد نژاد و زبان این اقوام در بین محققین بسیار زیاد و پراکنده است. بعضی از مورخین و محققین از کشورهای مختلف که دارای تعصبات ملی و قومی بوده اند، بدون داشتن هیچ مدرکی به قضاوت های غیر علمی و در برخی موارد به افسانه سرایی پرداخته اند. با چنین مدارک تاریخی ناچیز هر گونه بحث در مورد نژاد و خاستگاه و زبان این اقوام کهن به جای آنکه راهگشا شود می تواند ما را به بیراهه برد. البته نژاد و زبان این اقوام بسیار کهن در طی سالیان دراز زندگی در کنار هم تبدیل به یک نژاد و زبان تقریباً مشترک شده، که فرهنگ ایرانی نامیده می شود. آنچه در

فرهنگ ملتهای امروزی مؤثر است فرهنگ و زبان بوجود آمده مشترک امروزی آنهاست. لذا بحث پیرامون نژاد و زبان این اقوام کهن ضرورتی ندارد و بنابراین ما به این جزئیات گیج کننده نخواهیم پرداخت.

از سال ۸۳۵ که نام قوم ماد در نوشته های پادشاهان آشور ذکر شده است تا زمان تأسیس حکومت مادها و پس از آن حکومت هخامنشیان منابع تاریخی بیشتری در اختیار ماست که نگاه کوتاهی به این منابع می اندازیم.

واژه ماد را آشوریان «آمادی» و یهودیان «مادی» نامیده اند. در کتیبه بیستون نیز به آن «مادا» و در زبان پارت «مات» نامیده شده است. تنها واژه ای که در زبانهای ایرانی به این واژه شبیه و یا نزدیک باشد واژه «مدیا» به معنی میانه و وسط می باشد و لذا بعضی از محققین با استفاده از این تشابه وجه تسمیه قوم ماد را به دلیل سکونت آنها در میانه ایران دانسته اند که به نظر نمی رسد این نتیجه گیری پایه و اساس محکمی داشته باشد. واژه دیگری نزدیک به ماد واژه آماردوی (Amardoï) به معنی راهزن است. اگر ریشه واژه ماد این کلمه باشد، ممکن است دشمنان مادها این نام را به آنها داده باشند. اما بسیار بعید است که خود مادها خودشان را به این نام خوانده باشند. منبع تاریخی دیگری که معنای مناسبتری از واژه ماد را تعریف می کند متنی تاریخی با نام تاریخ «گد» می باشد. این متن تاریخی در شرح سقوط شهر نینوا پایتخت پادشاهی آشور به دست "هوخشتره" پادشاه ماد در سال ۶۱۲ پیش از میلاد میباشد. در این متن تاریخی پادشاه ماد یعنی "هووخشتره"، پادشاه «اومان ماندا» نامیده می شود^{۱۲}. واژه اومان ماندا در زبانهای ایرانی دارای معنی نزدیک به "انسانهای نیک" می باشد. چون ما میدانیم که طایفه های آریایی خود را با نام های نیک و افتخارآمیزی مثل آریا=نجیب می نامیده اند، بنا براین احتمال این که واژه "ماد" برگرفته از واژه "اومان ماندا" باشد بسیار است. البته بعضی محققین مثل "وینکلر" و "کونینگ" به این نکته توجه نکرده اند که اومان ماندا همان ماد می باشد و آنان را مردمی دیگر فرض کرده اند. اما با دقت در متن تاریخ "گد" در می یابیم که به احتمال بسیار قوی منظور از اومان ماندا همان ماد می باشد و یا به عبارت دیگر واژه ماد تغییر شکل یافته اومان ماندا می باشد. بعضی محققین مثل "اقرار علی أف" بر این نظرند که چون واژه ماد معنای دقیقی در زبانهای ایرانی ندارد این واژه از لغت های بومیان پیش از اقوام آریایی بوده است که البته این مسأله بسیار بعید است. زیرا همانطور که این نام اولین بار در منابع آشوری و سایر منابع تاریخی از حدود ۸۳۰ سال قبل از میلاد ذکر شده، چنانچه این نام لقب اقوام بومی قدیمی تر از آریاییان می بود، می بایست در منابع کهن تر نیز ذکر می شد.

^{۱۲} ترجمه بخشهایی از تاریخ گد توسط ای.ام. دیاکونوف برگرفته از کتاب "پادشاهی ماد" نوشته اقرار علیف ص ۴۰۱

"هرودوت" مورخ یونانی که به پدر تاریخ مشهور است قوم ماد را متشکل از شش قبیله زیر معرفی می کند: "پارتاکن"، "بوسایی"، "استروگات"، "آریازانتی"، "بودی" و "مغ ها".

بعضی از مورخین که دارای اغراض قومی بوده اند، در مورد غیر ایرانی بودن زبان و خاستگاه قومی مادها و اورال آلتایی بودن آنها سخنانی گفته اند که سخت بی پایه است و غیر علمی بودن آنها در همان نگاه اول مشخص می گردد. نام بعضی از قبایل ماد مثل "آریازانتی" به وضوح خاستگاه قومی آنان را مشخص می نماید. واژه "آریازانتی" متشکل از دو واژه «آریو= آریایی» + «زانتو= قبیله» است که معنای "قبیله آریایی" را می دهد. همچنین نام پادشاهان ماد که در منابع تاریخی ذکر شده مثل "فرورتیش" و "هووخشتره" به وضوح از واژه های ایرانی «فر= پیشوند» و «خشتر= قدرت» ساخته شده است. نامهای دیگر اشخاص و بزرگان مادی که در منابع تاریخی آمده همگی دارای ریشه ایرانی می باشد و هرگز نام هایی با ریشه های اورال آلتایی در بین اشخاص مادی در منابع تاریخی پیدا نشده است.

هرودوت به طور صریح در بخش هفتم کتاب خود چنین می نگارد: «هر کس در قدیم مادها را آریاییها می نامید.»^{۱۳}

اما برای نخستین بار واژه ای شبیه به نام پارس در کتیبه متعلق به «لوگل آنه موندو» (lugal-Anne-Mundu) فرمانروای سومر در حدود ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد آمده که به سرزمینی در شرق اطلاق می شده و آن «پرسی» نامیده شده است.

در متن تاریخی دیگری که از نام پارس سخن به میان آمده همان نوشته های شلمنصر سوم پادشاه آشور در ۸۳۵ سال قبل از میلاد می باشد که در حمله به شرق (سرزمین کنونی ایران) از سرزمین پارسوا عبور کرده و به ماد رسیده است. بنابراین سرزمین پارسوا بایستی جایی در غرب ایران بوده باشد نه در جنوب ایران و فارس کنونی، که این مطلب خود یکی از معماهای تاریخ باستان می باشد و جلوتر راجع به این مسأله صحبت خواهیم کرد. بعد از این دو منبع تاریخی، در بسیاری از منابع تاریخی دیگر، از نام پارس برای نامیدن اقوام ایرانی زبان در جنوب ایران و همچنین منطقه ای در جنوب ایران یعنی فارس کنونی استفاده شده است.

داریوش کبیر پادشاه هخامنشی در کتیبه های خود که در حدود ۴۸۰ تا ۵۲۰ قبل از میلاد نوشته شده است و یکی از مهمترین مدارک و منابع دست اول تاریخ باستان است، صراحتاً خود را از طایفه پارسی و از تبار آریایی خوانده است. در کتیبه نقش رستم پس از ستایش اهورا مزدا به عنوان خدای بزرگ، داریوش خود را پارسی پسر یک پارسی و آریایی از تبار آریایی معرفی می کند.^{۱۴}

^{۱۳} هرودوت کتب هفتم بند ۶۲

^{۱۴} داریوش کتیبه نقش رستم بند ۲

اهمیت این واژگان در این سند بسیار مهم، در صفحات آینده روشن خواهد شد. قبل از آنکه به بررسی معنای واژه پارس بپردازیم در اینجا به یک نکته بسیار مهم اشاره می‌کنیم: در کتیبه بیستون که در آن داریوش ملتها و توابع خود را معرفی می‌کند از قومی به نام «پارت» نام می‌برد که در شمال شرق ایران سکونت داشتند. البته بعداً از پارت‌ها در منابع تاریخی بیشتری سخن به میان آمده است. به ویژه آنکه قوم پارت، سلوکیان یعنی جانشینان اسکندر را از ایران بیرون نمودند و به مدت پنج قرن، شاهنشاهی بزرگی به نام شاهنشاهی اشکانی را در ایران پدید آوردند. نکته مهمی در ارتباط بین واژه پارت و پارس نکته مهمی وجود دارد، که در اینجا به آن اشاره می‌نماییم.

به نظر می‌رسد که هر دو واژه «پارت» و «پارس» به یک معنی و تغییر شکل یافته واژه «پَرثو» باشند. شاهد این سخن در بررسی تغییر شکل صدای (ث = θ) در بسیاری از واژه‌ها در لهجه‌های شرقی و شمالی ایران (لهجه پارتی) و لهجه جنوبی ایران (لهجه پارسی باستان) مشخص می‌شود. در زمانهای قدیمی تر از زمان داریوش در زبانی که هر دو لهجه پارتی باستان و پارسی از آن زبان مشتق شده اند صامتی با صدای θ «ث» شبیه به th انگلیسی وجود داشته است. در حالیکه همین صامت در لهجه‌های شمالی و شمال شرقی یعنی پارتی تبدیل به «ت» و در لهجه جنوبی (پارسی باستان) تبدیل به «س» شده است. مثالهای از این تغییر در واژه‌های زیر آورده شده است.

اوستایی	پارسی باستان	پارتی
میثراً = بغ مهر ($mi\theta ra$)	میسا ($misa$)	میترا ($mitra$)
خَشْتْرِیَا = شهر یاری ($x s s\theta ria$)	خشاسا ($x s asa$)	خَشْتْرَا ($x s atra$)
چیثراً = چهره ($ci\theta ra$)	چیسا ($cisa$)	چیترا ($ci\theta ra$) ^{۱۵}

همانگونه که در مثالهای بالا مشاهده می‌شود در این واژه‌ها صامت سایشی. (ث = θ) در لهجه‌های جنوبی به صامت انسدادی (ت = t) و در لهجه‌های جنوبی به صامت صفیری (س = s) تبدیل شده است.

بنابراین واژه «پَرثو» ($par\theta a va$) در لهجه‌های جنوبی تبدیل به «پارس» ($pars$) و در لهجه‌های شمالی تبدیل به «پارت» ($part$) شده است.

همانطور که گفتیم واژه «پَهَلَو» تغییر شکل یافته همان واژه «پَرثو» است. واژه پَهَلَو نخستین بار توسط مورخین ارمنی به این شکل مورد استفاده واقع شده است و سپس به متون و زبانهای ایرانی

^{۱۵} رودیگراشمیت، زبانهای ایرانی میانه جلد (۱) نشر ققنوس

میانه راه پیدا کرد. بعضی محققین بر این باورند که واژه پشتو که نام عمومی بعضی قبایل افغان می باشد نیز تغییر شکل یافته واژه پَرْتُو می باشد و کلمات پارس، پارت، پهلوی و پشتو همه مشتق از واژه پَرْتُو می باشد.

محققین معانی گوناگونی را برای واژه « پَرْتُو » و به تبع آن پارس و پارت پیشنهاد کرده اند. بعضی با توجه به شباهت واژه « پَهَلَو » با واژه « پهلوی » به معنی کنار یا گوشه گفته اند چون این قوم در کنار ایران بوده اند به پَهَلَو یا پَرْتُو موسوم گشته اند.

برخی دیگر با قیاس واژه پارس با واژه هندی « پَرَسَوَه » به معنی آهن این معنی را برای پارس پیشنهاد نموده اند. حتی بعضی از محققین واژه پارت را ترکیبی به صورت « پَرْت + او » به معنی دور از آب معنی کرده اند. اما به نظر نمی رسد هیچیک از این قیاسها، معنی درستی برای واژه « پَرْتُو » باشد.

می دانیم که اقوام آریایی اسامی افتخارآمیزی برای خود انتخاب می کرده اند و همانطور که در مورد واژه ماد متذکر شدیم بعید است که آنان نامهایی که معانی پر افتخاری نداشته باشد برای خود انتخاب کرده باشند. لذا به احتمال زیاد واژه پارس نیز می بایست دارای معنی پر افتخاری باشد. توجه به این نکته مهم است که داریوش در کتیبه بیستون ضمن برشمردن نه نفر از خاندانش به عنوان پادشاه با افتخار تمام از خاندان، طایفه و تبارش (آریایی) یاد می کند.

هرودوت مورخ یونانی در کتاب خود نکته مهمی را بیان می کند. او می گوید پارسیان پیش از آنکه به این نام خوانده شوند خود را « آرتَه ای » می نامیدند و سپس نام پارسی را برای خود انتخاب می کردند.^{۱۶} « آرتَه » واژه ای ایرانی و به معنی راستی و عدالت است و چنانکه گفتیم دارای معنی باشکوهی است.

در ترکیب نامهای سران و سایر اشخاص طایفه های ایرانی سه صفت که جنبه دینی هم داشته اند به طور گسترده ای به کار می رفته و معرف ایرانی بودن شخص یا طایفه ای که این صفات را در نام خود به کار می برده اند، بوده است. این سه واژه، « آرتا = آرتَه » به معنی راستی و عدالت، « خَشْتَرَا » به معنی پادشاهی و قدرت و « فَرَن » به معنی شکوه و نور بوده اند. ترکیب این سه واژه در اسامی زیادی به کار رفته اند. « آرتا خَشْتَرَا = اردشیر » نام چند تن از پادشاهان هخامنشی و ساسانی « هَوَخَشْتَرَا = نام یکی از پادشاهان ماد » نمونه هایی از این دست هستند. بنابراین اگر پارسیان طبق گفته هرودوت نام افتخارآمیز « آرتَه ای » به معنای مردمان راست و درستکار را رها کرده باشند و نام پارس را برگزیده باشند، این نام می بایستی دست کم معنای باشکوهی در حد واژه « آرتَه ای » داشته باشد. حدس محکمی که در این ارتباط می توان زد این است که چون طایفه

^{۱۶} هرودوت کتاب هفتم بند ۱۵۰

های ایرانی اولین طایفه های سوارکار در غرب آسیا بوده اند و اقوام پیش از آنها مثل آشوریان و بابلیان با اسب آشنایی نداشتند، معنای واژه پارس می بایست در ارتباط با سوارکاری باشد. سوارکاری چه در آن زمان و چه در زمانهای بعد لقب پرافتخاری بوده است. چنانکه حتی در قرون وسطی شوالیه های اروپایی لقب پرافتخار سوارکار را یدک می کشیدند. همچنین واژه «پارسه» به معنای اسب در بسیاری از زبانهای شرقی به کار می رفته است. لذا پَرْتُو و به دنبال آن پارس احتمالاً، معنی شبیه به سوارکار داشته است.

صرفنظر از معنای واژه های ماد، پارت و پارس آنچه که مهم می باشد، عدم تمایز قومی بین اقوام پارس، ماد و پارت بوده است و در واقع این نام ها القابی برای نامیدن دسته هایی از طایفه های ایرانی بوده است، که از هر لحاظ باهم مشابه بوده اند.

هردوت قبایل پارسی را شامل قبایل اسکان یافته : پاسارگادی (Pasargadai)، پانیالایی (Paneyaloyai)، مارافی (Marapioi)، ماسپی (Maspioi)، دروسی (Daraosiaioi)، گرمانی (Garmanioi) و طوایف چادر نشین دایی (Daoi)، مردو (Mardo) ، دروپیک (Dropikoi) و ساگارتی (Sagartioi) معرفی می کند.

در زمانی حدود ۹۰۰ سال پیش از میلاد مسیح تا زمان به قدرت رسیدن داریوش یعنی حدود ۵۰۰ سال پیش از میلاد به غیر از طایفه هایی که هرودوت آنان را، پارسی می نامد و شش طایفه ای که مادی نامیده می شوند فلات ایران سکونتگاه مجموعه زیادی از طوایفی بوده است که نام برخی از آنان در منابع تاریخی ذکر شده است و احتمالاً نام برخی از آنان در منابع تاریخی نیامده باشد. طوایفی مانند « کوتی » ها، « لولوبی » ها، « خوز » ها، « گیل » ها، « تپوری » ها، « آمارد » ها، « مَزَندر » ها، « اورارتویی » ها، « مانایی » ها، « آلبانی » ها، « سکاها » و اقوام دیگر.

نام بعضی از این اقوام بر اماکنی که در آن جا زندگی می کرده اند باقی مانده است. مثل گیلان (گیل ها)، طبرستان (تپوری ها)، خوزستان (خوزها)، آمل (آماردها)، سکستان یا سیستان (سکاها)، سقز یا سکز (سکاها)، طالش یا کادش (کادوسی ها)، قزوین یا کاسپین (کاسی ها)، کرمان (گرمانی از طوایف پارسی)، دشت مغان (مغ ها یا ماگوها از طوایف مادی) و ... نام بعضی دیگر از این طوایف به دلیل کوچ نشین بودنشان روی سرزمینی باقی نمانده است و نام برخی دیگر با گذشت زمان تغییر یافته و به ما نرسیده است.

بعضی از محققین، فقط شش طایفه مادی و دوازده طایفه پارسی را آریایی و ایرانی زبان دانسته اند. در حالیکه، این نظر خطاست و به نظر می رسد نامهای ماد و پارس که در موردشان صحبت کردیم لقب هایی بوده که اتحادیه یا کنفدراسیونی از طایفه های آریایی برای خود انتخاب کرده بودند. یا اینکه توسط دیگران با این نامها خوانده می شده اند. بسیاری از طایفه های ایرانی و آریایی در نقاط

مختلف ایران بزرگ فرهنگی وجود داشته اند که در داخل این اتحادیه یا کنفدراسیون ها یعنی اتحادیه مادها و پارس ها نبوده اند. ولی در ایرانی زبان بودن آنها شکی وجود ندارد. زبان دوران میانه و امروزه گیلانیان (گیل ها)، طبرستانیان (تپوری ها) و تالشیان (کادوسی ها) بی شک از زبانهای ایرانی است. لذا، این اقوام نیز از جمله اقوام آریایی بوده اند ولی به دلیل شرکت نداشتن در اتحادیه مادها و پارسها به این دو نام خوانده نمی شدند. این مطلب در مورد سایر اقوامی که ایرانی زبان بودن آنها ثابت شده است نیز صادق است. اصولاً غیر از پارسیان و مادها اقوام آریایی دیگری نیز در ایران سکونت داشته اند که به دلیل نیاز نداشتن به تأمین امنیتی و یا رقابت های سیاسی عضو اتحادیه های ماد و پارس نشده بودند ولی این طایفه ها نیز ایرانی زبان بوده اند. ضمن آنکه اقوام غیر ایرانی زبان موجود در منطقه نیز تا سده های اول میلادی، ایرانی زبان شده بودند و در مدارک موجود از این دوران، اثر پررنگی از فرهنگ یا زبان غیر ایرانی در گستره ایران نمی بینیم. یکی از دلایل اینکه نام های ماد و پارس فقط لقب هایی برای نامیدن دسته بندی های طایفه های ایرانی بوده اند این است که، نامهایی که هرودوت برای طایفه های عضو اتحادیه های ماد و پارس ذکر می کند قطعی نیست و گاهی در منابع تاریخی می بینیم طایفه ای که از پارس ها بوده است در جمله مادها ذکر می شود. این موضوع نشان می دهد که پارس و ماد، اشاره ای به هیچ نژاد خاصی ندارد و تنها نامهای اتحادیه ها و کنفدراسیون هایی از طایفه های ایرانی زبان بوده اند و گهگاه طایفه های عضو این اتحادیه از عضویت آن خارج می شدند و یا طایفه های دیگری به این اتحادیه ها وارد می شدند. به عنوان نمونه طایفه «ساگارتی» که نام آن هم در گروه طایفه های پارسی ذکر شده وهم در گروه طایفه های مادی. بر اساس تقسیم بندی هرودوت طایفه ساگارتی یکی از طایفه های پارسی می باشد. اما داریوش در کتیبه بیستون در بندهای ۳۳ و ۳۴ هنگامیکه شورشهای ابتدای پادشاهیش را شرح می دهد از یک فرمانده شورشی به نام « چیتران تخم » یاد می کند و در شرح او می گوید که چیتران تخم خود را از دودمان هوخشتره پادشاه معروف ماد معرفی کرده است. « چیتران تخم به مردم خود چنین گفت که من در « آسگارتیا » شاه هستم از دودمان هوخشتره. » و در ادامه داریوش می گوید که او را در آربل (اربیل) اعدام کرده و می گوید این است آنچه بوسیله من در ماد کرده شد.

بنابراین وابستگی طایفه ساگارتی به پارس یا ماد قطعی نبوده و این موضوع نشان می دهد که پارس یا ماد هر کدام به تنهایی، طایفه خالص و متفاوت با دیگری نبوده است بلکه در زمانی حدود ۲۵۰۰ تا ۲۸۰۰ سال پیش طایفه های آریایی که دارای نژاد و زبان مشترک یا بسیار شبیه به هم بوده اند، بنا بر مقتضیات سیاسی در دسته بندی هایی شرکت می کرده اند و بر این دسته بندی ها نامهای افتخار آمیزی مثل پارس (پَرثو = پارت) یا ماد می نهاده اند. اما از نظر نژادی، زبانی یا فرهنگی طایفه

های عضو پارس یا ماد تفاوت زیادی با هم نداشته اند. البته بعضی دیگر از طایفه های آریایی مثل گیل ها، تپوری ها (طبری ها) و کادوسی ها (تالشیان) که به دلیل جغرافیای محل زندگی شان کمتر مورد تهدید دشمنان قرار می گرفتند در هیچ کدام از این اتحادیه ها شرکت نداشته اند. زبان و لهجه همه طوایف آریایی از سغد تا پارت و ماد و پارس تفاوت های اندکی با هم داشته اند. این تفاوت به حدی جزئی بوده است که تقریباً همه زبان هم را می فهمیدند. شاهد تاریخی بر این موضوع گفتار استرابون جغرافیدان قرن اول میلادی است که می گوید: « جمعیت مادیان، باختریان، پارسیان و سغدیان تا کوچکترینشان به یک زبان سخن می گویند. »^{۱۷} در بعضی از اوقات وابستگی بین طایفه های آریایی به هیچ وجه ربطی به دسته بندی های پارسی یا مادی نداشته و ایشان بنا بر مصالح خود با هم متحد می شده اند و بین هم تفاوتی قائل نمی شده اند. به عنوان نمونه داریوش در کتیبه بیستون در بند ۳۱ و ۳۲ از شورش فرد دیگری به نام « فرورتیش » که مادی بوده نام می برد که اتفاقاً نام این فرد نیز همانم یکی دیگر از پادشاهان ماد بوده است و داریوش می گوید که این فرد را در هگمتانه به دار کشیده است. در ادامه در بند ۳۵ کتیبه داریوش می گوید که پارت و هیرکانی (گرگان) نیز نسبت به او نافرمان شدند و خود را پیروان فرورتیش خوانده اند. یعنی طایفه های پارتی تابع یک فرد از طایفه ماد شده بودند و این می رساند که علیرغم نامهای پارس، پارت و ماد طایفه های آریایی تفاوت های فرهنگی، نژادی و زبانی بین خود قائل نمی شده اند و بنا بر مصالح سیاسی با هم متحد می شده اند یا جنگ می کرده اند. اتفاقاً فردریک انگلس هم جمله جالبی در این ارتباط دارد: « در برخی مناطق بنا بر نیازهای موقت اقوام خویشاوند باهم متحد می شده اند. »^{۱۸} . گستره جغرافیای طایفه های پارس، ماد و پارت در بعضی موارد باهم مشترک و یا منطبق بوده است به طوریکه چه در روزگار باستان و چه در زمانهای بعدی تفکیک این مناطق از هم دشوار است و یک منطقه خاص ممکن است پارت یا ماد نامیده شده باشد. به عنوان نمونه در کتیبه های سده نهم پیش از میلاد از (پارسوماش = پارسوا) در حوالی دریاچه اورمیه و کردستان ذکر شده که این منطقه آشکارا در حوزه جغرافیای ماد می باشند. یا نمونه دیگر در حدود سال ۶۷۴ قبل از میلاد یکی از پادشاهان آشور به نام « آسورحادون » به سرزمین ماد یا به گفته آشوریان به سرزمینهای ماد های دور دست لشکر کشی کرد و تا کوه بیکینی (دماوند) و ناحیه پاتشوعارا (فارسی میانه پدشخوار = خوار و گرمسار، کوهستان جنوبی مازندران) پیشروی کرد. در طی این شورش سه تن از پیشوایان ماد به سرداران آشور متوسل شدند. « اوسپیس » پیشوای « پارتاکی » و دیگری « زان سان » فرمانروای « پارتوکی » بوده است که نام

^{۱۷} استرابون XV,II,8

^{۱۸} منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت ص ۹۶

هر دو ناحیه بسیار شبیه واژه « پارت » است در حالیکه این دو ناحیه یعنی منطقه خوار و گرمسار جزو مناطق ماد ذکر شده اند. به عقیده " دیاکونوف " مورخ و باستان شناس روس این دو واژه شکل‌هایی از « پارتوای » آشوری به معنای « پارت » بوده است. یعنی مناطقی که به گویش محلی پارت خوانده می شده اند توسط آشوریان تحت عنوان ماد شناخته می شده اند. همچنین می بینیم که کتیبه های آریامنه و آرشام جد و نیای داریوش که خود را پادشاهان پارس خوانده اند در اوج قدرت آنها در زمان هوخشتره و آستیاگ در مرکز ماد یعنی همدان پیدا شده اند.

همانگونه که گفتیم هرودوت می گوید که مادها خود را از قدیم آریایی می نامیدند و داریوش در کتیبه بیستون نیز صراحتاً خود را آریایی معرفی می کند و در واقع این تبار مشترک پارسها و مادها باعث شده بود که یونانیان و حتی یهودیان واژه های پارس و ماد را متناوباً به جای یکدیگر به کار ببرند. چنانکه در تورات، داریوش پادشاهی مادی خوانده شده است: « داریوش مادی در حالیکه شصت و دوساله بود وفات یافت. »^{۱۹}

نکته دیگری که یگانگی پارسها و مادها را نشان می دهد نزدیکی زبان پارسها و مادهاست. چنانکه استرابون جغرافیدان یونانی قرن اول میلادی می نویسد که پارس و ماد زبانشان بسیار به هم نزدیک بوده و زبان یکدیگر را می فهمیدند. این نکته نه تنها تأکید دیگری بر ایرانی بودن مادهاست، بلکه به همراه شواهد و قرائن ذکر شده در منابع تاریخی نشان دهنده این نکته نیز می باشد که اقوام ایرانی زبان که پارس و ماد نامیده می شدند و سایر اقوام ایرانی زبان که عضو این اتحادیه نبوده اند شباهتهای زبانی، فرهنگی و احتمالاً نژادی زیادی با هم داشته اند. چنانکه تفاوت آنها چیزی بیشتر از یک دسته بندی سیاسی نبوده است.

چون واژه های پارس و ماد در اوستا که کهن ترین منبع مستند اقوام ایرانی زبان است به کار نرفته؛ می توان این طور نتیجه گیری کرد که پارس و ماد نامی اجتماعی بوده که اقوام آریایی در زمانیکه به غرب فلات ایران رسیده بودند بر خود نهاده اند. این موضوع با سخنان هرودوت هم سازگار است که می گوید مادها جلوتر خود را آریایی می نامیدند و پارسها پیش از آنکه پارس نامیده شوند خود را آرتّه ای می نامیدند. البته ذکر این نکته در اینجا ضروری است که به احتمال زیاد در ایران اقوام غیر ایرانی زبان هم زندگی می کرده اند. این اقوام هم در محدوده مادها و هم در محدوده پارسها بوده اند، و نهایتاً در کنار اقوام ایرانی زبان، آنها نیز دارای فرهنگ و زبان ایرانی شده اند. بطوریکه امروز جداسازی و تشخیص هویت غیر ایرانی برای آنان غیر ممکن شده است.

سرنوشت واژه های پارس و ماد نیز درخور توجه است. واژه پارس تقریباً بدون تغییر در زمانهای بعدی هم در منابع تاریخی برای نامیدن جغرافیا و مردمان و زبان بکار رفت و می رود. اما واژه ماد

^{۱۹} حزقیال نبی باب ۵، ۱۳

به سرعت تغییر کرد. در دوره ساسانیان به صورت «مای» در آمد و در اوایل عصر خلفای اسلامی معرب آن شکل «ماه» به خود گرفت. در تقسیم بندی مالیاتی اعراب منطقه دینور و توابع آن را «ماه الکوفه» و منطقه نهاوند و توابع آن را «ماه البصره» می نامیدند که این مناطق فقط بخش کوچکی از ماد بزرگ بوده اند که شامل ری، عراق عجم، همدان، سپاهان، کردستان، کرمانشان و آذربایجان می شده است. به هر حال از واژه «ماه» که تنها باقیمانده واژه «ماد» می باشد نامهای ماهیدشت که منطقه ای نزدیک کرمانشاه است و مهاباد که شهری در کردستان است برای ما به یادگار مانده است و واژه «ماد» به صورت اولیه خود در طول تاریخ محو و گم شده است و همچنین امروزه از اسم طایفه های ماد و پارس آنچنانکه هرودوت ذکر کرده است نیز اثری در میان نیست و این نامها نیز در گذر تاریخ تغییر پیدا کرده اند. اما خود واژه پارس سرنوشتی به کلی متفاوت از واژه ماد پیدا کرد. این واژه که در ابتدا از واژه پَرثو احتمالاً به معنی سوارکار مشتق شده بود، بعدها دارای سه معنی شد. اگر در بررسی متون تاریخی به ظرافت تفاوت این معانی توجه نکنیم دچار ابهام و حتی اشتباه در برداشت از تاریخ خواهیم شد. نخست پارس به سرزمین جنوب ایران و شمال خلیج فارس اطلاق می شده که تقریباً معادل استانهای فارس، خوزستان و کهگیلویه امروزی می شود. این سرزمین خاستگاه اصلی هخامنشیان بود و طبیعتاً اقوام ساکن در این مناطق پارسی گفته می شدند که نام این طوایف را بر اساس گفته های هرودوت بیان کردیم. اما از همان دوران باستان به تدریج نام پارس از سوی مورخین به نام عمومی برای نامیدن همه اقوام ایرانی زبان تبدیل شده است. بعد از سقوط پادشاهی ساسانی، مورخین عرب و ایرانی از واژه پارس به دو معنی استفاده می کرده اند: نخست همان معنای اول و نامیدن منطقه ای در جنوب ایران و استان فارس و دوم کلمه پارس و فارس با عنوانی عام برای نامیدن همه سرزمین ایران و همه اقوام ایرانی زبان.

حمزه اصفهانی مورخ قرن چهارم می نویسد:

« آریان (ایران) همان فرس (پارس) است و در میان این کشورها قرار دارد و شش کشور بر آن

محیطند...»^{۲۰}

در این سند فارس معادل ایران یعنی سرزمین همه اقوام ایرانی زبان به کار رفته است. در سند دیگری ابن حزم، مورخ عرب در کتاب «الفصل فی الملل و الاهواء و النحل» می نویسد: «پارسیان از نظر وسعت ممالک و فزونی نیرو بر همه ملل برتری داشتند و خود را برترین ذات بشری می دانستند و خود را آزادگان نام نهاده و اقوام دیگر را بندگان می شمردند. چون دولتشان بر افتاد و عرب که نزد آنان دین پایه ترین قوم جهان بود بر آنها مستولی گردید؛ این امر بر آنان گران آمد و خود را در برابر مصیبت تحمل ناشدنی یافتند و بر آن شدند که با راههای مختلف به جنگ

^{۲۰} تاریخ سنی ملوک الارض والانبیا ص ۲

اعراب برخیزند، ولی خدای تعالی حق را نصرت داد. از جمله رهبران آنان سنباد، المقنع، استاسیس، بابک و دیگران بودند.» در این سند صراحتاً بابک خرمدین که از آذربایجان بود و یا المقنع و استاسیس که از خراسان بودند پارسی نامیده شدند و کاملاً مشخص است که در اینجا منظور از پارسی ایرانی می باشد نه استان فارس در جنوب ایران^{۲۱}.

سند دیگر نوشته ابوریحان بیرونی در کتاب آثار الباقیه عن القرون الخالیه می باشد که در مورد زادگاه خودش یعنی خوارزم می نویسد:

« و اما اهل خوارزم، و ان كانوا غصناً من دوحه الفرس » یعنی مردم خوارزم، آنها شاخه ای از درخت استوار پارسیان هستند. در اینجا نیز کاملاً مشخص است منظور از پارسیان همان ایرانیان می باشد.^{۲۲} یعنی همه مردمان سرزمین ایران فرهنگی بزرگ از ماوراءالنهر تا بین النهرین. وگرنه واضح است که خوارزم جزئی از استان فارس یعنی استان جنوبی ایران نمی باشد.

حتی در متون قدیم زبان قدیمی مردم آذربایجان یعنی زبان آذری، زبان فارسی نامیده می شده و در مقابل، زبانی که امروز فارسی نامیده می شود زبان دری نامیده می شده است.

قطران تبریزی چنین می سراید:

بلبل بسان مطرب بیدل فراز گل گه پارسی نوازد، گاهی زند دری

در این شعر زبان خود قطران تبریزی یعنی زبان آذری، فارسی نامیده شده در حالیکه زبان شعری که سروده است یعنی فارسی امروزی، دری نامیده می شود.

سند دیگر نوشته ابن حوقل جغرافیدان و مورخ قرن چهارم است که می نویسد: « زبان مردم آذربایجان و بیشتر ارمنیه فارسی است.»^{۲۳}

ابو عبدالله مقدسی جغرافیدان قرن چهارم هجری قمری می نویسد:

« زبان فارسی آذربایجان به فارسی خراسان شبیه است.»^{۲۴}

ابو اسحاق ابراهیم استخری که او نیز جغرافیدان قرن چهارم هجری قمری است نیز زبان مردم آذربایجان را فارسی می خواند.^{۲۵}

در دوران معاصر معنای سومی هم برای کلمه پارس یا فارس پیدا شده که کاربرد آن چندان مناسب به نظر نمی رسد. در این معنی، منظور از واژه پارس یا فارس، کلیه کسانی است که به زبان فارسی دری صحبت می کنند یا دست کم در کشور ایران به زبان فارسی دری صحبت می کنند. در مورد زبانهای ایرانی و فارسی دری، در آینده بیشتر صحبت خواهیم کرد. اما در اینجا به همین مقدار

^{۲۱} الفصل فی الملل و الاهواء و النحل ص ۱۹۹

^{۲۲} بیرونی ، آثار الباقیه عن القرون الخالیه ص ۵۶

^{۲۳} صوره الارض یا سفرنامه ابن وقل ص ۹۷

^{۲۴} احسن التقاسیم ص ۲۵۹

^{۲۵} المسالک و الممالک ص ۱۹۱

بسنده می کنیم که زبان اجدادی اکثر کسانی که در کشور ایران به زبان فارسی دری صحبت می کنند زبانهای ایرانی دیگری غیر از زبان فارسی دری بوده است. علی الخصوص در منطقه جنوب و جنوب غرب ایران که مسکن قوم تاریخی پارس بوده؛ زبان قوم پارس زبانی غیر از فارسی دری بوده است و زبان دری زبانیست که به شکلی معجزه آسا و معما گونه از حدود قرن دوم هجری به بعد در منطقه ایران فرهنگی و کشور ایران همه گیر شد و تقریباً اکثر ساکنان کشور ایران کنونی این زبان را فرا گرفتند و زبان مادری ایشان نبوده است.

زبان فارسی دری به دلیل کیفیت و کمیت بسیار بالا و کم نظیر و بلکه بی نظیر، آثار ادبی بوجود آمده در آن به سرعت فراگیر شد. به طوریکه یادگیری این زبان در آن دوران برای همه اهل علم و ادب اهمیت فراوان داشت و لذا اکثر افراد در یادگیری این زبان جهدی وافر می ورزیدند. البته به دلیل قرابت و نزدیکی زبان فارسی دری با اکثر زبان ها و لهجه های ایرانی یادگیری فارسی دری برای اکثر مردم ایرانی زبان و طایفه های ایرانی کاری سخت نبوده است و این مسأله به گسترش زبان فارسی دری در کشور ایران کمک فراوانی کرد.

با این مقدمه روشن است که نامیدن فقط کسانی که به زبان فارسی دری صحبت می کنند تحت عنوان قوم پارس در برابر سایر ایرانیان چندان وجهی ندارد. چرا که اولاً تنها زبان دری موصوف به صفت فارسی نبوده بلکه حتی زبان آذری هم فارسی نامیده می شده که به عنوان نمونه شعر قطران تبریزی را ذکر کردیم. دوم اینکه زبان فارسی دری، زبانی بوده که بعضی از طایفه های ایرانی زبان یاد گرفته و زبان مادری ایشان به این زبان تغییر یافته و برخی دیگر از طایفه های ایرانی این زبان را به صورت فراگیر نیاموخته اند و آموختن و نیاموختن این زبان تفاوت قومیتی برای اقوام ایرانی ایجاد نمی کند. چه آنان که دری زبان شده اند و چه آنان که نشده اند یا به زبان دیگری تکلم می کنند دلیلی برای قائل شدن تفاوت قومی در موردشان ایجاد نمی کند.

کاربرد واژه پارس یا فارس در معنی اول آن یعنی نامیدن قوم تاریخی پارس و منطقه تاریخی پارس فقط در بررسی تاریخ باستان کاربرد دارد. در کاربردهای امروزی واژه پارس آنچه مد نظر است و صحیح می باشد کاربرد این واژه در معنای دوم آن به معنی ایران یا همه اقوام ایرانی زبان می باشد. بر این پایه نامیدن خلیج فارس و دفاع از آن در فرهنگ سیاسی ایران با معنای «خلیج ایران» است که معنی پیدا می کند و کاربرد واژه فارس در معنای سوم آن به معنی یک کاسه کردن همه کسانی که به زبان فارسی دری سخن می گویند در مقابل سایر اقوام ایرانی، سابقه و استناد تاریخی معتبری ندارد، ضمن آنکه لطفی هم ندارد.

این بخش را با ذکر چند نکته به پایان می بریم:

۱. آنکه قوم های پارس و ماد تفاوت زبانی و فرهنگی با هم نداشته اند و این دو واژه نام اتحادیه های سیاسی و نظامی بعضی از اقوام ایرانی زبان بوده است و حتی بعضی از اقوام ایرانی زبان بنابر شرایط زمانی از یک اتحادیه به یک اتحادیه دیگر تغییر موضع می داده اند .
 ۲. کلمه فارس از همان دوران قدیم و بویژه پس از اسلام برای نامیدن کل سرزمین ایران و اقوام ایرانی استفاده می شده و لذا فارس ممکن است لقب عمومی برای نامیدن هر ایرانی از هر قومی بکار رفته باشد. استفاده از واژه فارس یا پارس یا پرشیا برای نامیدن همه ایرانیان از طرف محققین اروپایی نیز تا همین اواخر رواج کامل داشت و کشورهای اروپایی از واژه پارس یا پرشیا برای نامیدن همه کشور ایران و همه ایرانیان استفاده می کردند .
 ۳. زبان فارسی در گذشته به زبانهای ایرانی دیگری به غیر از زبان دری گفته می شده است. البته در خیلی منابع زبان دری هم فارسی نامیده می شده و این ناشی از این موضوع بوده که فارسی نامی عمومی برای نامیدن زبان همه اقوام ایرانی بوده و از معنای اولیه آن برای نامیدن تنها یک قوم در جنوب ایران فاصله گرفته بوده است.
 ۴. زبان دری که در مورد منشاء پیدایش و نحوه گسترش آن در ایران فرهنگی بیشتر صحبت خواهد شد، زبان مادری در اکثر نقاط ایران نبوده است و حتی در بسیاری از مناطق ایران که هم اکنون زبان مادریشان فارسی دری می باشد در روزگار قدیمی تر این گونه نبوده و زبانهای ایرانی دیگری مثل پهلوی و یا لهجه های آن بوده است.
- از همه این مطالعات می توان این طور نتیجه گیری کرد که : هرکس که امروز به زبان فارسی دری صحبت می کند لزوماً فارس به معنای اولیه آن یعنی منسوب به قوم پارس در جنوب ایران و طایفه هخامنشیان نمی باشد و هر کس که به زبانهای ایرانی میانه و یا لهجه های پهلوی مثل زبانهای کردی صحبت می کند لزوماً منسوب به قوم ماد نمی باشد و اساساً تفاوت بنیادی بین اقوام ماد و پارس وجود نداشته که این تفاوت در مورد بازماندگان (البته اگر بتوان بازماندگان آنان را شناسایی کرد) به جا مانده باشد.
- بنابراین برای پیدا کردن ریشه واژه کرد باید در منابع تاریخی جدیدتری جستجو کنیم. چون در هیچیک از منابع تاریخی تا پیش از شاهنشاهی ساسانی صراحتاً نامی از سرزمینی به نام کردستان و قومی به نام کرد نیامده است . لذا کلیه محققین سعی کرده اند تا واژگان شبیه به کرد را مانند «کوتی» و «کاردوخ» و «کردوئن» و «بیت کردو» را با کردستان امروزی و کرد امروزی تطبیق دهند که البته چون از زبان و فرهنگ و نژاد این اقوام کهن هیچ سندی در دست نیست هرگونه سعی در

تطبیق واژه کرد با این اقوام کهن فاقد سندیت معتبر و قابل اطمینان تاریخی است. اگر بنا باشد فقط به تشابه اسمی توجه شود می توان از تشابه واژه «کردوفان» که زبان سیاهپوستان آفریقایی است با واژه کرد نیز استفاده کرد که واضح است این گونه تطابق ها فاقد اعتبار لازم است.

این نکته که بعضی می گویند زبان کردی بازمانده مستقیم زبان مادی است، نیز حرف عجیبی است. زیرا از زبان مادی فقط چند کلمه بیشتر در دست نیست و اگر چه این چند کلمه به شکل تغییر یافته در بعضی زبانهای کردی بکار می رود اما از روی چند کلمه نمی توان گفت که یک زبان بازمانده مستقیم زبان دیگری است. البته از زبان فارسی باستان هم (که کلمات و متون بیشتری مثل کتیبه های هخامنشی در دست است) واژگانی هم در زبان کردی و هم سایر زبانهای ایرانی به جای مانده است. ما سند درستی برای اینکه بگوییم زبان کردی بازمانده مستقیم زبان مادی است در دست نداریم. چرا که اساساً از زبان مادی چند لغت بیشتر در دست نیست.

زبانهای مادی و فارسی باستان و زبانهای باستانی اقوام ایرانی و اوستایی تا حدود زیادی به هم شبیه بوده است و ریشه همه زبانهای ایرانی نو و میانه می باشند. لذا عجیب نیست اگر لغاتی به شکل اولیه یا تغییر شکل یافته از هر کدام از این زبانهای باستانی در زبانهای ایرانی نو وجود داشته باشد. در ادامه سعی خواهیم کرد با جستجو در منابع تاریخی جدیدتر ابهامات موجود در مورد منشاء اقوام کرد و زبان کردی را تا حدود زیادی روشن نماییم.

معمای کرد

مهمترین معما در بررسی پیشینه تاریخ کرد و کردستان این مسأله است که در هیچیک از منابع و متون تاریخی تا پیش از دوران ساسانیان یعنی تا حدود ۱۸۵۰ سال پیش به طور صحیح و آشکار نامی از قوم کرد و یا سرزمینی به نام کردستان به میان نیامده است.

البته همانطور که که پیشتر اشاره کردیم از اقوامی با نامهایی شبیه به کرد در بعضی از متون تاریخی سخن به میان آمده است، مثل: کاردوخ و گوتی و یا به مناطقی با نامی شبیه به کرد اشاره شده است، مثل: کاردوئن و بیت کاردو. همچنان که گفتیم با توجه به اینکه جمعیت کرد زبان خاورمیانه در حال حاضر جمعیت قابل توجهی در مقایسه با سایر اقوام خاورمیانه است، این جمعیت در روزگار باستان نیز می بایست در مقایسه با سایر اقوام آن زمان جمعیت مهمی بوده باشد و لذا حتماً نام و سرزمین آنان بایستی به صورت پررنگتر و آشکارتری در منابع و متون تاریخی ذکر می شد و حتماً این مردمان بایستی به صورت مجزا و مستقل در تاریخ نقش آفرینی می کردند. بنابراین نام اقوام کوچکی مثل کاردوخ و یا مناطقی مثل بیت کاردو یا کاردوئن نمی تواند معرف قوم بزرگ کرد باشد. چنانکه خواهیم دید دلیل این مسأله آن است که مردمی که در زمانهای بعد یعنی عمدتاً

بعد از اسلام و در حال حاضر کرد نامیده می شوند در زمان باستان کرد نامیده نمی شدند و کرد صفتی است که بعدها بر روی این مردمان نهاده شد.

معمای دوم در بحث کرد این است که در اسناد و منابع تاریخی پس از قرن اول هجری نام کرد و مردمان موسوم به کرد در همه جای ایران آمده است. یعنی از فارس گرفته تا خراسان و سیستان از کردان ساکن این مناطق با جمعیت زیاد نام برده شده است و سپس به ناگهان جمعیت کردان در این مناطق به شدت کاهش می یابد و فقط در غرب ایران ساکن می شوند.

در حقیقت تا قرن دوم میلادی هیچ نامی به صراحت از کرد و به خصوص سرزمینی به نام کردستان در هیچ منبع تاریخی برده نشده و یکباره از قرن هفتم و هشتم میلادی، نام کردها در همه جای ایران بزرگ فرهنگی به صورت جمعیت‌های بزرگ مطرح می شود. حل این دو معما کلید اصلی بازیابی مفهوم کرد و کردستان می باشد.

همانطور که گفتیم، یکی از اولین متون تاریخی که در آن به صراحت از واژه کرد نام برده شده است نامه اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی به اردشیر پاپکان بنیانگذار شاهنشاهی ساسانی می باشد. در این نامه صراحتاً اردوان، اردشیر را کرد و پرورش یافته در زیر خیمه کردان می نامد. متون بعدی تاریخی نیز بر انتساب اردشیر پاپکان به کردان شبانکاره در فارس تأکید می کند.

استخری جغرافیدان قرن چهارم هجری در حدود ۱۱۰۰ سال پیش می نویسد:
« خانواده های کرد در فارس چندان زیادند که به شمار نمی آیند و در سراسر فارس پراکنده اند و بیش از پانصد هزار سیاه چادرند. »

از پانصد هزار سیاه چادر که در این منبع ذکر شده حتی اگر ده درصد آن نیز صحیح باشد، جمعیت قابل ملاحظه ای از استان فارس در آن زمان کرد بوده اند. ابن حوقل جغرافیدان دیگری تقریباً چهل سال بعد از استخری مطلبی نوشته که تقریباً مطلب استخری را تأیید می نماید.

« کردان فارس، در سرزمین فارس بیش از صد طایفه اند و من سی و اند طایفه را ذکر کردم ... خسرویه، شاهکانیه، استامهریه، آذرکانیه، بنداد مهریه، رامانیه، مهرکیه، شاهویه، ... »

دو مطلب از این متن به دست می آید: نخست همچنانکه استخری گفته بود جمعیت کردان در فارس بسیار زیاد بوده است و دوم اینکه همه این طایفه ها اسامی ایران و باستانی دارند و در ایرانی بودنشان جای شکی باقی نمی ماند.

«مقدسی» جغرافیدان معروف قرن چهارم در همان زمان ابن حوقل در کتاب « احسن التقاسیم می المعرفه التعالیم » می نویسد: « سی و سه ایل کرد در فارس هستند. »

صد سال پس از این نویسندگان، ابن بلعمی در کتاب فارسنامه خود می نویسد:

« هرچه شوکت لشکر فارس را بودی از این کردان بودی. »

بیهقی مورخ معروف و معتبر قرن پنجم در کتاب تاریخ بیهقی می نویسد:

« کردها در فارس عده شان بسیار زیاد بود به طوریکه کردها را به نام فارس می خواندند. »^{۲۶}
تنها مورخین قدیم نبودند که بخش عمده ای از جمعیت فارس را کردان می دانستند محققین
امروزی نیز بیان می کنند طایفه هایی از کردستان ریشه خودشان را از دیار پارس می دانند.
سن (Soane) محقق اروپایی می گوید:
« کلهران به سان چند تیره و طایفه دیگر می گویند پیدایش و خاستگاهشان از شیراز است و
آنان از پارسیان جنوبی اند. »^{۲۷}

اما کردان فقط در پارس نبوده اند در سایر نقاط ایران نیز جمعیت کرد حضور پررنگی دارد. ابن
خلکان در کتاب « وفيات الاعیان » از جمعیت کثیر کردان در خراسان در قرن دوم هجری یاد می
کند و می گوید ابو مسلم خراسانی کرد بود و از میان کردان خراسان قیام کرد. البته کردان در
سیستان هم مانند فارس و خراسان حضور پررنگی داشتند. چنان که در شرح وقایع قهرمان همه
دورانهای تاریخی یعنی یعقوب لیث صفاری سخن از کردان در میان است. مؤلف تاریخ سیستان
نوشته است:

« به دلیل جمعیت زیاد کردان در سیستان، یعقوب لیث فرماندهی به نام عبدالرحیم خارجی را
جهت تنظیم امور آنان معین کرد. »

در همین تاریخ سیستان می خوانیم در جنگ بین یعقوب و عامل خلیفه به نام علی ابن حسین که
حاکم کرمان بود، سردسته عشایر فارس و کردان با شخصی به نام احمد الیث کردی بوده است.
همچنین در جنگ بین یعقوب و محمد بن واصل کردان در ابتدا طرف محمد بن واصل را گرفتند و
سردسته ایشان موسی بن المهران الکردی بوده است.^{۲۸}

رد پای حضور کردان در خراسان بزرگ حتی در نزدیکی کابل نیز دیده می شود. علی ابن محمد
لوگری شاعری در دربار سامانی که از منطقه ای به نام لوگر در نزدیکی کابل بوده است هنگامیکه
از حضور در بخارا و در دربار پادشاه سامانی خسته شده بود هوای بازگشت به وطنش را در سر
داشت شعری برای عذر حضور به این مضمون سرود:

عبیداله ابن احمد وزیر شاه سامانی	همی تابد شعاع داد از آن پرتو ز پیشانی
به صورت آدمی آمد به معنی نور سبحانی	خدایا چشم بد خواهم کزان صورت بگردانی
بخارا خوشتر از لوگر خداوندا همی دانم	ولیکن کرد نشکبید از دوغ بیابانی

^{۲۶} تاریخ بیهقی ص ۲۸ به تصحیح استاد بهمنیار

^{۲۷} E.B.Soan.To Mesopotamiaand Kurdistan in discause P.387

^{۲۸} تاریخ سیستان ص ۲۲۸

همانطور که مشاهده می شود شاعر لوگری خود را کرد می خواند و می گوید که طاقت دوری از دوغ بیابانی را ندارد.

یکی از مهمترین منابع که بر حضور کردان با جمعیت زیاد در سراسر ایران تأکید می کند کتاب «التنبیه و الاشراف» نوشته مسعودی مورخ نامی است. او در این کتاب در مورد کردان می نویسد: «اول ایشان منوچهر (پادشاه باستانی ایران) از اولاد ایرج بود که هفت فرزند داشت و ... در ادامه می نویسد: بعضی از عشایر کرد از این قرارند: بازنجان، شوهجان، شاذنجان، نشاور، بوذیکان، لر، جورقان، جاوانیه، جلالیه، متکان، جابارقه، جردنمان، کیکان، ماجردان، هذبانیه و غیره که در فارس، کرمان، سیستان، خراسان، اصفهان، همدان، شهر زور (سلیمانیه)، آذربایجان، ارمینیه و اران (باکو) و جزیره شام ساکنند.»

این گستردگی در همه پهنه ایران، در ایرانی بودن کردها جای هیچ بحث و شکی باقی نمی گذارد. فقط سؤال این است که این جمعیت کثیر کردها در سراسر ایران چه وضعیتی پیدا کردند. عجیب این است که در هیچ منبع و متن تاریخی در حدود قرن دوم هجری تا قرن هشتم هجری هیچ نامی از منطقه ای در غرب ایران به نام کردستان به چشم نمی خورد. گویا به دلیل پراکندگی کردها در سرتاسر ایران نامیدن منطقه ای خاص با نام کردستان چندان وجهی نداشته است.

البته همانطور که گفتیم طایفه هایی از کردستان و کرمانشان امروزی نیز ریشه خود را در پارس می دانند. سن (Soane) محقق کردشناس می گوید: «اورامانیها منکر تبار و پیدایش کردی برای خود بودند و خویشان را فارس کهنگانی (پارسیان کهن) می نامیدند.^{۲۹}»

اولین متن تاریخی که در آن از منطقه ای در غرب ایران به نام کردستان نام برده شده است کتاب «نزه القلوب» نوشته حمداله مستوفی مورخ و جغرافیدان قرن هشتم هجری است. در این کتاب که در سال ۷۴۰ هجری تألیف شده است، مستوفی ایران تحت حکومت ایلخانان مغول را چنین تقسیم بندی می نماید: «عراق عرب، عراق عجم، آذربایجان، اران (باکو)، موغان، شروان، روم، ارمن، دیار بکر، خوزستان، فارس، کرمان، نیمروز، قهستان، زاولستان، مازندران، قومس، طبرستان، گیلانات و کردستان»

مستوفی بخشهای کردستان را چنین می شمارد:

بهار (شمال همدان) ماهیدشت، کنگاور، وسطام، سلطان آباد (ملایر)، شهر زور (سلیمانیه)، هرسین، کرمانشاه، دربند، دینور، الشتر و خوشان. این تقسیم بندی بر اساس اسناد مالیاتی آن زمان بوده است. به هر حال این موضوع نشان می دهد که از حدود قرن هشتم به بعد نام کردستان به منطقه ای در غرب ایران اطلاق می شده است و پیش از آن همه ایران کردستان بوده است. پیش از آنکه

^{۲۹} E.B.Soa. To Mesopotamia and Kurdistan in discause P.377

به بحث در مورد منابع فوق‌بپردازیم و با تحلیل منابع معمای حضور کردن در سراسر ایران را بگشاییم، یک منبع مهم دیگر در تاریخ کرد و کردستان را معرفی می‌نماییم. امیر شرف‌الدین بدلیسی کتاب معروف به شرفنامه در تاریخ کرد و کردستان را در سال ۱۰۰۵ هجری قمری نگاشته است. شرف‌الدین در ابتدا از امرا و خادمان شاه طهماسب صفوی بوده است و پس از فوت آن پادشاه و روی کار آمدن شاه اسماعیل دوم به دلیل سعایت اطرافیان از پیش آن پادشاه بیرون آمده و به خدمت سلطان مراد سوم سلطان عثمانی در می‌آید و پس از فوت او در زمان سلطان محمد خان سوم در سال ۱۰۰۵ و معاصر شاه عباس اول صفوی کتاب شرفنامه رابه زبان فارسی دری می‌نویسد. این کتاب منبع بسیار ارزشمندی در مطالعه و بررسی تاریخ کرد و کردستان می‌باشد. در این کتاب شرفخان بیان می‌کند که کردن به چهار گروه تقسیم می‌شوند: «اول کرمانج، دوم لر، سوم کلهر و چهارم گوران»^{۳۰}

آنچه تا کنون از بررسی این منابع به دست آمده است ما را به چند نکته می‌رساند.

۱. چون تا قبل از دوران ساسانیان یعنی حدود ۱۸۰۰ سال پیش در هیچیک از منابع تاریخی نامی به صراحت از قومی به نام کرد نیامده است می‌توان این طور نتیجه‌گیری کرد اقوامی که امروزه کرد نامیده می‌شوند در روزگار کهن نام دیگری داشتند و این موضوع نه تنها عجیب نیست بلکه در مورد خیلی از اقوام صادق بوده است و نام بعضی از اقوام در طول تاریخ تغییر کرده است. چنانکه پارسها در ابتدا آرته‌ای نامیده می‌شدند و سپس به پارسی تغییر نام دادند و همچنین مادها ابتدا آریایی نامیده می‌شدند.
۲. پراکندگی کردها و کثرت جمعیت آنها در همه نقاط ایران ناشی از این حقیقت بوده است که کرد نام یک طایفه یا نژاد خاص نبوده است، بلکه نام یک طبقه اجتماعی در همه ایران بوده است. این طبقه یا گروه اجتماعی بر اساس منابع تاریخی در خراسان، کابل، سیستان، کرمان، پارس، آذربایجان، عراق عجم، طبرستان، کرمانشاهان، شهر زور و همه جای ایران حضور داشته‌اند. برای آنکه بفهمیم منظور از کرد کدام طبقه اجتماعی در ایران بوده است باز هم از چند منبع تاریخی استفاده می‌نماییم.

حمزه اصفهانی در کتاب تاریخی «سنی ملوک الارض» اشاره جالبی در مورد مفهوم واژه کرد دارد. حمزه می‌نویسد:

«کانت الفرس تسمى الدیلم، الاکراد کما کانت تسمى العرب الاکراد سورستان.» یعنی فارسیان (ایرانیان) به دیلمیان کردهای طبرستان می‌گفتند همانطور که اعراب را کردهای سورستان می‌نامیدند. در این سند به روشنی بیان می‌شود که به دو قوم دیلمیان یعنی مردمان کوهستانهای البرز

^{۳۰} شرفنامه ص ۲۳

در منطقه شمال قزوین و سورستان کرد گفته می شده است در صورتیکه در حال حاضر به این مردمان کرد گفته نمی شود. پس همانگونه که قبلاً اشاره کردیم کرد عنوانی بوده که فقط مختص مردمان غرب و شمال غرب ایران یعنی کردستان امروزی نبوده است. بلکه نام یک طبقه اجتماعی در همه ایران بوده است، به طوریکه این طبقه در بین اعراب هم با نام کرد اطلاق می شدند.

همانطور که پیشتر اشاره شد انتساب اقوام کرد امروزی به اقوامی با نامهای مشابه در تاریخ بسیار کهن مثل کاردوخی ها یا کوتی ها نسبتی بدون پشتوانه و سندهای لازم تاریخی است. این که در حدود قرن چهارم پیش از میلاد یک افسر یونانی به گویش یونانی یک قوم کوچک را کاردوخ نامیده و سپس به مدت هشتصد سال هیچ منبع تاریخی دیگری اسمی از قوم کاردوخ نمی برد و یکباره از مردمانی با صفت کرد در نامه اردوان پنجم به اردشیر پاپکان یاد می شود، نشان می دهد که کرد در نامه اردوان به اردشیر ربطی به کاردوخ نمی تواند داشته باشد. چرا که اگر کاردوخ ها اجداد کردها با این جمعیت امروزی می بودند حتماً در منابع تاریخی بعدی هم از ایشان به صورت پررنگتری یاد می شد. مخصوصاً با توجه به اینکه در منابع تاریخی بعد از اسلام کرد در همه جای ایران از سیستان و خراسان تا فارس و کرمان و شهر زور دیده می شود. اگر طایفه به خصوصی پیشینیان مستقیم کردها می بودند بایستی با صراحت و وضوح بیشتری از ایشان در منابع تاریخی یاد می شد. ربط دادن پیشینه کردها به یک قوم بخصوص در دوران بسیار دور تاریخی کاری بدون پشتوانه علمی است. به طور مشابه ربط دادن هر کس که امروز به فارسی دری سخن می گوید به قوم باستانی پارس هم کاری بدون پشتوانه علمی می باشد.

در یک متن تاریخی دیگر یعنی کتاب مجمع الانساب شبنکاره ای می نویسد: « طایفه شبنکاره از اسباط اردشیر پاپکان هستند و اینکه آنها را شبنکاره نامیدند بدین علت است که ساسان موبد معبد ناهید در شهر استخر جد وی، وقتی بگریخت در فارس به حشم داری پرداخت.^{۳۱}

به خاطر می آوریم که اردوان پنجم در نامه ای به اردشیر پاپکان وی را کرد و تربیت شده در خیمه کردان نامید. در این سند مستقل یعنی «مجمع الانساب شبنکاره ای» علت شبنکاره نامیده شدن ساسان حشم داری و دامداری او در پارس بوده است. از این جا تا حدود زیادی می توان به این نکته رسید که طایفه ای که در همه ایران کرد نامیده می شده طوایف حشم دار بوده اند و حتی این معنی با مفهوم دامداران کوچ رو مطابقت بیشتری دارد. در واقع این دامداران کوچ رو یا عشایر بوده اند که در فارس به تعداد زیاد سکونت داشته اند و در سیستان با یعقوب لیث همراه بوده اند یا درگیر شده اند و منظور لوگری شاعر کابلی از کرد خواندن خود و ناشکیبایی از دوری دوغ بیابانی همانا دامدار بودن وی بوده است و در آنجا که اردوان پنجم در نامه خود به اردشیر پاپکان او را

^{۳۱} حبیب اله تابانی، وحدت قومی کرد و ماد ص ۲۰۹

کرد می خواند منظورش این بوده که اردشیر از طایفه دامداران است و به زعم اردوان شایستگی پادشاهی را نداشته است. در کتاب کارنامه اردشیر پاپکان نیز دقیقاً این مطلب تأیید می شود و کرد به معنی شبان به کار رفته است.

کرد به معنی دامدار در یک بیت شعر از رودکی هم به کار رفته است. رودکی در شعری در بحر هزج مثنی‌ا خرب می گوید:

ازبخت و کیان خود بگذشتم و پردختم چون کرد بماندستم تنها من و این باهو

که باهو به معنی چوبدستی است و این حشم دار بودن کرد را می رساند.

یا سعدی بزرگ در بیت دیگری در بحر متقارب مثنی‌ا محذوف می گوید:

چو سیلاب خواب آمد و هردو برد چه بر تخت سلطان، چه بر دشت کرد

که در این بیت نیز، جایگاه کرد دشت نامیده شده و کرد در معنای دامدار و کوچ رو یا عشایر به کار رفته است. یکی از بهترین نمونه‌ها برای روشن کردن معنی واژه کرد، داستان پیدایش کردان در شاهنامه حکیم بزرگ طوس، فردوسی می باشد. اگرچه که این داستان افسانه می باشد ولی در فهم نگرش مردم آن زمان به معنی واژه کرد و پیشه کردن اهمیت زیادی دارد. در این افسانه گفته می شود که اهریمن برای درمان آزار مارهای روییده بر دوش ضحاک به او تجویز می کند که هر روز مغز سر دو جوان را به مارها دهد. خورشگر ضحاک که مردی نیک نهاد بوده است، به جای یکی از جوانها گوسفندی را می کشد و مغز آن را به مارها می دهد و آن جوانها را آزاد می کند و به ایشان چند بز و میش می دهد و به کوهستان می فرستد. در پایان فردوسی می گوید که کردان از تبار آن جوانان آزاد شده اند و به دلیل حشم داری آن جوانان در کوهستان ایشان کرد نامیده شده اند.

یکی را به جان داد زنهار و گفت نگر تا بیابی سر اندر نهفت

نگر تا نباشی به آباد شهر ترا در جهان کوه و دشت است بهر

از اینگونه هر ماهیان سی جوان از ایشان همی یافتندی روان

چو گرد آمدندی از ایشان دویست بر آنسان که نشناختندی که کیست

خورشگر بدیشان بزی چند و میش بدادی و صحرا نهادیش پیش

کنون کرد از آن تخمه دارد نژاد کز آباد ناید به دل برش یاد

در متن دیگری در کتاب عرفانی ابو سعید ابو الخیر آمده است:

« کرد بود و گوسفند دار » که کاملاً آشکار به معنای گوسفنددار بودن کرد اشاره شده است.

بسیاری از محققین اروپایی نیز با جستجوی دقیق در منابع تاریخی پی به معنی واژه کرد به معنای دامداران کوچ رو برده اند.

دکتر مارتین وان بروینسن پژوهشگر آلمانی می گوید:

« نام قومی "کرد" که در منابع قرن اول اسلام دیده می شود، بریک پدیده رمه داری و شاید واحدهای سیاسی نامیده می شده و نه یک گروه زبانی. اما در پایان قرن دهم میلادی این نام برای گروه متعدد رمه داران و کوچ گران ایرانی زبان به کار می رفته که از دریاچه وان تا دریاچه اورمیه و قفقاز زندگی می کردند. » و در ادامه می گوید که اگر در آن زمان روستانشینانی بودند که به

زبانهای کردی صحبت می کردند به ایشان کرد گفته نمی شد.^{۳۲}

اتفاقاً تا همین اواخر در کردستان امروزی خود مردمی که امروزه کرد نامیده می شوند به شهرنشینان و یا روستا نشینان کرد زبان، کرد نمی گفتند و تنها به عشایر کرد گفته می شد.

پروفسور ولادیمیر ایوانف می گوید:

« نام کرد در قرون میانه نامی بود که به همه کوچ گران و رمه داران ایرانی نامیده می شد. »^{۳۳}

پروفسور دیوید مکزی می گوید :

« عنوان کرد با رمه دار و کوچ رو دارای یک معنی است. »^{۳۴}

ایران شناس و دانشمند برجسته پروفسور ریچارد فرای می گوید:

« عنوان فراگیر و عامیانه "کرد" که در بسیاری از کتابهای عربی و حتی پهلوی (کارنامه اردشیر پاپکان) دیده می شود نامی بود که در برگزیده همه کوچ گران و چادر نشینان بود و لزوماً با مردمانی که امروزه کرد نامیده می شوند دارای پیوند زبانی نبوده اند به طوریکه حتی برخی منابع مردم لرستان را کرد نامیده اند. »^{۳۵}

این گفتار فرای با سخن شرفخان بدلیسی که در پانصد سال پیش گفته بود کردان به چهار دسته تقسیم می شوند : کرمانج، کوران، کلهر و لر در تطابق است. بررسی همه منابع در تاریخ قرون اول تا هشتم هجری ما را به این نتیجه می رساند که کرد واژه عمومی برای نامیدن " دامداران کوچ رو " و عشایر همه ایران بوده است.

اما پس از همه این بررسیها هنوز پاسخ به این سؤال باقی مانده است که از چه زمان و چرا نام کرد اختصاصاً به مردم غرب و شمال غرب ایران گفته شده است و پیشینه زبانی و فرهنگی این مردم چه بوده است؟

Martin van Bruinssen "The ethnic identity of kurds" ^{۳۲}

Vladimir Ivanov "The Gbrdi dialect spoken by the Zoroastrians of Persia" p42 ^{۳۳}

Davia Mackenzie "The origin of Kurdish" P68 ^{۳۴}

Richard Frye "The golden age of Persia" p111 ^{۳۵}

ما سعی خواهیم کرد به پاسخی به این پرسشها دست پیدا کنیم. اما آنچه مسلم است این است که اطلاق واژه کرد تنها به مردمان غرب و شمال غرب ایران و همچنین نامیدن این منطقه از ایران^{۳۶} به نام کردستان از قرن هشتم هجری به بعد صورت گرفته است.

مؤثرترین راه برای بررسی پیشینه فرهنگی و زبانی کردستان، بررسی زبانهای موسوم به کردی است. در حال حاضر نام کرد به معنی حشم دار و رمه دار به مردم کرد اطلاق نمی شود. آن ویژگی که بر اساس آن مردم کرد، "کرد" نامیده می شوند تکلم آنان به زبانهایی است که امروزه به کردی معروفند. لذا برای شناخت دقیقتر از مسأله کردستان ضروریست تا خصوصیات زبانهای معروف به زبانهای ایرانی و بویژه زبانهای کردی را بررسی و تحلیل نماییم.

زبان های ایرانی و مفهوم ایران

قبل از بحث راجع به زبان های ایرانی و کردی بد نیست نگاهی کوتاه به تاریخچه و معنای واژه ایران بیاندازیم.

واژه "ایران" یا "اران" از ترکیب واژه "ار" با پسوند "ان" که پسوند مکانی است تشکیل شده است و به معنی سرزمین آریاییها می باشد. کهن ترین یاد کرد از واژه آریا در کتاب مقدس هندوان یعنی «ریگ ودا» و همچنین در بخشهایی از اوستا می باشد و معنی واژه آریا در این دو متن کهن تاریخی تقریباً مترادف با نجیب، اصیل و مهمان نواز است.

سرزمین ایران که در اوستا معرفی شده با توجه به اشاره های جغرافیایی که در آبان یشت شده در منطقه ای در شمال و غرب افغانستان امروزی بوده است. در شاهنامه نیز پایتخت سلسله باستانی کیانیان شهر بلخ بوده است. بعد از اوستا وریگ ودا منبع تاریخی دیگری که در آن به صراحت از واژه آریا یاد شده کتیبه های داریوش است که در آنجا داریوش خود را به صراحت آریایی می خواند. در کتیبه های نقش رستم داریوش می گوید:

«من داریوش شاه، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمینهای دارنده هرگونه مردم، شاه در این سرزمین بزرگ و پهناور، پسر ویشتاسب هخامنشی پارسى، پسر یک پارسى، آریایی، آریایی تبار» البته هنوز دقیقاً معلوم نیست که آریا و یا طایفه هایی که خود را آریایی می خوانده اند دقیقاً همگی از یک نژاد خونی باشند. می دانیم که طایفه های کوچکی که به سرزمین طایفه های بزرگتر مهاجرت می کردند به شرط سکونت معمولاً به زبان و فرهنگ طایفه های بزرگتر در می آمدند. بنابر این بعید نیست که بعضی از طایفه هایی که خود را آریایی می نامیده اند بعدها به این طایفه ها پیوسته باشند. اما آنچه مسلم است آریایی نیز مانند پارسى لقبی افتخار آمیز بوده است.

^{۳۶} منظور ایران فرهنگی بزرگ یعنی شامل کردستان کشورهای ایران، عراق، ترکیه و سوریه می باشد.

همانطور که پیشتر اشاره شد، هرودوت در کتاب خویش بیان کرده که مادها پیش از آنکه ماد نامیده شوند آریایی نامیده می شدند و واژه آریایی به صراحت در نام یکی از هفت طایفه ماد یعنی طایفه "آریزانتی" ذکر شده است.

متن تاریخی دیگری که در آن از واژه آریا یاد شده، کتیبه رباطک مربوط به « کانیشکا » پادشاه کوشانی است. شاهنشاهی ایرانی کوشانی معاصر با اشکانیان مناطق وسیعی از افغانستان امروزی و آسیای میانه و پاکستان را در تصرف داشته است و بعدها بخشی از شاهنشاهی ساسانی می شود. در کتیبه رباطک که مربوط به قرن اول میلادی است کانیشکا بیان می کند که دستور داده این کتیبه به زبان « اری = آریایی » نیز نوشته شود.

در متون مورخان یونانی و رومی به دو منطقه در شرق ایران به نامهای آریا و آریانا اشاره شده است که اولی نواحی نزدیک به هرات و شمال افغانستان کنونی است و دومی منطقه ای است که از دریای مازندران تا کرمان و رود سند امتداد داشته است. استرابون و پلینی مورخان قرن اول میلادی و تعدادی دیگر از مورخین یونانی و رومی از این دو منطقه در آثار خود یاد کرده اند.

اولین متن تاریخی که به صراحت از واژه ایران به عنوان یک منطقه جغرافیایی به همراه یک واحد سیاسی یاد می کند کتیبه های اردشیر پاپکان نخستین پادشاه ساسانی و پسرش شاپور اول می باشد. در کتیبه نقش رستم اردشیر می گوید:

«این پیکره خداوندگاران اردشیر شاهنشاه ایران که چهره از یزدان دارد، پسر خداوندگار پاپک شاه» و از این به بعد، واژه ایران شهر که برگرفته از واژه « ایران خَسترام » به معنای پادشاهی ایران است به کرّات در منابع ساسانی و منابع رومی و عربی به کار می رود.

از زمان ساسانیان به بعد در گستره ایران فرهنگی، طایفه هایی که خود را آریایی می خواندند با سایر طایفه های مهاجر و بومی تقریباً به زبانهای مشابهی صحبت می کردند که به زبان های ایرانی میانه موسومند و آثاری از زبانهای غیر ایرانی در مجموعه جغرافیای سیاسی ایران از دوران ساسانی به بعد در دست نیست. از طرف دیگر شاهنشاهی ساسانی یک حکومت دینی بود که به طور نسبی بر پایه مذهب زرتشت وحدت عقیدتی در پهنه حکومت خود به وجود آورده بود. این وحدت عقیدتی و زبانهای تقریباً مشابه باعث به وجود آمدن شالوده یک ترکیب محکم شد که بعدها فرهنگ ایرانی نامیده شد و باعث تحکیم مفهومی به نام ملت ایران گردید. بنابراین به تدریج نام ایران بر پهنه ای نامیده شد که از ماوراءالنهر تا بین النهرین گسترده بود و هرچه که در این پهنه بزرگ موجود بود، صفت ایرانی گرفت: مردمان ایرانی، زبانهای ایرانی، تاریخ ایرانی، هنر ایرانی، حکومتهای ایرانی، دانشمندان ایرانی و ...

زبان های ایرانی:

اصطلاح زبانهای ایرانی نخستین بار در سال های ۱۸۴۰ و ۱۸۴۲ میلادی در مقالاتی توسط دو زبان شناس به نامهای آ. اف پات و ک. لانس به کار رفت. زبان های ایرانی به زبانهای زیادی گفته می شود که از حدود پنج هزار سال پیش از میلاد تا کنون در پهنه ایران فرهنگی به کار رفته اند. این زبانها از دوران کهن تا کنون تغییراتی پیدا کرده اند و بعضی از آنها امروز دیگر وجود ندارند. ما از همه آن زبانها اطلاع دقیقی نداریم ولی می دانیم ریشه بسیاری از افعال و اسامی در این زبانها مشترک و یا مشابه است. از بعضی از این زبانها آثار مکتوب به جا مانده است که مشهورترین آنها در دوران باستان یعنی تا قبل از حمله اسکندر به ایران زبان اوستایی است که اوستا به این زبان نوشته شده است و همچنین زبان موسوم به فارسی باستان که کتیبه های پادشاهان هخامنشی به این زبان نوشته شده است. از دیگر زبانهای باستانی زبان مادی باستان، پارتی باستان و زبانهای ایرانی شرقی باستانی مثل بلخی و خوارزمی آثاری به دست نیامده است. در دوران میانه یعنی حدود قرن اول میلادی به بعد آثار بیشتری از زبانهایی مثل بلخی و خوارزمی و سایر گویشهای ایرانی به دست آمده است که مجموعه این زبانها، زبانهای ایرانی باستانی و میانه نامیده می شوند. در این جا ذکر این نکته ضروری است که اگر چه از بعضی از زبانهای باستانی و میانه آثاری به دست آمده است، اما این بدان معنی نیست که این زبانها زبان مشترک یا رسمی همه طایفه های ساکن در ایران بوده است.

در همه ادوار تاریخ ایران از دوران باستان تا قرون میانه پس از اسلام، ایران نمایشگاهی از زبانهای بسیاری بوده است که تقریباً از بسیاری از آنها آثار مکتوبی به جا نمانده است. ولی تأثیر این زبانها در زبانها و گویشهای امروزی کم و بیش باقی مانده است. برخی تلاشهای زبان شناسان برای ریشه یابی زبان های ایرانی میانه مثل پارتی و پهلوی از زبانهای باستانی مثل فارسی باستان و یا ریشه یابی زبانهای ایرانی نو مثل فارسی دری و کردی و سایر زبانها از زبانهای ایرانی میانه مثل پارتی و پهلوی معمولاً با مشکلاتی همراه است. دلیل این مشکلات این است که تحول این زبان ها فقط از زبانهایی نیست که از آنها آثاری مکتوب به جای مانده است، بلکه تحول این زبان از مجموعه زبانهایی است که از بعضی از آنها اثری بر جای نیست و به همین دلیل ریشه یابی واژگان و یا تطبیق دستور زبان با مشکلاتی همراه می شود.

به هر حال مشهورترین زبانهای ایرانی باستان عبارتند از:

۱. فارسی باستان که زبان کتیبه های هخامنشی می باشد.

۲. اوستایی که زبان اوستا می باشد.

مشهورترین زبان های ایرانی میانه عبارتند از:

۱. زبان پارتی یا پهلوانیک که زبانی است که برخی آثار دوران اشکانی و ساسانی در شمال و غرب ایران به آن نوشته شده است.
۲. زبان پهلوی جنوبی یا ساسانی که برخی آثار دوره ساسانی در جنوب و جنوب غرب ایران به آن نوشته شده است و به آن فارسی میانه هم گفته می شود.
۳. زبانهای ایرانی شرقی میانه مثل زبان بلخی یا زبان آریایی که کتیبه رباطک به آن زبان نوشته شده است و زبانهای سغدی و خوارزمی میانه.

بررسی تحولات زبانهای ایرانی و رابطه آنها

قبل از بررسی تحولات برخی از زبانهای ایرانی در دوران کهن، میانه و نو بد نیست یک نکته را در مورد اسامی این زبانها بیان کنیم: واژه پارسی که اکنون به زبان رسمی کشور ایران یعنی فارسی دری اطلاق می شود به یکی دیگر از زبانهای ایرانی که آثار مکتوبی از آن در دوران ساسانیان به جای مانده نیز اطلاق می شود که به این زبان پارسی میانه گفته می شود. همچنین به زبان کتیبه هایی که مربوط به دوران هخامنشیان و عمدتاً داریوش کبیر می باشد نیز فارسی باستان می گویند. اما این نامگذاریها به هیچ وجه دلیل بر این نکته نیست که این زبانها دقیقاً تحول یافته یکدیگر باشند و یا به تنهایی مربوط به قومی به نام پارس در جنوب ایران و یا حتی معلوم نیست زبان محاوره مردم بوده باشند. بویژه در مورد فارسی دری خواهیم دید که در قرون بعد از اسلام به زبانهای ایرانی دیگر نیز فارسی می گفتند. مثل زبان آذری که زبان مردم آذربایجان بوده است و حتی زبان دری نیز به زبان های دیگر ایرانی نیز گفته می شده است. در مورد نامگذاری این زبانها بحثها و نظرات متفاوتی وجود دارد. به هر حال ما فعلاً در این نوشته به زبان کنونی ایران و افغانستان و تاجیکستان، «فارسی دری» می گوئیم و به زبان کتیبه ها و نوشته های ساسانی و کمی بعد از آن «پهلوی» و یا «فارسی میانه» می گوئیم و زبان کتیبه های هخامنشی را «فارسی باستان» می نامیم و به زبان کتیبه های مانوی دوران اشکانی و قباله های اورامان «پارتی» یا «پهلوانیک» می گوئیم.

در این نوشته، از میان تمام زبان های ایرانی ما تحولات زبانهای کردی و فارسی دری را نسبت به زبانهای پهلوی و پهلوانیک بررسی می نماییم.

برای بررسی تحولات یک زبان می بایست هم تحولات صرفی و هم تحولات نحوی و هم تحولات واژگان آن زبان نسبت به زبان دیگر مورد بررسی قرار گیرد.

اسم و صفت در پارسی باستان دارای سه صورت از لحاظ شمار(مفرد، تثنیه و جمع) و سه صورت از لحاظ جنس (مذکر، مؤنث و خنثی) بوده است.^{۳۷} همچنین صرف اسم در حالت های نحوی

^{۳۷} پرویز ناتل خانلری، تاریخ زبان فارسی ص ۱۸۴

متفاوت با یکدیگر فرق می‌کند. یعنی، اگر اسم در حالت منادا یا در جایگاه مضاف الیه باشد نحوه صرف آن فرق می‌کند. این وضعیت در زبانهای پهلوی و پهلوانیک و فارسی دری و کردی از بین رفته است. به عنوان نمونه در زبان فارسی باستان، از واژه (مَرتیه = *martiya* = مرد) داریم:

مَرتیه (martiya)	مرد	هنگامیکه واژه «مرد» مفرد و نهاد جمله باشد.
مَرتیا (martiyā)	ای مرد	هنگامیکه «مرد» منادا باشد و مفرد باشد.
مَرتیم (martiyam)	مرد را، به مرد	هنگامیکه «مرد» مفعول باشد و مفرد باشد.

برای حالت‌های جمع و تثنیه نیز کلمه «مرد» به صورتهای دیگری صرف می‌شود. همانطور که گفته شد در فارسی باستان اسم و ضمیر برای حالت‌های جنس (مذکر، مؤنث و خنثی) و تعداد (مفرد، تثنیه و جمع) به صورتهای متفاوتی صرف می‌شود. به عنوان یک نمونه دیگر، ضمیر اشاره "این" در حالت مفرد برای جنس‌های مختلف در حالت فاعلی به صورت‌های زیر است:

مفرد مذکر	مفرد مؤنث	مفرد خنثی
اییم (iyam)	اییم (iyam)	ایمه (ima)

همین ضمیر اشاره "این" در حالت مفعولی و سایر حالتها به صورت متفاوتی صرف می‌شود که از ذکر جزئیات آن صرفنظر می‌کنیم.

اما در فارسی دری امروزی تمام این پیچیدگیها از بین رفته است و نیازی نیست برای اسم‌های مذکر، مؤنث و خنثی در حالت‌های مختلف ضمیرهای مختلف به کار ببریم و ضمیر اشاره کلمه «این» است که برای همه اسامی و در همه حالتها به کار می‌رود. در ادامه خواهیم دید یکی از دلایل از بین رفتن زبانهای باستانی وجود همین پیچیدگیهای عمدتاً غیر ضروری بوده است.

در زبانهای ایرانی میانه غربی مثل پهلوی و پارتی بر خلاف زبانهای باستانی اسم و ضمیر، جنس و شماره ندارند و ضمیر اشاره «این» که حالت آن در فارسی باستان ذکر شد، به صورت زیر می‌باشد:

پهلوی	این = ان = ($\bar{e}n$)
پهلوانیک (پارتی)	این = ایم = (im)

ضمیر « ایم = im » به معنای « این » از زبان پهلوانیک هم به زبان فارسی دری و هم به زبان کردی به صورت پیشوند وارد شده :

فارسی دری	امروز، امشب، امسال
کردی	امشو، امروژ، امسال

ضمیر اشاره « ان » هم از پهلوی به صورت واژه « این » به فارسی دری وارد شده است. ضمیر اشاره « ایم » به صورت « ام = این » در کردی مشابه ضمیر اشاره « این » در فارسی دری دارای تمایز برای جنسهای مذکر و مؤنث نیست و این واژه در هر دو زبان فارسی و کردی ویژگی باستانی تمایز جنس را از دست داده است.

چنانکه بعد از این هم در مثالهای متفاوت خواهیم دید، ضمیر، اسامی و افعال زیادی هم از زبان پهلوی و هم از زبان پهلوانیک وارد زبان فارسی دری و همچنین کردی و سایر زبانهای ایرانی نو شده است. بعضی واژگان نیز مستقیماً و دست نخورده از زبانهای باستانی وارد زبانهای فارسی دری و کردی شده اند.

در اکثر لهجه های کردی مثل کرمانجی شمالی اسم برای بعضی حالت های مذکر و مؤنث در حالت های اضافی و مفعولی، به شکلی متفاوت صرف می شود (شبهه زبانهای ایرانی باستانی). در بعضی لهجه هایی که به کردی موسوم است مثل سورانی و سنندجی مشابه زبان فارسی دری این وضعیت یعنی تفاوت جنس از بین رفته است. این موضوع نشان می دهد که همه زبان های موسوم به کردی به طور یکسانی تحوّل پیدا نکرده اند.

مورد دیگری که به شناخت و تفکیک زبان کردی کمک می کند مطالعه ضمیر در این زبانها می باشد. در زبانهای ایرانی باستانی مثل فارسی باستان ضمیر شخصی در حالت فاعلی و مفعولی با هم متفاوت هستند. شبهه به زبان انگلیسی که ضمیر اول شخص مفرد در حالت فاعلی « I = من » می باشد و در حالت مفعولی « me = مرا ، به من » است. در زبان فارسی دری ضمیر در حالت های فاعلی و مفعولی فرقی ندارند این تمایز باستانی بین ضمیر شخصی فاعلی و مفعولی از بین رفته است. حالت مفعولی در زبان فارسی دری، فقط با استفاده از حروف اضافه « را » و « به » ایجاد می شود.

در زبان فارسی باستان که تمایز ضمائر شخصی در حالت فاعلی و مفعولی وجود دارد، به عنوان نمونه ضمائر به شکل زیر می باشد:

حالت مفعولی	حالت فاعلی	
مرا، به من = مَن (mān)	من = اَدَم (adam)	اول شخص مفرد
تو را، به تو = ثَوَم (θūvam)	تو = تَوَم (tuvam)	دوم شخص مفرد

این ویژگی یعنی تمایز ضمائر شخصی در حالت های فاعلی و مفعولی، در دو زبان معروف ایرانی میانه در دوران اشکانی و ساسانی یعنی زبانهای پارسی و پهلوی تقریباً کم رنگ شده است. به این معنی که از میان ضمائر شش گانه تنها ضمیر اول شخص مفرد دارای حالت فاعلی و مفعولی متفاوت است و این وضعیت در پهلوی برای ضمیر اول شخص مفرد هم رفته رفته از بین رفته است.

حالت مفعولی	حالت فاعلی	
مرا، به من = مَن (mān)	من = اَز (āz)	ضمیر اول شخص مفرد پارسی
مرا، به من = مَن (mān)	من = اَز، اَن (āz, ān)	ضمیر اول شخص مفرد پهلوی

در میان زبانهای کردی تمایز بین ضمائر شخصی در حالت فاعلی و مفعولی، فقط در زبان کرمانجی شمالی وجود دارد و زبان سورانی و کلهری مشابه فارسی دری هستند و ضمائر فرقی در حالت های فاعلی و مفعولی ندارند.

زبان کرمانجی		
حالت مفعولی	حالت فاعلی	
مین = مرا، به من min	اَز = من az, ez	ضمیر اول شخص مفرد
تِه = به تو te	تو = تو tu	ضمیر دوم شخص مفرد
وی = به او (مذکر) wi و = به او (مؤنث) we	او = و ew	ضمیر سوم شخص مفرد

me	م = به ما	em	ام = ما	ضمیر اول شخص جمع
we	وی = به شما	hun	هون = شما	ضمیر دوم شخص جمع
wan	وان = به ایشان	ew ، ewna	او = ایشان	ضمیر سوم شخص جمع

زبان کله‌ری		زبان سورانی	
حالت فاعلی = حالت مفعولی		حالت فاعلی = حالت مفعولی	
mi = mi	می	min = min	مین
ti = ti	تی	to = to	تو
ewe = ewe	او	ew = ew	او
ime = ime	ایم	eme = eme	ام
iwe = iwe	ایو	iwe = iwe	ایو
ewane = ewane	اوان	ewan = ewan	اوان

همانطور که مشاهده می شود ضمیر در زبان کرمانجی ویژگی زبانهای ایرانی باستان را دارد. یعنی، حالت فاعلی و مفعولی متمایز است و حتی در حالت سوم شخص مفرد تمایز مذکر و مؤنث را هم داریم. ولی ضمیر در زبانهای سورانی و کله‌ری مشابه زبان فارسی دری است و این تمایزها از بین رفته است. جالب اینکه تمایز حالت فاعلی و مفعولی که در زبانهای سورانی و کله‌ری از بین رفته است در لهجه های دورتر ایرانی به کرمانجی همچنان حفظ شده است. در زبان پشتو درست مشابه کرمانجی اسم دارای حالت مذکر و مؤنث می باشد و ضمیر در حالت فاعلی و مفعولی متمایز است و برای سوم شخص مفرد حالت مذکر و مؤنث وجود دارد.

زبان پشتو			
حالت مفعولی	حالت فاعلی		
mā	م = به من	ze	اول شخص مفرد
tā	ت = به تو	te	دوم شخص مفرد
di	دی = به او	day	سوم شخص مفرد (مذکر)
de	د = به او	da	سوم شخص مفرد (مؤنث)

مشابه زبان کرمانجی و زبان های باستانی ایرانی، تمایز بین ضمایر فاعلی و مفعولی در زبان های اشتهااردی، تاکستانی و بسیاری دیگر از لهجه های ایرانی نوین در مرکز ایران نیز وجود دارد. نکته جالب توجه این است که تمایز حالت فاعلی و مفعولی در بعضی از این لهجه ها فقط برای ضمیر اول شخص مفرد « من » وجود دارد و بقیه ضمایر در حالت فاعلی و مفعولی فرقی ندارند. در واقع این ویژگی این زبانها به زبانهای ایرانی باستان شبیه نیست بلکه شبیه زبانهای ایرانی میانه مثل زبان پهلوی می باشد.

صرف فعل در زبان های کردی

ماضی ساده:

صرف فعل در زمان گذشته در فارسی دری با اضافه کردن شناسه به بن ماضی انجام می شود. شناسه ها در زبان فارسی دری عبارتند از:

اول شخص مفرد	مَ	اول شخص جمع	یم
دوم شخص مفرد	ی	دوم شخص جمع	ید
سوم شخص مفرد	-	سوم شخص جمع	ند

به عنوان مثال بن ماضی «خورد» در زمان گذشته به صورت زیر صرف می شود:

خوردم خوردیم
خوردی خوردید
خورد خوردند

می دانیم افعال به دو دسته تقسیم می شوند:

۱) افعال لازم که نیاز به مفعول ندارند. مثل فعل "رفتن"

۲) افعال متعدی که نیاز به مفعول دارند. مثل فعل "خوردن"

در زبان فارسی دری صرف فعل در زمان ماضی برای افعال لازم و متعدی هیچ فرقی ندارد. اما در کرمانجی صرف افعال لازم و متعدی در زمان ماضی با هم فرق می کند. شناسه متصل به بن ماضی در زبان کرمانجی برای افعال لازم و متعدی متفاوت و به شرح زیر است:

شناسه افعال لازم		شناسه افعال متعدی	
م	چووم = رفتم	م	سووتاندم = سوزاندم
ی	چووی = رفتی	ت	سووتاندت = سوزاندی
-	چوو = رفت	ی	سووتاندی = سوزاند

اول شخص جمع	ین	چووین = رفتیم	مان سووتاندمان = سوزاندیم
دوم شخص جمع	ن-	چوون = رفتید	تان سووتاندتان = سوزاندید
سوم شخص جمع	ن-	چوون = رفتند	یان سووتاندیان = سوزاندند

امروزه در لهجه های سندجی مهابادی و کرمانشاهی صرف افعال لازم و متعدی شبیه به زبان فارسی به طور مشابه انجام می شود. در فارسی پهلوی که زبان نوشتارهای ساسانی بوده است مشابه زبان کرمانجی، صرف افعال لازم و متعدی با هم متفاوت و به شرح زیر است:

زبان فارسی میانه			
شناسه افعال متعدی		شناسه افعال لازم	
اول شخص مفرد	هم	رفت هم = رفتم	ام ام کرد = کردم
دوم شخص مفرد	هی	رفت هی = رفتی	ات ات کرد = کردی
سوم شخص مفرد	-	رفت = رفت	اش اش کرد = کرد
اول شخص جمع	هیم	رفت هیم = رفتیم	امان امان کرد = کردیم
دوم شخص جمع	هید	رفت هید = رفتید	اتان اتان کرد = کردید
سوم شخص جمع	هَند	رفت هَند = رفتند	اشان اشان کرد = کردند

نکته بسیار جالب این است که شناسه در حالت متعدی در زبان پهلوی و زبان کرمانجی کاملاً مشابه هم هستند. با این تفاوت که در پهلوی شناسه در ابتدای بن فعل می آید و در زبان کرمانجی در انتهای بن فعل اضافه می شود. از طرف دیگر شناسه های پهلوی در حالت افعال لازم مشابه شناسه های فارسی دری است و اگر حرف (ه) از ابتدای شناسه ها یعنی « هم، هی، هیم، هید و هند » حذف شود شناسه های صرف فعل در زبان فارسی دری به دست می آید. گویی کرمانجی و فارسی دری در صرف فعل ماضی مانند دو برادر هستند که هر یک، یک ویژگی از پدرشان یعنی پهلوی به ارث برده اند و البته این ویژگیها را کمی هم تغییر داده اند.

همانطور که تا کنون مشاهده کردیم مهمترین ویژگی تحول فارسی دری از زبانهای ایرانی باستان و میانه از بین رفتن حالت های پیچیده و در نتیجه ساده شدن زبان می باشد. یعنی تمایز در جنس (مذکر، مؤنث) و حالت، در صرف اسم و ضمیر از میان رفته است. همچنین تفاوت در صرف افعال در حالت لازم و متعدی نیز از بین رفته است و علاوه بر آن ضمائر شخصی در حالت فاعلی و مفعولی با هم تفاوتی ندارند. در حقیقت زبان فارسی دری از این پیچیدگیهای صرفی که عمدتاً غیر ضروری است خود را رها کرده است. این ویژگی به این زبان کمک کرده تا ساده تر شود و

یکی از عوامل اصلی رواج این زبان همین سادگی‌ها و سهولت در یادگیری آن می‌باشد. در زبانهای کردی بویژه زبان‌های کردی جنوبی مثل سنندجی و کرمانشاهی نیز همین تحولات را می‌بینیم که به مرور در این زبان‌ها به وجود آمده است. فقط در زبان کرمانجی این نوع تحولات کمتر روی داده است. البته نمونه‌هایی از این ساده‌سازی‌ها در زبان کرمانجی هم وجود دارد. به عنوان نمونه صرف فعل در حالت مضارع در زبان کرمانجی است. در صرف فعل در حالت مضارع در زبان کرمانجی مشابه زبان فارسی، صرف افعال لازم و متعدی تفاوتی ندارد و این ویژگی باعث ساده‌تر شدن این زبان شده است. به هر حال همانطور که گفته شد مهمترین تفاوت دستوری زبان فارسی دری با سایر لهجه‌های ایرانی از بین رفتن تمایزهای حالت و جنس در صرف اسم و ضمیر و فعل می‌باشد. در سایر لهجه‌های ایرانی نیز این تحولات کم و بیش رخ داده است، در بعضی بیشتر و در بعضی دیگر کمتر صورت گرفته است. در بین زبانهای موسوم به کردی، زبان‌های کردی جنوبی تحولات ساده‌کننده بیشتر رخ داده است ولی زبان کرمانجی بیشترین ویژگی‌های دستور زبانی زبان‌های ایرانی باستان و میانه را در خود دارد. هیچ نشانه‌ای از تحولات دستور زبانی غیر ایرانی در زبانهای کردی به چشم نمی‌خورد و تمامی زبانها و لهجه‌های کردی از زبان‌های ایرانی هستند. این موضوع خود نشان می‌دهد که ریشه و تبار کردان و فرهنگ کردی، ریشه و فرهنگ ایرانی می‌باشد. من در اینجا می‌ترسم که بحث بیشتر در مورد دستور زبانهای ایرانی، از حوصله خوانندگان خارج باشد و ما را از هدف اصلی دور سازد و فکر می‌کنم همین مقدار اندک بررسی در دستور زبانهای کردی برای بحث ما کافی باشد. اما برای نتیجه‌گیری بهتر و روشن‌تر از بحث زبان کردی به بررسی و مقایسه واژگان کردی و فارسی دری با زبانهای ایرانی باستان مثل فارسی باستان و اوستایی و زبانهای ایرانی میانه می‌پردازیم.

مقایسه واژگان زبان کردی و فارسی دری با زبانهای ایرانی باستان و میانه:

در بررسی و مقایسه واژگان بین دو زبان باید به این نکته توجه داشت که مرز میان زبانها در هر زمان بر خلاف مرز بین کشورها باز است و واژگان به راحتی بین زبانها جابه‌جا می‌شوند. بنابراین در مقایسه واژگان بین دو زبان باید این مقایسه بر اساس قواعد زبان‌شناسی و علمی باشد و هر دو واژه‌ای را که از نظر ظاهری به هم شبیه باشند را نمی‌توان مقایسه کرد و به نتایج صحیحی دست یافت. در این نوشتار همواره تأکید من بر این نکته بوده است که ضمن آن که از اسناد معتبر تاریخی استفاده شود و روش تحقیق کاملاً علمی باشد، نیز مقاله به گونه‌ای نوشته شود که به دور از پیچیدگی‌های فنی و علمی برای مخاطبان زیادی قابل استفاده باشد. برای شروع تحول چند واژه را از فارسی باستان به یکی از زبانهای فارسی میانه یعنی زبان پهلوی بررسی می‌نمایم.^{۳۸}

^{۳۸} خاتلری، تاریخ زبان فارسی ص ۲۵۷

پهلوی	فارسی باستان	فارسی دری
نام <i>nām</i>	نامَن <i>nāman</i>	نام
گوش <i>gōs^v</i>	گاوَش <i>guas^va</i>	گوش
کار <i>kār</i>	کارَ <i>kāra</i>	کار
در <i>dar</i>	دَوَرا <i>da var ā</i>	در
انجمن <i>anjuman</i>	هَنجَمَنَ <i>hanjamana</i>	انجمن

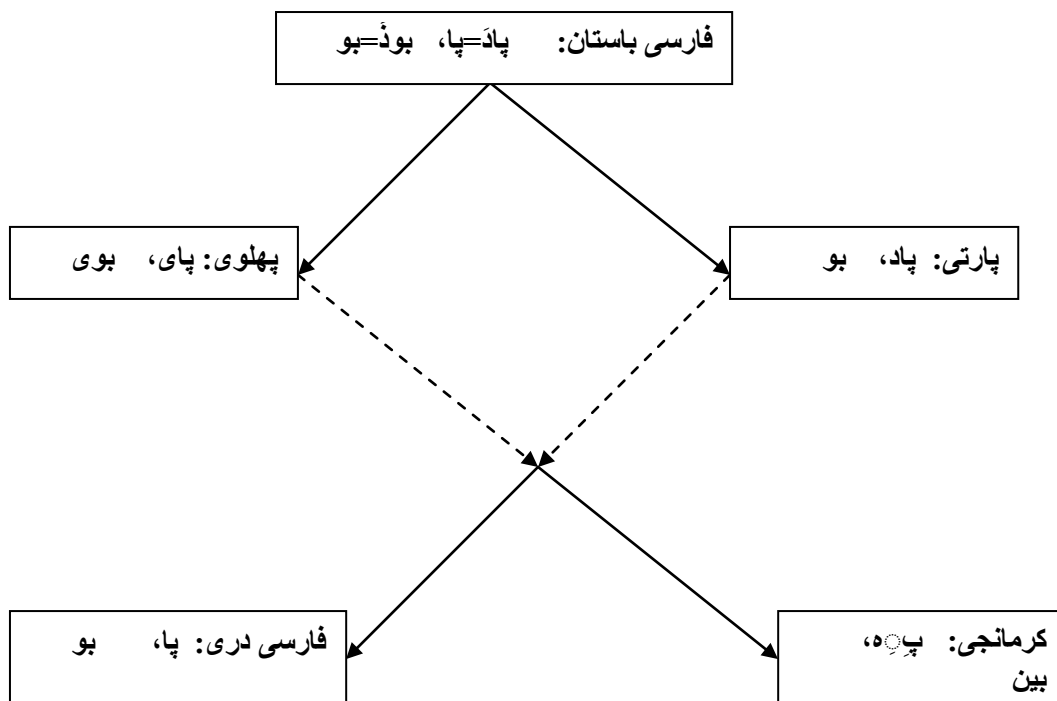
همانطور که می بینیم این واژگان با حذف مصوت پایانی و ساده سازی به زبان پهلوی رسیده اند و چون ساده سازی به اندازه کافی در این واژگان انجام شده تقریباً بدون تغییر دیگری به فارسی دری رسیده اند. در تحول بعضی واژگان دیگر از زبان فارسی باستان به پهلوی ساده سازی به اندازه کافی انجام نشده و در ادامه این تحول ساده سازی بیشتر از زبان پهلوی به فارسی دری انجام شده است.

فارسی باستان	پهلوی	فارسی دری
اَسَبَارَ <i>asabāra</i>	اَسوار <i>aswār</i>	سوار
اَناپ <i>anāp</i>	اَناب <i>anāb</i>	ناب

در نمونه های بالا مصوتهای پایانی در تحول از فارسی باستان به پهلوی حذف شده اند. اما به عنوان نمونه مصوتهای "آ" و "اَ" که در آغاز بعضی واژگان در فارسی باستان بوده اند در زبان پهلوی باقی مانده اند و در ادامه در تحول به زبان فارسی دری حذف شده اند. این ساده سازی ها یعنی حذف پیشوندها و پسوندهای به کار رفته در زبان های ایرانی باستان، در زبان های ایرانی میانه و فارسی و کردی کرمانجی و لهجه های جنوبی در ضمیرها هم وجود دارد.

کردی کرمانجی	سورانی	فارسی دری	پهلوی → فارسی باستان
آز	مین	من	آز az → آدم adam
ته	تو	تو	تو tav → توم tavam

بعضی واژگان در گذر از حالت باستانی به حالت میانه و حالت زبانهای ایرانی مثل فارسی و کردی کرمانجی به دو حالت تحول یافته اند.



اگر چه ریشه اکثر واژگان ایرانی زبانهای فارسی دری و کردی به زبانهای ایرانی باستان مثل فارسی باستان می رسد، اما به هر حال تعداد بسیار اندکی از واژگان زبان فارسی دری و یا کردی وجود دارد که دقیقاً با همان آوا و اصوات دوران باستانی مثل زبان فارسی باستان تلفظ شود. چون از زبان مادی واژگان زیادی در دست نداریم قضاوت در مورد زبان مادی دشوار است. اگرچه می دانیم، به شهادت مورخینی مثل استرابو، زبان مادی بسیار شبیه به زبان فارسی باستان بوده است. بنابراین زبان فارسی باستان و یا اوستایی که واژگان زیادی از آنها را در دست داریم نمونه خوبی برای

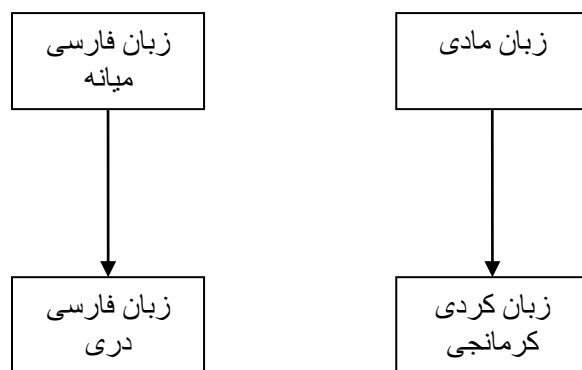
مطالعه و نتیجه گیری می باشد. واژگان زیر در زبان کردی بیشترین شباهت را به تلفظ زبان فارسی باستان و اوستایی دارند.

سورانی	کردی کرمانجی	اوستایی	فارسی دری
آور <i>āwer</i>	آگیر، آتیر <i>āgir, ātir</i>	آتر <i>atar</i>	آتش، آذر
آسک <i>āsk</i>	آسک <i>āsek</i>	آسو <i>asu</i>	آهو
آمن <i>amen</i>	آز <i>az</i> (پارتی)	آزم <i>azim</i>	من
هاور <i>hawer</i>	آور <i>āwer</i> هاور <i>hawer</i>	اور <i>awra</i>	ابر
بخت <i>baxt</i>	بخت <i>baxt</i>	بخت <i>baxta</i>	بخت
برز <i>barz</i>	برز <i>barz</i>	بریز <i>bariz</i>	بلند
پیرد <i>pird</i>	پیرد <i>pird</i>	پیرتو <i>pirtu</i>	پل
ژن <i>z^vin</i>	ژن <i>z^vin</i>	جی نی <i>jai[^]ni[^]</i>	زن
ژنو <i>as^vno</i>	ژنو <i>as^vno</i>	ژی نو <i>z^vinu</i>	زانو
روژ <i>roz^v</i>	روژ <i>roz^v</i> روچ <i>roc^v</i>	روچ <i>raoc^vah</i>	روز
ماه <i>māng</i>	ماه <i>māng</i>	ماونگ <i>māwinga</i>	ماه
میش <i>me^vs^v</i>	میش <i>me^vs^v</i>	مخشی <i>māx s^vi</i>	مگس
سورانی	کردی کرمانجی	فارسی باستان	فارسی دری
وا <i>wā</i>	ئه وا <i>awā</i>	آوا <i>awā</i>	چنان
اوبر <i>awbar</i>	اوپر <i>awpar</i>	اوپر <i>awpara</i>	آن طرف
آسمان <i>āsmān</i>	آسمان <i>āsmān</i>	آسمان <i>āsmān</i>	آسمان

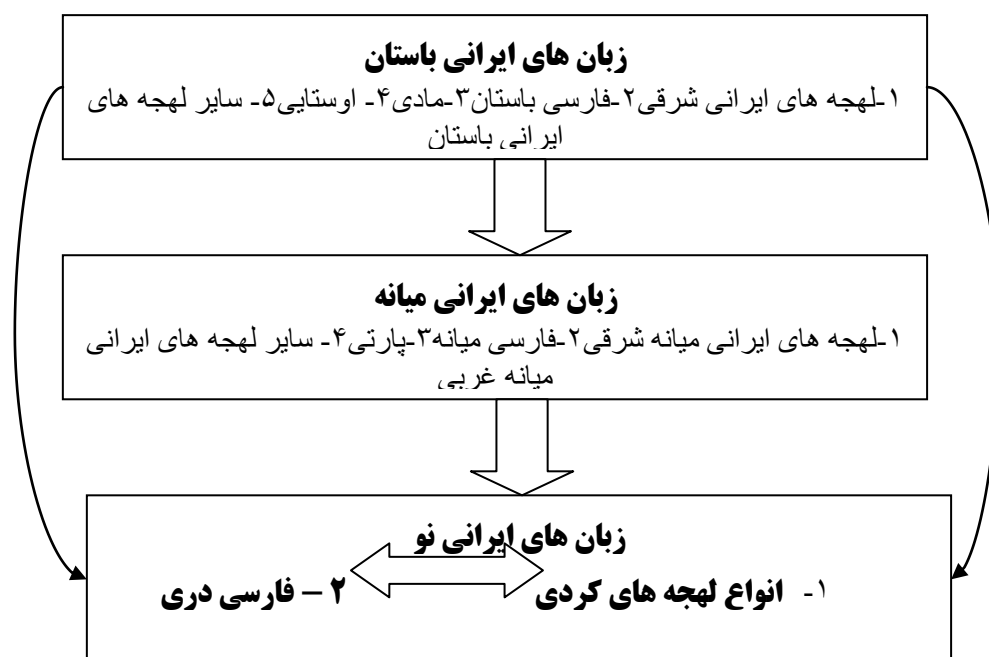
بلند	بیرزنت <i>birizant</i>	بَرز <i>barz</i>	بَرز <i>barz</i>
دریا	دریا <i>darya</i>	دریا <i>darya</i>	دریا <i>darya</i>
زورگو	زورگار <i>zūrakāra</i>	ژرکار <i>zorkār</i>	ژرکار <i>zorkār</i>
زیاد	فیر <i>fira</i>	فر <i>fira</i>	فر <i>fira</i>
کوه	کوف <i>kaūfa</i>	کف <i>ke[^]f</i>	کف <i>ke[^]f</i>
خشک	اوشک <i>us[^]kā</i>	هشک <i>hus[^]k</i>	هشک <i>hus[^]k</i>
دست	دست <i>dasta</i>	دست <i>dest</i>	دست <i>dast</i>
دروغ	دوروج <i>duruj</i>	درو <i>derew</i>	درو <i>derew</i>
دیدن	وین <i>vaina</i>	وین <i>win</i>	دیتن <i>di tan</i>
بهار	واهر <i>vāhara</i>	وهار <i>vehār</i>	بهار <i>bahar</i>
شاد	شیات <i>s[^]iyāta</i>	شائی <i>s[^]ae[^]ti</i>	شاد <i>s[^]ad</i>
رفتن = شدن	شی یو <i>s[^]iyav</i>	چوون <i>c[^]uan</i>	چوون <i>c[^]uan</i>

با دقت در جدول واژگان بالا مشخص می گردد بسیاری از واژگان زبان های باستانی ایرانی مثل فارسی باستان و اوستایی بی هیچ تغییری به زبان های کردی رسیده اند، حال آنکه این واژگان با تغییرات و ساده سازی هایی به زبان فارسی دری منتقل شده اند.

نکته کلیدی در بررسی تحول یک زبان این است که معمولاً نمی توان تحول یک زبان را فقط بر اساس یک زبان مادر قدیمی تر از خودش بررسی کرد بلکه معمولاً یک زبان تحت تأثیر چند زبان تحول پیدا می کند. دست کم در مورد زبان فارسی دری و کردی کرمانجی نمی توان فقط یک زبان مادر برای این دو زبان معرفی کرد. در زبان فارسی دری مجموعه ای از واژگان فارسی باستان، پارتی، پهلوی، سغدی و بلخی و لهجه های دیگر ایرانی به چشم می خورد. در زبان کردی کرمانجی هم واژگانی از زبان اوستایی، فارسی باستان، پارتی، پهلوی و فارسی دری وجود دارد. البته باید توجه داشت که در هر دوی این زبانها و در بسیاری از زبانهای دیگر واژگانی از زبانهای غیر خویشاوند هم به چشم می خورد. به عنوان مثال هم در زبان فارسی دری و هم در زبان کردی واژگانی از زبانهای عربی، آرامی، ترکی، مغولی، انگلیسی، روسی و فرانسوی وجود دارد که واضح است این واژگان نقشی در تحول تاریخی این زبانها ندارند و فقط واژگانی وام گرفته شده می باشند. بحث ما برای پیگیری تاریخی تحول زبان کردی مبنی بر مطالعه تحول این زبان از روی زبانهای مادر آن یعنی زبانهای ایرانی باستان، ایرانی میانه و نو می باشد. بنابراین نمودارهای زیر برای نشان دادن چگونگی تحول زبان های کردی کرمانجی و یا فارسی دری دقیق نمی باشد.



در مورد فارسی دری جلوتر صحبت خواهیم کرد. اما بررسی واژگان زبانهای ایرانی باستان و زبانهای ایرانی میانه و زبانهای ایرانی نو و نیز بررسی دستور این زبانها و صرف و نحو آنها نشان میدهد تحول زبان های ایرانی نو مثل کردی و فارسی دری از زبانهای ایرانی میانه و باستان بسیار پیچیده است. در خیلی از موارد این زبانها نه تنها تحول یافته زبانهای قدیمی هستند بلکه، زبانهای ایرانی نو تحت تأثیر زبانهای ایرانی نو دیگری نیز تحول یافته اند. مثلاً چنانکه دیدیم دستور زبان کرمانجی به زبانهای ایرانی باستان مثل فارسی باستان شباهت دارد و صرف جنس (مذکر و مؤنث) و حالت در آن وجود دارد اما دستور زبان کردی کلهری و زبانهای دیگر کردی تحت تأثیر فارسی دری و مشابه آن تحول یافته است. به طور کلی نمودار زیر برای نشان دادن تحول زبانهای ایرانی نو مناسبتر به نظر می رسد.



در حقیقت در دوران باستان در پهنه ایران فرهنگی طایفه های آریایی (ایرانی) زیادی زندگی می کرده اند که با لهجه های مختلف و تقریباً شبیه به هم صحبت می کرده اند. از بین این تعداد زیاد لهجه ها فقط از چند لهجه مثل فارسی باستان و اوستایی و چند زبان دیگر آثار مکتوب کمی به جا مانده است. ما دقیقاً نمی توانیم راجع به زبانهایی که آثار مکتوبی از آنها به جا مانده نظر بدهیم، اما با توجه به نظریات مورخین باستان که صریحاً ذکر کرده اند زبان طایفه های ایران خیلی به هم شبیه بوده می توانیم از روی آثار به جا مانده از زبانهای فارسی باستان و اوستایی تا حدودی نسبت به آن زبانها شناخت پیدا کنیم. در ادامه، این لهجه های متنوع راههای مختلفی را در جهت متحول شدن در پیش گرفتند و با تأثیر از هم و حتی از زبانهای غیر ایرانی فاصله آنها بیشتر شد و در دوران میانه یعنی حدود قرن اول تا هفتم میلادی تعداد زیادی لهجه و زبان در پهنه ایران فرهنگی به خصوص غرب ایران که مورد بحث ماست به وجود آمد. از میان این تعداد زیاد زبان ها و لهجه ها از بعضی از آنها آثار مکتوبی به جا مانده است که شامل فارسی میانه (پهلوی) و پارسی (پهلوانیک)، بلخی، سغدی، خوارزمی و سایر زبانهای ایرانی میانه می باشد. از بسیاری دیگر از این زبانها و لهجه ها آثار مکتوبی به جا مانده است، بنابراین صحبت در مورد این زبان ها نیز مشکل است. از روی زبانهای ایرانی میانه که آثار مکتوبی از آنها در دست است میتوان راجع به زبانهایی که آثار مکتوبی از آنها در دست نیست شناخت پیدا کرد. ولی چون تحول این زبانها از زبانهای باستانی با هم فرق می کرد اظهار نظر دقیق ممکن نیست. دستور بعضی از زبانهای ایرانی میانه مثل پهلوی و پارسی به یک باره نسبت به دوران باستان تغییر کرد و صرف جنس (مذکر و مؤنث) و شمار و حالت در آنها از بین رفت و در بعضی دیگر مثل نیای دوران میانه کرمانجی این تفاوت در صرف جنس، شمار و حالت از بین نرفته و ویژگیهای زبان های باستانی بیشتر حفظ شده است و این صفت به کرمانجی به ارث رسیده است. این وضعیت شامل بسیاری دیگر از لهجه های موسوم به کردی نمی شود و لهجه هایی مثل سنندجی و کلهری، کرمانشاهی و ایلامی در درجه اول، تحت تأثیر زبانهای پهلوی و سپس تحت تأثیر زبانهای پارسی و در دوران نو تحت تأثیر فارسی دری تحول یافته اند و دستور زبان آنها بیشتر شبیه به فارسی دری می باشد.

تحول واژگان در زبان های ایرانی نو و حتی زبان های کردی در بعضی موارد شبیه به هم و در بعضی موارد باهم متفاوت است. تعداد واژگان پهلوی و پارسی در زبانهای فارسی دری و کرمانجی و سایر لهجه های کردی نسبتاً قابل توجه است. در زیر تعدادی از واژگان زبانهای پهلوی و پارسی را در زبانهای فارسی دری و کردی آورده ایم:

فارسی دری	پهلوی	کرمانجی
تابستان	<i>hā min</i>	هاوین <i>hāvvin</i>
اشک	<i>ars</i>	اِسَر <i>asr</i>
برادر	<i>brāt</i>	بِرا <i>birā</i>
قاشق	<i>kafc[^]ak</i>	کَوچَک <i>kawc[^]ik</i>
پزشک	<i>bazas^vk</i>	بِزَشک <i>biz^vis^vk</i>
گوسفند	<i>pase^v</i>	پَس <i>pas</i>
تاریکی	<i>tam</i>	تَم <i>tam</i>
تنها	<i>tan e^v</i>	تَنی <i>tan e^v</i>
تخم	<i>tom</i>	توم <i>tom</i>
دروغگو	<i>diroziin</i>	دروزن <i>diroziin</i>
روشن	<i>ros^vin</i>	روشن <i>ros^vin</i>
ریش، زخم	<i>re[^]s^v</i>	ریش <i>re[^]s^v</i>
مرده	<i>rist</i>	ریست <i>rist</i>
زن	<i>z^van</i>	ژن <i>z^vin</i>
سیب	<i>se^vp</i>	سیف <i>se^vf</i>
دختر	<i>kanik</i>	کنیشک <i>kānis^vk</i>
جان	<i>gyān</i>	گیان <i>gyān</i>
لیسیدن	<i>lis tan</i>	لیستن <i>le^vstin</i>
برف	<i>wafr</i>	وَفَر <i>vafar</i>
اندام	<i>handām</i>	هَندام <i>handām</i>
جو	<i>yaw</i>	یو- جو <i>yaw</i> و <i>jō</i>

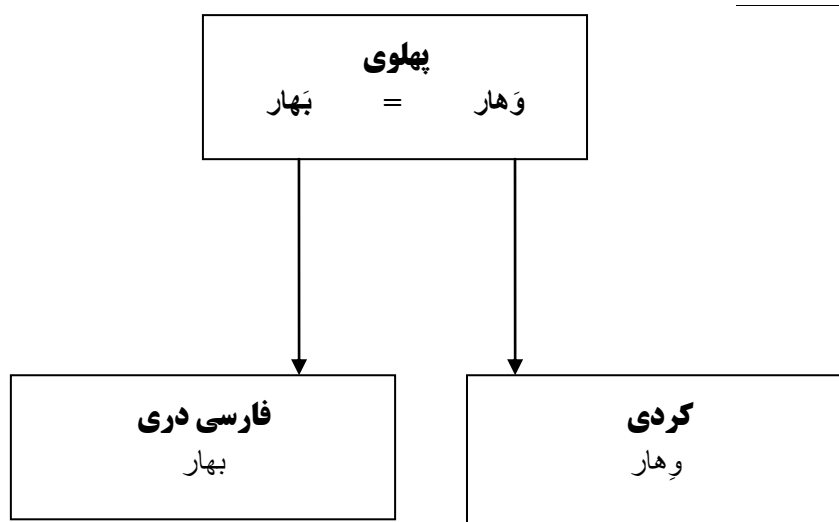
مشابه با تعداد واژگان زبانهای فارسی باستان و اوستایی که به همان صورت اصیل در زبانهای کردی وجود دارند، مقدار بیشتری از واژگان پهلوی و پارتی به شکل اصیل آن در لهجه های مختلف کردی وجود دارد.

تحول واژگان از زبانهای ایرانی باستان و میانه به کردی و فارسی دری مسیرهای متفاوتی را پیموده اند که بعضی اوقات این مسیرها با هم عوض می شوند. به عنوان نمونه واژه برادر در فارسی دری

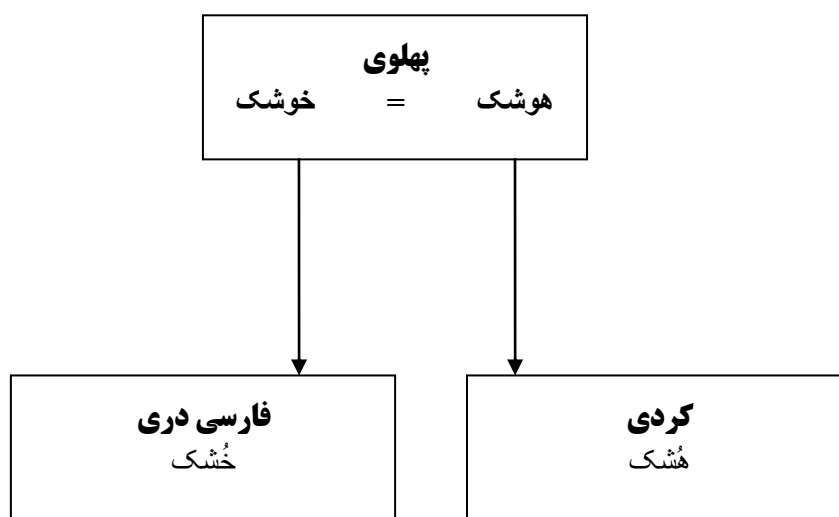
مستقیم از واژه « براتر » فارسی باستان مشتق شده است. در حالیکه واژه « برا » در کردی به همین معنی از « برات » پهلوی به دست آمده است.

در مورد مصدر دیدن مسیر کاملاً بر عکس است. یعنی واژه دیدن در فارسی دری از « دیتن » پهلوی مشتق شده است. در حالیکه مصدر « ویین » به همین معنی در کردی از « ویین » فارسی باستان به دست آمده است.

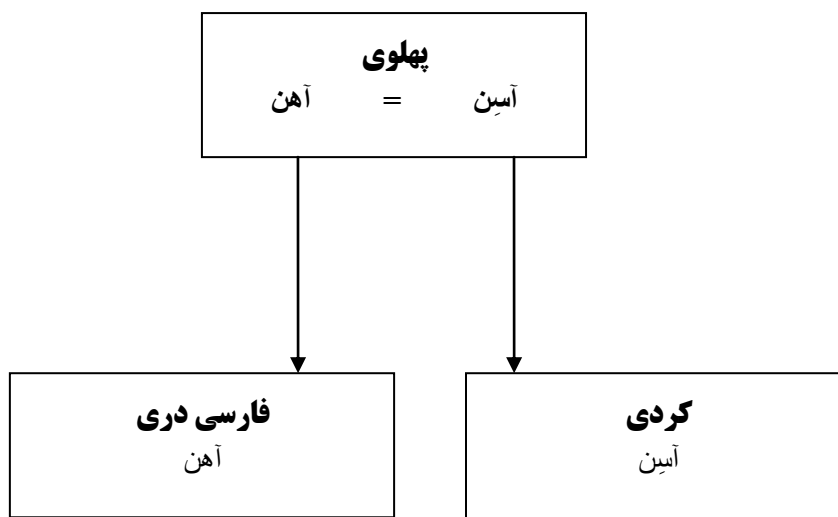
در بسیاری موارد در پهلوی چند واژه با یک معنی داریم که فارسی دری و کردی هرکدام یکی را انتخاب کرده اند.



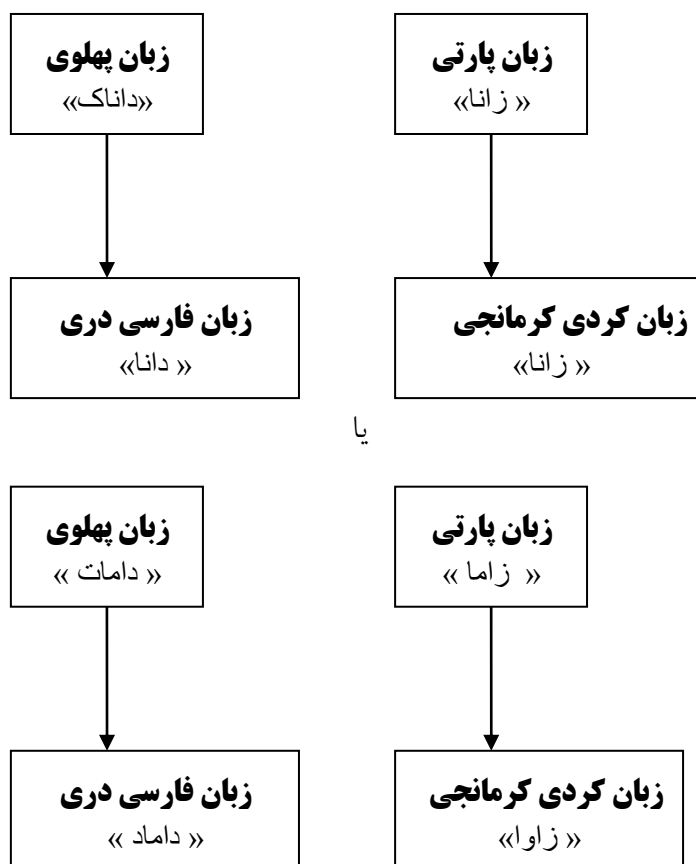
یا



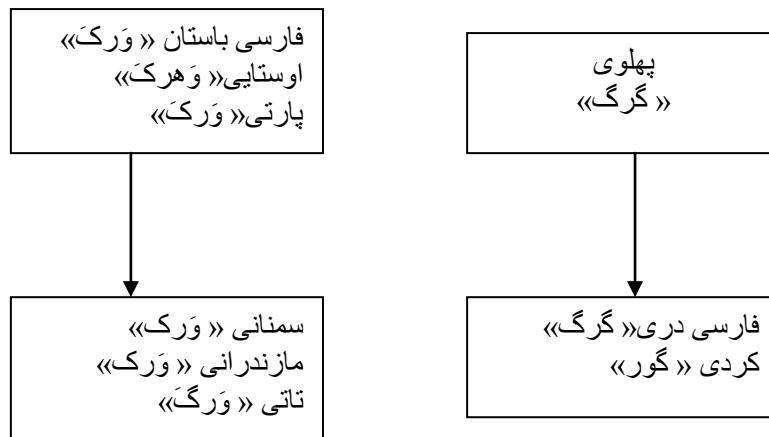
یا



یک ویژگی مهم را همه لهجه های کردی از زبان پارسی (پهلوانیک) به ارث برده اند که در زبان پهلوی و فارسی دری تغییر پیدا کرده است. حرف صامت (ز) در زبان پارسی در ابتدای بعضی واژه ها در پهلوی به (د) تبدیل شده است که این صامت در زبان کردی مشابه پارسی می باشد.



در بعضی موارد واژگانی در هر دو زبان کردی و فارسی دری حالت باستانی را رها کرده و از پهلوی مشتق شده اند. در حالیکه در بعضی لهجه های غربی و مرکزی ایران این واژه ها هنوز حالت باستانی خود را دارند.



نتیجه:

زبانهای ایرانی میانه غربی لهجه های زیای بوده اند که در شهرها و روستاها و طایفه های مختلف صحبت می شده اند، این زبانها کم و بیش شبیه به هم بوده اند و در ترکیبی پیچیده با هم و با وام گیری از حالت باستانی زبانهای مختلف ایرانی تحول پیدا کرده اند که مهمترین این زبانها که آثار مکتوبی از آنها به جا مانده است فارسی میانه (پهلوی) و پارتی (پهلوانیک) می باشند. از بعضی از این زبانهای میانه آثار مکتوبی به جا مانده است که می توانند مادر مستقیم بسیاری از لهجه های ایرانی نو مانند کردی، مازندرانی، گیلکی، تاتی و سایر زبانهای ایرانی شمالی و غربی باشند. در میان زبانهای کردی، زبان کرمانجی دارای ویژگیهای دستوری مشابه زبانهای ایرانی باستان مثل فارسی باستان می باشد. در حالیکه ویژگیهای دستوری سایر لهجه های جنوبی کردی به زبانهای ایرانی میانه مثل پهلوی شبیه تر است. جالب اینکه دستور زبان بسیاری از لهجه های شمال و مرکزی و غربی ایران مثل تاتی و اشتهاردی مثل کرمانجی است و به زبانهای ایرانی باستان شباهت زیادی دارد. واژگان همه زبانهای ایرانی نو مثل فارسی دری، کرمانجی، سایر لهجه های کردی، مازندرانی، گیلکی، تاتی و ... ترکیبی از واژگان اندکی است که دست نخورده از زبانهای باستانی مثل اوستایی و فارسی باستان به این زبانها وارد شده به همراه تعداد بیشتری واژگان که از زبانهای ایرانی میانه مثل پهلوی و پارتی وارد زبانهای ایرانی نو شده اند. شمار زیادی از واژگان زبانهای ایرانی شرقی از طریق فارسی دری وارد زبانهای ایرانی نو غربی شده اند.

چنانکه خواهیم دید بعد از دوران اسلامی تقریباً به همه لهجه های شمالی و مرکزی و غربی ایران، «پهلویات» یا «پهلویات» گفته می شده است. چنانکه اشعار بابا طاهر «پهلویات» خوانده می شده است و در این خصوص بیشتر صحبت خواهیم کرد. با این تعریف از واژه «پهلویات» که تقریباً مترادف زبانهای ایرانی میانه و نو غربی است زبان کردی شاخه ای تحول یافته از پهلویات است که

در طول تاریخ راه تکاملی و تحولی خاص خودش را پیموده است و در این راه تعدادی واژگان عربی و ترکی و اروپایی نیز بدان اضافه شده است.

زیبای ایرانی^{۳۹} (زبان دری)

معمای شگفت انگیز "زبان دری" هدیه ایران فرهنگی به بشریت

زبان فارسی دری دست کم در دو ویژگی شگفت انگیز است. نخست در نحوه پیدایش این زبان که تا قرن سوم هجری هیچ اثر درخشان و یا حتی ردپایی از این زبان در دست نیست و به ناگاه از قرن سوم به گونه ای شگفت انگیز سر بر می آورد و گستره نفوذ آن از ایران فرهنگی نیز می گذرد و از هند تا به استانبول، گویندگان و سخن سرایان، آثار عمیقی را در این زبان به وجود می آورند. دوم کیفیت و کمیت شگفت انگیز آثار ادبی درجه یک در این زبان به ویژه شعر فارسی است که به راستی دست آوردی شگفت نه تنها برای گویندگان این زبان بلکه برای همه بشریت است. چون در سینه دم پیدایش زبان فارسی، اکثر قریب به اتفاق گویندگان و نویسندگان این زبان از شرق ایران و به ویژه خراسان و سیستان بوده اند باور عمومی دانشمندان این است که زبان فارسی دری از لهجه های شرق ایران یعنی خراسان بوده است و بعداً در نواحی غربی ایران گسترش و نفوذ یافته است. قبل از هر گونه صحبتی راجع به زبان فارسی دری بد نیست راجع به نام این زبان بحث کوتاهی داشته باشیم.

« حمزه اصفهانی » در کتاب « التنبیه علی حدوث التصحیف » درباره زبان های ایرانی قرون اولیه اسلامی چنین می گوید:^{۴۰}

« " فهلوی یا پهلوی " زبانی بوده که شاهان در مجالس خود به آن سخن می گفتند و آن منسوب است به فهله (پهله) و این نام برپنج شهر ایران که اصفهان، ری، همدان و ماه نهاوند و آذربایجان اطلاق می شود. »

« فارسی زبانی بوده که موبدان و کسانی که با ایشان سر و کار داشتند بدان سخن می گفتند و آن زبان شهرهای فارس است. »

« دری زبان شهرهای مدائن است و کسانی که در دربار شاه بودند به آن گفتگو می کردند و این لفظ منسوب است به دربار و در این زبان لغات شهرهای مشرق و لغات اهل بلخ غلبه دارد. »

مشابه این مطالب را « ابن الندیم » در کتاب « الفهرست » به نقل از ابن مقفع بیان می کند.^{۴۱}

در این دو سند بسیار معروف زبان مردم آذربایجان و شهرهای همدان و کرمانشاه و ری پهلوی نامیده می شود حال آنکه امروزه به زبانی که متونی از آن در دوران ساسانی پیدا شده و فارسی

^{۳۹} منظور از ایرانی در اینجا نسبت دادن به کشور ایران نیست بلکه منظور ایران فرهنگی است.

^{۴۰} حمزه اصفهانی، التنبیه علی حدوث التصحیف، ص ۶۷، ۶۸.

^{۴۱} ابن الندیم، الفهرست، ص ۱۹.

میانه نامیده می شود، پهلوی گفته می شود. از طرف دیگر برخی منابع دیگر زبان مردم آذربایجان در قرون میانه اسلامی را به جای پهلوی و آذری، زبان فارسی نامیده اند. به عنوان نمونه استخری جغرافیدان قرن چهارم هجری زبان مردم آذربایجان را « فارسی » می نامد.^{۴۲}

همچنین ابن حوقل جغرافیدان قرن چهارم می نویسد:

« زبان مردم آذربایجان و بیشتر ارمنیه فارسی است. »

« ابو عبدالله مقدسی » که او نیز در قرن چهارم بوده در کتاب « احسن التقاسیم » همه زبانهای ایرانی را فارسی خوانده و دری را به عنوان صفت فصیح بودن به کار برده است.^{۴۳}

در سند مربوط به حمزه اصفهانی که ذکر شد لفظ دری به معنای منسوب بودن به دربار پادشاهان به کار رفته است. اما مقدسی در همان کتاب احسن التقاسیم می نویسد: « زبان مردم اران(باکو)

فارسی است و به خراسانی شبیه است. »

و در مورد زبان مردم بخارا می گوید:

«در زبان مردم بخارا تکرار وجود دارد. زبانهایی از این قبیل را از آن جهت دری می گویند که زبانست که نامه های پادشاهان به آن نوشته می شده و عریضه هایی که به او تقدیم می دارند به آن زبان است و اشتقاق از در است و آن به معنی باب است. »^{۴۴} ظاهر آنچه از این سند و سندهای دیگر بر می آید آن است که دری زبان فصیح و به قول امروزی ادبی بوده است که در مقابل زبان و لهجه های محاوره ای و روزمره مردمان بوده است و احتمالاً بعضی از زبانهای ایرانی که با زبانهای محاوره ای تفاوت داشته و حالت ادبی داشته است و برای نگارش عریضه ها به شاهان یا مقامات به کار می رفته دری نامیده می شده است و طبیعتاً درباریان و اهل ادب نیز سعی داشته اند که با زبانی فصیح و دور از لهجه های محاوره ای مردم سخن بگویند، این گونه زبانهای ایرانی « دری » نامیده می شده است. چنانکه خواهیم دید زبان فارسی دری امروزی یکی از همین زبانهای دری بوده است.

به این ترتیب معمای سندهای « حمزه اصفهانی » و « ابن الندیم » گشوده می شود. در این دو سند زبان دری زبان مردم مدائن نامیده شده، حال آنکه « المقدسی » زبان بخارا و هر زبانی که برای نوشتن عریضه به شاهان به کار می رفته را دری می نامد. دلیل دری نامیده شدن زبان مردم مدائن و بخارا که بیش از سه هزار کیلومتر از هم فاصله دارند این است که به زبان رسمی و ادبی در هر دو جا « دری » گفته می شده است.

^{۴۲} اصطخری، المسالک و الممالک، ص ۱۹۱

^{۴۳} المقدسی، احسن التقاسیم، ص ۲۵۹

^{۴۴} احسن التقاسیم، ص ۳۳۵

اما ظاهراً فارسی یا پهلوی نامی عمومی برای زبانهای ایرانی میانه تا قرون اولیه اسلامی بوده است. چنانکه گاهی زبان و لهجه استان فارس و گاهی زبان موبدان و گاهی زبان آذربایجان فارسی نامیده می شده و جایی دیگر همین زبان پهلوی نامیده می شده است. چنانکه ، مولوی می گوید:

« مثنوی معنوی مولوی هست قرآن در زبان پهلوی » حال آنکه هرکس می داند مثنوی معنوی مولوی به زبان فارسی دری است و به زبان پهلوی نیست و شاعر ظاهراً برای جور شدن قافیه، زبان پهلوی را به جای فارسی دری به کار برده است. (اگر چه قافیه هم درست نیست و دارای خطای ایضا می باشد. یعنی مولوی و پهلوی هم قافیه نیستند.) در واقع می توان این طور نتیجه گیری کرد که از اواخر دوران ساسانیان تا حدود قرن ششم و هفتم هجری واژه پهلوی یا فهلوی و یا فارسی نامی عمومی برای همه لهجه های نواحی غربی و مرکزی ایران فرهنگی یعنی کشور ایران امروزی بوده است و هرکدام متناوباً به جای یکدیگر به کار می رفته است که این موضوع باعث سر در گمی محققین شده است. چنانکه حمداله مستوفی درباره زبان مردم زنجان می گوید: « زبانشان پهلوی است. »^{۴۵} در بعضی موارد واژه پهلوی و فارسی برای نامیدن دو لهجه مختلف استفاده شده است. در بعضی موارد فارسی اختصاصاً برای نامیدن لهجه مردم فارس به کار رفته است و در بعضی موارد دیگر برای اختصاصی نامیدن فارسی دری. ظاهراً پس از گسترش فارسی دری واژه «فارسی» بیشتر به معنای فارسی دری به کار رفته و پهلوی به همه لهجه های مرکزی ایران و لهجه های قدیمی ایران میانه گفته می شده است. چنانکه فردوسی در داستان خسرو پرویز می گوید: « مگر آنکه گفتار او بشنوی اگر فارسی گوید از پهلوی »

ولی به طور کلی قاعده خاصی برای نامیدن زبانهای ایرانی به پهلوی ، دری و فارسی وجود ندارد و هر کدام از این سه واژه در مواردی به زبانهای ایرانی اطلاق شده است .

زبانها و لهجه های غربی و مرکزی ایران کم و بیش شبیه به هم و شبیه به زبان فارسی میانه و پهلوی بوده اند و البته بسیار تحت تأثیر زبان پارسی (پهلوانیک) نیز بوده اند که این دو زبان نیز شباهتهای زیادی با هم داشته اند و دو زبان از میان لهجه های غربی و مرکزی ایران بوده اند و از آنها آثار مکتوب به جا مانده است . از بعضی از باقی لهجه های ایران مرکزی یعنی همان پهلویات یا فهلویات یا زبانهای فارسی آثار پراکنده ای در دست است که در متون تاریخی آورده شده است. بنابراین اگر جایی در متون تاریخی از زبانی به عنوان فارسی و یا حتی دری نام برده شده باشد معلوم نیست که منظور فارسی دری باشد. مگر مواردی که، دقیقاً شواهد نشان دهنده یکی بودن زبان مورد اشاره با زبان فارسی دری باشد. مثل موردی که ناصر خسرو در سفر به تبریز در مورد قطران تبریزی بیان می کند:

^{۴۵} نزهة القلوب ص ۶۷

« شعر نیک می گفت لیکن لغات فارسی کم می دانست. » به احتمال قوی منظور از فارسی در این جمله فارسی دری بوده است و قطران واژگان زبان آذری که از جمله پهلویات بوده است را می دانسته ولی واژگان دری که در آن لغات و واژگان زبان شرقی مثل زبان سغدی زیاد بوده است را نمی دانسته است.

چنانکه عیسی رازی در کتاب « المعجم فی معابیر اشعار عجم »^{۴۶} ذکر می کند که اهل عراق (مرکز ایران امروزی) از شعر فارسی دری لذت نمی برند و شعرهای محلی خود را ترجیح می دهند. ضمن آنکه در آثار شاعران بزرگ فارسی دری مثل حافظ و سعدی بیتهایی به گویش محلی شیرازی وجود دارد که بافارسی دری متفاوت است و غزلهایی از همام تبریزی به گویش آذری در دست است.

به نظر می رسد که باید در مورد معنی واژه «دری» نیز که همه منابع آن را منسوب به «در» و «باب» دانسته اند باید به دنبال معنی بهتری بگردیم.

با بررسی یک کتیبه معروف به سنگ نوشته رباطک معنی درست واژه «دری» روشن می شود. رباطک نام منطقه ای در شمال افغانستان و در نزدیکی ولایت سمنگان است. این کتیبه در سال ۱۳۷۲ کشف شد و مربوط به کانیشکا پادشاه کوشانی در قرن اول میلادی می باشد. در این کتیبه کانیشکا می نویسد دستور دادم که این نوشته را از یونانی به زبان «اری = آریایی» ترجمه کنند. در حقیقت واژه «دری» را می توان ترکیب «د + اری» دانست که «د» در ابتدای واژه دری حرف معرفه کننده اسم و صفت است که در میان زبان های ایرانی، هنوز در زبان پشتو کاربرد دارد، و «اری» به معنای آریایی یا ایرانی می باشد. بنابراین زبان دری به معنای زبان آریایی است و همانطور که کانیشکا در کتیبه اش گفته برای نامیدن زبانهایی به کار می رفته که جنبه ادبی و رسمی داشته و کتیبه ها بدان نوشته می شده است. چنانکه داریوش نیز در کتیبه بیستون بیان می کند که این نوشته را به زبان «اری = آریایی» نوشته است. معنای این گفته این نیست که زبان «اریو» کانیشکا در سنگ نوشته رباطک دقیقاً مشابه زبان «اری یا» داریوش در سنگ نوشته بیستون می باشد. بلکه هر دو زبان به این دلیل «اری» نامیده می شده اند که زبان رسمی و ادبی برای نوشتن کتیبه ها بوده اند.

البته برخلاف آن که بعضی محققین پنداشته اند، «اری» بودن زبان کتیبه کانیشکا به این معنی نیست که زبان کتیبه رباطک نیای زبان فارسی دری باشد و این پندار اشتباه است. برای نشان دادن این موضوع چند خط از کتیبه رباطک را که توسط نیکلاس سیمز ویلیامز^{۴۷} خوانده شده را در اینجا می آوریم:

^{۴۶} المعجم فی معابیر اشعار عجم، ص ۱۷۳
^{۴۷} Nicholas Sims-Williams

1- [...] *bōgo storg kanēs^vke kus^vān ras^vtog lādeīg xoazaorg bag*

۱. بوگُ استورگ کانشکه کوشان رشتوگ بگ

منجی بزرگ کانیشکای کوشانی، پارسا، دادگر و فرمانروای مطلق

2- *abord š^vaodani ī bagān mi wispān az ud nano az kidi eznog kidi*

iōg xs^vun

۲. از نوگ کیدی از نانا اود از ویسیان می بگان ایی شاون دنی آبرد کیدی ایوگ

خشون

شایان ستایش که شاهی از نانا (آناهیتا) و از همه خدایان گرفته است کسی که سال نخست را

3- *nobast sagōndi bagān sindad utē ī iōnang was uswast tadē aria*

۳. نوبست ساگوندی بگان سینداد اوت ایی «ایوناگ» واس اوس وست تاد اری

گشود (آغاز کرد) چنان که خدایان خشنود شدند و او فرمانی به یونانی و سپس آن را به «اری» = آریایی ترجمه کرد.

بحث در مورد این سنگ نوشته و تحول واژگان آن را به زمانی بعد موکول می کنیم اما آنچه مسلم است در کتیبه واژگانی مثل «اود» به معنای «و» و «ویسپان» به معنی «همه» به واژگان پارسی نزدیکترند و واژگان فارسی دری به صورت مستقیم در این کتیبه کمتر به چشم می خورد، حال آنکه بسیاری از واژگان زبان پهلوی (فارسی میانه) به صورت دست نخورده وارد فارسی دری شده اند. به هر حال این زبان را نمی توان نیای مستقیم فارسی دری به شمار آورد.

متأسفانه هیچ سند یا نوشته ای به زبان دری تا قبل از قرن دوم هجری وجود ندارد و لذا به طور دقیق نمی توان گفت فارسی دری زبان کدام منطقه از ایران فرهنگی بوده است.

همانطور که گفتیم این خود معمای شگفتی است که چگونه زبانی که تا پیش از قرن دوم هجری گمنام بوده و هیچ اثر مهمی به این زبان نگارش نشده بوده به ناگاه آن چنان گسترش می یابد که گستره آن از ایران فرهنگی نیز فراتر می رود و آن چنان ظرفیت ادبی پیدا می کند که آثار به وجود آمده در این زبان از برترین ها در نوع خود در جهان می باشد. در مورد تحول زبان فارسی دری به چند نکته می توان اشاره کرد که می تواند در شناخت ما از چگونگی تحول و گسترش این زبان مفید باشد.

۱- پیچیدگیهای زبانهای ایرانی باستانی و میانه در زبان فارسی دری از میان رفته و باعث ساده شدن این زبان شده است. این ویژگیها شامل یگانگی صرف اسم در حالتهای مذکر و مؤنث و خنثی بوده است. چون اسم در فارسی دری برای جنسهای مذکر، مؤنث و خنثی یکسان صرف می شود. ضمیر و فعل نیز به همین ترتیب ساده شده اند.

دوم آنکه صرف اسم در حالات مختلف مثل منادا، مفعول و نهاد در زبانهای ایرانی باستان به صورت متفاوت بوده است. ولی، در فارسی دری صرف اسم در این حالات یکسان است و تفاوت حالت با حرف اضافه مشخص می شود. مثل « خسرو » در حالت منادا « ای خسرو » و در حالت مفعولی « خسرو را » صرف می شود.

سوم آنکه ضمیرها برای حالات فاعلی و مفعولی که در زبانهای ایرانی باستانی و میانه متفاوت بوده در فارسی دری به یک حالت در آمده است.

به عنوان مثال در زبان پارسی ضمیر اول شخص مفرد یعنی « من » دارای دو حالت بوده است: (« az = من » در حالت فاعلی و « man = من » در حالت مفعولی). ولی در فارسی دری فقط یک ضمیر یعنی « من را » وجود دارد.

چهارم آنکه افعال لازم و متعدی در زبانهای ایرانی باستان به صورت متفاوتی صرف می شده است. ولی، در زبان فارسی دری به یک صورت صرف می شوند.

تحولات دستوری دیگری نیز وجود دارد که در زبان فارسی دری همه این تحولات در جهت رفع پیچیدگیهای غیرضروری از زبانهای ایرانی باستان و میانه بوده است. بسیاری از لهجه های مرکزی و غربی ایران هنوز این ویژگیهای باستانی را حفظ کرده اند و این باعث سخت شدن یادگیری این زبانها و محدود شدن دایره گسترش آنها شده است.

۲- ویژگی دیگر فارسی دری که به گسترش آن کمک کرده است بهره گیری این زبان از مجموعه واژگان سایر زبانهای ایرانی است. تقریباً شاعران و نویسندگان فارسی دری هر کجا نیاز پیدا کرده اند از واژگان سایر زبانهای ایرانی در مقیاس وسیعی بهره گرفته اند. به همین دلیل زبان فارسی دری نمایشگاهی از واژگان زبانهای باستانی ایران و زبانهای ایرانی میانه غربی مثل پارسی و پهلوی و زبانهای ایرانی میانه شرقی مثل سغدی، خوارزمی و بلخی و سایر زبانهای ایرانی می باشد. فارسی دری از دایره واژگان همه زبانهای ایرانی تا حد امکان بهره گرفته است و محدود به دایره واژگان اولیه خود باقی نمانده است.

پس از ورود اسلام به ایران و وارد شدن لغات و واژگان عربی به زبان فارسی دری این زبان از آن چنان دایره وسیعی از لغات بهره مند گردید که سایر زبانها و لهجه های ایرانی از آن برخوردار نبودند. ویژگی ساده سازی دستوری و استفاده از دایره لغات زبانهای دیگر در مقیاس وسیع باعث تقویت و غنای زبان فارسی دری شد و برای شاعران و نویسندگان این امکان را فراهم آورد تا بتوانند آثار خیره کننده ای را در ادبیات جهان خلق نمایند. استفاده از بحرهای عروضی که پیش از آن در شعر عربی استفاده می شد شعر فارسی را دارای آهنگ و موسیقی نمود و رندان فارسی گو در این نوع شعر از عربی نیز، پیشی گرفتند. **این تحسین زبان فارسی دری بدین معنی نیست**

که این زبان بر سایر زبانهای ایرانی یا غیر ایرانی برتری دارد ، بلکه منظور فقط تحسین آثار گرانبهایی است که در این زبان به وجود آمده است. اصولاً این سخن که یک زبان نسبت به زبانهای دیگر کاملتر و بهتر است سخنی کودکانه و غیر علمی است که فقط در محافل اشخاص سطحی نگر و فاقد اطلاعات علمی قوی مطرح می شود. زبان همه ملتها و اقوام در نوع خود ارزشمند و شگفت انگیز است و هیچ زبان یا قومی بر زبان و قوم دیگری برتر نیست.

نتیجه:

آنچه از این بخش بر می آید این است که فارسی به مجموعه ای از زبانهای ایرانی گفته می شده که در پاره ای از موارد به آنها پهلوی هم می گفتند و فقط اختصاص به منطقه فارس در جنوب ایران نداشته است. زبان دری تا پیش از قرون اولیه اسلامی در معنای زبان ادبی و رسمی و دولتی بوده و بعد از اسلام به تدریج اختصاصاً به زبان فارسی، دری گفته شده است. زبان فارسی دری احتمالاً یکی از لهجه های رسمی و دولتی در شرق ایران یعنی خراسان یا سیستان بوده است و به دلیل روان سازی و ساده سازی هایی که در ساختار این زبان نسبت به زبانهای ایرانی باستان و میانه صورت گرفته و نیز بهره گیری این زبان از مجموعه واژگان سایر زبانهای ایرانی و زبان عربی و ترکی مورد استفاده در صنعت شعر و ادب فارسی قرار گرفته و نفوذ و گسترش چشمگیری یافته است. این زبان به احتمال قوی دنباله زبانهای فارسی باستان و یا میانه نمی باشد.

زبان فارسی دری با اینکه در ابتدا یک لهجه از بخشی از ایران فرهنگی بوده است، اما کم کم به میراث فرهنگی مشترک همه افراد در حوزه ایران فرهنگی مبدل شد و در حقیقت تبدیل به یکی از شاخص ها و نمادهای اصلی فرهنگ ایرانی شد. این زبان هدیه ایران فرهنگی به جهان است.

ریشه های کهن گردان در ایران

در مقاله « ایران، ایرانی و ایرانیت » دو معنی را برای واژه ایران در این روزگار تعریف کردیم. نخست کشور ایران و دوم ایران به عنوان حوزه ای فرهنگی که از تاجیکستان و مرز چین تا کردستان ایران و عراق و سوریه گسترده شده و ایرانیت را منوط به تعلق داشتن به این حوزه فرهنگی تعریف کردیم. این فرهنگ از ریشه های کهن اساطیری و تاریخی از اوستا و از دوران شاهنشاهی ماد، پارس، پارت و ساسانی آغاز می شود و پس از آن با نمادهای زبان فارسی، عرفان ایرانی، پهلوانان داستانی و تاریخی، هنر ایرانی در جهان شناخته شده و مورد تحسین است. پارس، خراسان بزرگ، کردستان، آذربایجان و مازندران بخشهایی از جغرافیای بزرگ «ایران فرهنگی»

هستند. با این تعریف، کردستان یکی از بخشهای اصلی پیکره ایران است. زبان کردی چنانکه دیدیم یکی از زبانهای ایرانی میانه غربی است. یعنی، زبانهای با شباهت بسیار و از جنس زبانهای پهلوی و پارتی که بعضی از این زبانهای کردی مثل کرمانجی ویژگیهای اصیل تری را از زبانهای ایرانی باستان حفظ کرده اند. کردها بازماندگان مادها و سایر طایفه های ایرانی هستند. چنانکه دیدیم ماد نام یک گروه بندی از طایفه های ایرانی است. بعد از حمله اسکندر گروه بندی طایفه های ایرانی دستخوش تغییرات زیادی شد و از آن جمله گروه بندی طایفه هایی تحت عنوان ماد از بین رفت و از آن واژه باستانی تنها واژه ماه در نام چند شهر و منطقه مثل مهاباد و ماهیدشت به یادگار ماند. طایفه های ایرانی که زمانی بخشی از اتحادیه مادها بودند، بعدها با طایفه های ایرانی مهاجر از شرق که پارت نامیده می شدند و زبان ایشان با زبان آنها بسیار شبیه بود درآمیختند و در قرون بعد از اسلام به زبان این طایفه ها که بازمانده مادی، پارتی و پهلوی بود پهلویات یا فهلویات گفته شد. اطلاق واژه کرد به معنای عشایر و چادرنشین در ابتدا نامی عمومی برای تمامی عشایر در سرتاسر ایران فرهنگی بود و شواهد بسیاری را برای این موضوع بررسی کردیم. از قرن ششم هجری به بعد ابتدا کرد به چادر نشینان غرب ایران اطلاق شد و رفته رفته همه ساکنان غرب ایران که به زبانها و لهجه های پهلویات سخن می گفتند، کرد نامیده شدند.

ایشان بازماندگان «مادهای» قدیم و سپس وارث زبان و فرهنگ «پهلوها» بودند که با نام جدید کرد نامیده شدند. ولی به غیر از زبان آنها که یادگار پهلویات بود اسطوره ها و داستانها و قهرمانان ایشان نیز یادگار دوران پهلوهاست و نمایانگر تبار فرهنگی آنان است. در اینجا خالی از لطف نیست که باورهای فرهنگی مردم کرد را در مورد پیشینه و اسلاف خود که در داستانها و فرهنگ آنان جای دارد را بررسی نماییم.

شرفخان بدلیسی در کتاب ارزشمند شرفنامه می گوید که کردان چهار گونه هستند: «کرمانج، لر، کلهر و گوران» که گورانی دارای گونه های: اورامی، ژاورویی، لهونی می باشد و طایفه های زنگنه، سیاه منصور و روژبیانی با این زبان صحبت می کنند.^{۴۸}

در مورد معنی واژه گوران حدسهای زیادی وجود دارد. برخی طایفه های گوران را بازماندگان بهرام گور دانسته اند و برخی دیگر این نام را مرتبط به نام طایفه گوری که بعداً غوری خوانده شد و از طوایف افغانستان است دانسته اند. اما وجه تسمیه دیگری نیز وجود دارد که صحیح تر به نظر می رسد و پیشینه فرهنگی گورانیان را بهتر مشخص می کند.

^{۴۸} صدیق صفی زاده، فرهنگ ماد، ص ۲۵

در ابتدای تسخیر ایران، اعراب به ایرانیانی که بر دین سابق زرتشتی باقی مانده بودند و مسلمان نشده بودند «گبر» می گفتند. در لهجه های پهلویات ایران گبر به شکل «گور» خوانده می شده است. چنانکه بابا طاهر عریان می گوید:

« اگر مستان مستیم از ته ایمان اگر بی پا و دستیم از ته ایمان

اگر «گوریم» و هندو و مسلمان به هر ملت که هستیم از ته ایمان »

در این دو بیتی واژه گور به معنای گبر به کار رفته است. به نظر می رسد گوران گروهی از مردمان غرب ایران با گویشی از پهلویات بوده اند که در قرون اولیه اسلامی بر دین و فرهنگ سابق خود باقی مانده بودند و از سوی اعراب گوران نامیده می شدند و بعد از مسلمان شدن ایشان همچنان این نام برایشان باقی ماند. البته تنها گوران نبوده اند که تا مدت ها بر فرهنگ مزدیسنی باقی مانده بودند، بلکه طایفه کرد «بادینان» نیز این گونه بوده اند. واژه «با دین» تغییر شکل یافته واژه «به دین» به معنی دارنده دین بهی است و «دین بهی» نام دیگر دین زرتشت می باشد که به کرات در متون پهلوی و شاهنامه فردوسی به کار رفته است.

ابراهیم پور داوود می گوید:

« به دین از واژه های رایج دوره ساسانیان است و در نامه های پهلوی چون بُندهش و پندنامک و مینوی خرد و فرهنگ پهلویک به «به دین» بسیار بر می خوریم. به معنای کسی که به دین بهی یا کیش نیک مزدیسنا ایمان دارد. »^{۴۹}

این کردان و مردمان کرانه مازندران در قرون اولیه اسلامی در میان ایرانیان، بیش از همه بر فرهنگ باستانی ایران پایداری داشتند؛ چنانکه طایفه «بادینان» را خود «به دین = بادین» می خواندند و گوران از طرف اعراب به عنوان «گور = گبر» خطاب می شدند.

جالب است که در این مورد سخن یک جهانگرد ایتالیایی را نیز بشنویم:

پیتر دلا واله جهانگرد ایتالیایی که در زمان شاه عباس از ایران دیدار کرد در مورد اصفهان و زرتشتیان آنجا می گوید:

« گبرها در اینجا پرستشگاه ندارند. چون، هنوز آن را نساخته اند. اینان از تازیان بیزارند و خود را «گبر» نمی دانند. این لفظ به معنی کافر است و خود را «به دین» می نامند. »

اما از میان طایفه های گوران از همه مشهورتر و اصیل تر، اورامانیان می باشند. مستشرق و مؤلف معروف به نام «سن» می گوید که اورامانیان خویشتن را «فارسان کهنگانی» یعنی پارسیان روزگار کهن می نامند. «و این آشکارترین بیان در ریشه کهن کردان در فرهنگ ایران است و در جای

دیگری می گوید: «اینان خود را از نوادگان رستم دستان می دانند.»^{۵۰}

^{۴۹} پوردوود، آناهیتا ص ۳۱۶
^{۵۰} گ،ب، آکویف، کردان گوران ص ۷۸

به غیر از محققین اروپایی، نویسندگان دوران اسلامی نیز بر پیوستگی و ارتباط و یگانگی اورامانی ها با فرهنگ ایرانی گواهی می دهند.

شمس قیس رازی در کتاب ارزنده خود « المعجم فی معاییر اشعار العجم » که در آغاز قرن هفتم هجری نوشته شده می گوید: « خوشترین اوزان فهلویات (پهلویات) است که آهنگ آن را اورامان خوانند و لحن اورامن یا اورامان نمودار آهنگ مردم سرزمین اورامن است که به لهجه اورامی یا گورانی سخن می گویند. »^{۵۱} در این سند به صراحت لحن اورامی خوشترین آهنگ پهلویات است.

لحن اورامن و بیت پهلوی زخم رود و سماع خسروی

جالب اینکه بلاد پهلویان که از سوی جغرافیدانان اسلامی معرفی شده دقیقاً بر جغرافیای سرزمین باستانی ماد که از سوی مورخین یونانی مطرح شده منطبق است. به عنوان نمونه ابن خرداد شهرستانهای بلاد پهلویان را به تفصیل نام برده است:

« ری، اصفهان، همدان، دینور، نهاوند، مهران قذف، ماسبدان و قزوین » بر اساس گفته های هرودوت طایفه های ماد در ری، همدان، کردستان و پارتاکن (فریدن (نزدیک اصفهان) سکونت داشته اند. این مطلب می رساند آنچه آنچنانکه گفتیم طایفه های ایرانی که در اتحادیه مادها حضور داشتند، بعدها در دوران اشکانی و ساسانی و با آمیختگی فرهنگی با طایفه های پارتی، پهلویان نامیده شدند و سرزمین باستانی ماد بزرگ بلاد پهلویان یا فهلویان نامیده شد. زبانهای کردی نیز به گروهی از زبانهای موسوم به پهلویات گفته شد.

جالب اینکه بسیاری از پهلوانان ایرانی در شاهنامه، ریشه در دوران تاریخ پارت ها یا همان پهلوهای اولیه دارند که در گذر از تاریخ، شکل اسطوره به خود گرفته اند. بسیاری از طایفه های کرد تبار خود را به این پهلوانان منسوب می کنند. به عنوان نمونه، کلهران خود را به طایفه گودرزیان منسوب می کنند که گودرز، گیو و بیژن از این طایفه بوده اند و شرح پهلوانی های آنان به تفصیل در شاهنامه آمده است. استاد مرحوم ذبیح اله صفا در کتاب «حماسه سرایی در ایران» به تفصیل بیان می کند که گودرز نام پادشاه گرگان و معاصر اردوان سوم پادشاه اشکانی بوده است که سپس خود در سالهای ۴۶ تا ۵۱ میلادی به پادشاهی ایران می رسد. ذبیح اله صفا در این کتاب نشان می دهد که نام گودرز از تاریخ به داستانهای حماسی و پهلوانی وارد شد و بسیاری از پهلوانان دیگر شاهنامه نیز از فراز داستانهای تاریخی به داستانهای حماسی و اسطوره ای وارد شدند. در واقع ریشه بسیاری از پهلوانان اسطوره ای شاهنامه، قهرمانان و بزرگان پارتی یا همان پهلوهای بوده اند و

^{۵۱} صدیق صفی زاده، فرهنگ ماد، ص ۲۶

بسیار جالب است که بیشتر طایفه های کرد که وارث سرزمین و زبان پهلوی ها بوده اند تبار خود را به پهلوانان اسطوره ای شاهنامه ویا به عبارت بهتر همان پهلوی ها منسوب می کنند.

شرفخان بدلیسی می نویسد:

« کلهران سه شاخه اند و نسب آنان به گودرز پسر گیو می رسد. »

بسیار جالب است که شرفخان بدلیسی می گوید گودرز پسر گیو و حال آنکه در شاهنامه فردوسی گیو پسر گودرز است و اما در تاریخ پارت ها گودرز تاریخی که یکی از شاهان اشکانی بود نیز گودرز پسر گیو نامیده شده است. مورخین یونانی نیز او را « گوترس گئو پوئروس = گودرز پسر گیو » نامیده اند.^{۵۲} به هر حال گودرز از پارت ها یا همان پهلویها بوده است و اینکه کلهران خود را به او منتسب می کنند نشان می دهد که به واقع وارثان پهلویها هستند. «سن» محقق اروپایی بیان می دارد که کلهران می گویند خاستگاه و محل پیدایششان شیراز و فارس است.^{۵۳} تنها کلهران نیستند که خود را به خاندان های «پهلوی» نسبت می دهند بلکه کردان سوران نیز منتسب به خاندان «سورن پهلوی» یکی از هفت خاندان مشهور «پهلوی» می باشند. همچنین بسیاری از پهلوانان و قهرمانان مشهور ایران نیز کرد خوانده شده اند.

چنانکه شرفخان بدلیسی می نویسد:

« پهلوان پیلتن ایران رستم زال از طایفه کردهاست. چون تولد او در سیستان بوده او را رستم زابلی خوانده اند. بهرام چوبین (بهرام مهران از خاندان «مهران پهلوی» یکی از هفت خاندان مشهور «پهلوی») که نسب ملوک کرت و پادشاهان غور به او می رسد کرد است و حتی سر حلقه عاشقان جفاکش، فرهاد کوه کن که در زمان خسرو پرویز زندگی می کرده و داستان عشق او برای خود عالمی دارد به طایفه کردها می رسد. »^{۵۴}

همچنان که دیدیم اردشیر پاپکان بنیانگذار شاهنشاهی ساسانی که ایران گراترین حکومت در تمام طول تاریخ ایران بوده است نیز کرد و از طایفه شبانکاره بوده است.

در کتاب نوروز نامه که منتسب به حکیم عمر خیام می باشد، فریدون پادشاه باستانی ایران نیز کرد خوانده شده است. گفته شده، فریدون کرد روزی که ضحاک را شکست داد و اسیر کرد روز جشن خواند و ایرانیان این روز را جشن می گیرند.

بسیار جالب اینکه در داستانهای کردی، کاوه آهنگر که شرح داستان و قیام او به همدستی فریدون علیه ضحاک ماردوش در شاهنامه فردوسی آمده است کرد خوانده شده است و جشنی که حکیم

^{۵۲} ذبیح الله صفا، حماسه سرایی در ایران، ص ۵۷۷

^{۵۳} گ، ب، آکویف، کردان گوران ص ۶۲

^{۵۴} شرفنامه، ص ۲۸

عمر خیام گفته که ایرانیان به مناسبت پیروزی بر ضحاک برگزار می کنند در کردستان « جه ژنی ۹ روژ = جشن نه روزه » نامیده می شود و در نوروز برگزار می شود.^{۵۵}

در میان قهرمانان تاریخی ابو مسلم خراسانی نیز کرد خوانده شده است. در آمیختگی کرد با فرهنگ ایرانی چنان است که کرد و فارس در جاهایی یکسان نامیده شده اند. چنانکه بیهقی می نویسد:

« کردان در فارس عده شان بسیار زیاد بود . به طوریکه کردان را فارس می خواندند. »^{۵۶}

بی جهت نیست که داریوش کتیبه باستانی خود را که فتحنامه جنگهای سالهای نخستین پادشاهیش بوده از میان همه سرزمینهای شاهنشاهی وسیعش در کرمانشاه و بر کوه بیستون نوشته است. بسیار جالب است که حدود هزار سال بعد از او نیز شاهان ساسانی که ایشان نیز از سرزمین پارس بودند کتیبه ها و پیکره های خود را در همان محل و در طاق بستان بر صخره های کرمانشاه نقش نمودند. این کشش میان پارس و کرمانشاه می تواند ریشه در یگانگی های تاریخی و شاید خونی داشته باشد و بیانگر ناگفته های پرمعنی از مفهوم کهن ملت ایران می باشد.

گزیده مراجع:

- [۱] شاهنامه، حکیم ابوالقاسم فردوسی، انتشارات جاویدان، ۱۳۷۰
- [۲] تاریخ الرسل والملوک (تاریخ طبری)، محمد بن جریر طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۲
- [۳] الاثارالباقیه عن القرون الخالیه، ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبرداناشرشت، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷
- [۴] التنبیه والاشراف، علی بن حسین مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی وفرهنگی، ۱۳۸۱
- [۵] مروج الذهب، علی بن حسین مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی وفرهنگی، ۱۳۷۰
- [۶] نزه القلوب، حمدالله مستوفی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات طهوری، ۱۳۳۶،

^{۵۵} حبیب اله تابانی، وحدت قومی کرد و ماد، ص ۴۵

^{۵۶} تاریخ بیهقی، ص ۲۸

[۷] الفهرست، ابن ندیم، ترجمه رضا تجدد، انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۶

[۸] صوره الارض یاسفرنامه ابن حوقل، ابن حوقل، ترجمه جعفر شعار، انتشارات

امیرکبیر ۱۳۶۶،

[۹] کارنامه اردشیر پاپکان، ترجمه بهرام فره وشی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۴

[۱۰] بندهش، فرنیغ دادگی، ترجمه مهرداد بهار، انتشارات توس، ۱۳۶۹

[۱۱] تاریخ کرد و کردستان، شرف الدین بدلیسی، نشر فرج اله ذکی الازهر مصر، ۱۳۸۰

ق.ه

[۱۲] جغرافیای استرابون، استرابون، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران ۱۳۸۲

[۱۳] ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستیانسن، ترجمه رشید یاسمی، انتشارات

صدای معاصر ۱۳۸۴

[۱۴] تاریخ ایران باستان، حسن پیرنیا، جلد ۱-۲-۳، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۸۹

[۱۵] تاریخ زبان فارسی، جلد ۱-۲-۳، پرویز خانلری، نشر نو، ۱۳۶۵

[۱۶] تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، انتشارات فردوس، ۱۳۶۹

[۱۷] حماسه سرایی در ایران، جلد ۱-۲، ذبیح الله صفا، موسسه مطبوعاتی

امیرکبیر، ۱۳۳۳

[۱۸] زرتشت مزدیسنا و حکومت، جلال الدین آشتیانی، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۱

[۱۹] مزدا پرستی در ایران قدیم، ذبیح اله صفا، نشر هیرمند، ۱۳۷۶

[۲۰] تاریخ آتورپاتگان، اقرارعلیف، ترجمه یوسف شادمان، بنیاد نیشابور، ۱۳۷۸

- [۲۱] فارسی باستان، رولاند ج کنت، ترجمه سعید عربان، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، ۱۳۷۹
- [۲۲] کتبه رباطک، محمود جعفری دهقی، مجله آموزش مهارت های زبان دانشگاه شیراز، دوره اول شماره اول، پاییز ۱۳۸۸
- [۲۳] نحو در ایرانی میانه غربی، کریستوفر برنر، ترجمه رقیه بهزادی، نشر بردار، ۱۳۷۳
- [۲۴] جستارهایی در زبانهای ایرانی میانه شرقی، زهره زرشناس، موسسه انتشاراتی فرهنگی فروهر، ۱۳۷۸
- [۲۵] فرهنگ فارسی به پهلوی، بهرام فره وشی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۸
- [۲۶] فرهنگ ماد لغت نامه کردی، صدیق صفی زاده، انتشارات عطایی، ۱۳۶۹
- [۲۷] راهنمای زبانهای ایرانی، جلد اول و دوم، رودیگر اشمیت و دیگران، ترجمه حسن رضایی باغ بیدی و دیگران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۷
- [۲۸] پادشاهی ماد، اقرار علیف، ترجمه کامبیز میربهاء، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۸
- [۲۹] میراث باستانی ایران، ریچارد فرای، ترجمه مسعود رجب نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸
- [۳۰] تاریخ ماد، ا.م. دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰
- [۳۱] وحدت قومی کرد و ماد، حبیب اله تابانی، انتشارات گستره، ۱۳۸۰
- [۳۲] ایران چیست، رضا مرادی غیاث آبادی، انتشارات نوید شیراز، ۱۳۹۰
- [۳۳] زبان پهلوی ادبیات و دستور آن، ژاله آموزگار و احمد تفضلی، انتشارات معین، ۱۳۸۰
- [۳۴] ایرانشهر برمبنای جغرافیای موسی خورنی، یوزف مارکوارت، ترجمه مریم میراحمدی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳
- [۳۵] آموزش زبان کردی، سید محمد سینا احمدی

[۳۶] ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، عنایت اله رضا، انتشارات علمی
و فرهنگی، ۱۳۸۴

[۳۷] پان ترکیسم ایران و آذربایجان، محمد رضا محسنی، انتشارات سمرقند، ۱۳۸۸

[۳۸] داستان بهرام چوین، آرتور کریستیانسن، ترجمه منیژه احدزادگان
آهنی، انتشارات طهوری، ۱۳۸۳

[۳۹] کاوه آهنگر، آرتور کریستیانسن، ترجمه منیژه احدزادگان آهنی، انتشارات
طهوری، ۱۳۸۷

[۴۰] زندگی و مهاجرت آریاییان بر پایه گفتارهای ایرانی، فریدون
جنیدی، نشر بلخ، ۱۳۹۱

[۴۱] مجموعه مقالات نخستین هم اندیشی گویش شناسی ایران، به کوشش حسن
رضایی باغ بیدی، نشر آثار، ۱۳۸۱

[۴۲] جستاری در زبان و ادبیات تاتی، علی محمد آقاعلیخانی، انتشارات رامند، ۱۳۸۳

[۴۳] کردان گوران و مسئله کرد در ترکیه، ک.ب. آکویف و م.ا. حصارف، ترجمه
سیروس ایزدی، انتشارات هیرمند، ۱۳۷۶

[44] Prolegomena to the Study of the Kurds, Garnik Asatrian, Iran and the Caucasus
13 (2009) 1-58

[45] The Golden age of Persia, Richard Frye, Phoneix Press, 1975. Second Impression
December 2003

[46] Sims-Williams, N., The inscription of Rabatak Describes, in: Silk Road Art
and Archaeology, No4, Kamakura, 1995/6.0

پخش ویژه ی نوشتار :

www.MehreMihan.IR